پژواک ماهنامه

سال بیست و نهم شماره ۳۳۷ بهمن–اسفند ۱۳۹۸ فوریه ۲۰۲۰

Pezhvak of Persia Publication

FEBRUARY 2020

337

Tel: (408) 221-8624 Fax: (408) 693-3717

www.pezhvak.com info@pezhvak.com

پیام شایانی

وکیل تصادفات

✦ رانندگی ✦ زمین خوردگی

✦ صدمات ناشی از کار

(408) 777-8867

(800) 261-1314

بابک اخلاقی

وکیل ثبت اختراعات

NovoTechIP International PLLC

1717 Pennsylvania Ave. NW, Suite #1025

Washington, DC 20006

(202) 559-9159

www.NovoTechIP.com

Expertise You Need, Results You Can Count On

COMING SOON
1713 Lawrence Road
Representing Seller

COMING SOON
1705 Lawrence Road
Representing Seller

COMING SOON
3563 Warburton Avenue
Representing Seller

SOLD
1719 Lawrence Road
Represented Seller

SOLD
3561 Warburton Avenue
Represented Seller

SOLD
3559 Warburton Avenue
Represented Seller

SOLD
3565 Brothers Lane
Represented Seller

SOLD
3567 Brothers Lane
Represented Seller

SOLD
3569 Brothers Lane
Represented Seller

SOLD
2282-2288 W Hedding Street
Represented Seller

SOLD
3424 Cecil Avenue
Represented Seller

SOLD
1375 Lick Avenue
Represented Buyer

SOLD
1156 La Terrace Circle
Represented Buyer

SOLD
46 W Julian Street
Represented Buyer

SOLD
2055 Sierra Road
Represented Buyer

SOLD
1397 Searcy Drive
Represented Buyer

SOLD
4574 Cimarron River Court
Represented Buyer

Shawn Ansari

REALTOR®
408.529.4574
shawn.ansari@compass.com
DRE 01088988

Sahar Binesh

REALTOR®
408.348.9197
sahar.binesh@compass.com
DRE 02061674

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Number 01079009. All material presented herein is intended for informational purposes only and is compiled from sources deemed reliable but has not been verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

COMPASS

پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

(800) 261-1314

- تصادفات رانندگی
- صدمات ناشی از کار
- زمین خوردگی
- صدمات منجر به مرگ
- آسیب از حیوانات

Payam Mark Shayani, ESQ
Accident Attorney
Auto, Motorcycle, Pedestrain, Slip & Fall, Work Injury

(916)442-9999
980 9th Street, 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408)777-8867
2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

(925)777-0432
425 Market Street, Suite 200
San Francisco, CA 94105

خانه‌های ما را آب برد، رهبر نفهمید!

آیت‌الله «علی خامنه‌ای» نماز جمعه تهران را خواند. ما وسط همه بدبختی‌هایمان، نشسته بودیم که خطبه‌ها را گوش بدهیم، وسط روستاهایی که حالا کم‌کم آب‌ها دارند در آنها فروکش می‌کنند و خودشان به گل می‌نشینند.

ما خطبه‌ها را به این امید گوش دادیم که حرفی، سخنی، اسمی از خودمان بشنویم و از مصیبتی که روی سرمان آوار شده است، حرفی زده شود، از

خانه‌های‌مان که زیر آب رفته‌اند، از دام‌های‌مان که همه دارایی ما بودند و تلف شدند و از زندگی‌های فقیرانه‌مان که آب برد. اما انگار سیل سیستان و بلوچستان را هم از رهبر جمهوری اسلامی مخفی کرده بودند، همان‌طور که گفتند ماجرای شلیک موشک خودی به هواپیما اوکراینی را سه روز تمام از رهبر و فرمانده کل قوا مخفی نگه داشته بودند!

مگر می‌شود رهبری از این وضعیت اسفناک خبر داشته باشد اما حرفی نزند و سکوت کند؟ حتما سیل بلوچستان را هم از او پنهان کرده‌اند، وگرنه یک تصویر از خانه‌های زیر آب، از دام‌های سرگردان، از آدم‌هایی که به درخت‌ها پناه برده‌اند، دل هر آدمی را به درد می‌آورد، چه برسد به آقای خامنه‌ای که دل‌رحم است و در خطبه‌های نماز میت آقای «قاسم سلیمانی»، بی‌اختیار می‌گریست و متاثر بود.

شاید هم همه مردم سیستان و بلوچستان را فدای خون قاسم سلیمانی می‌دانند؛ مثل مردمی که در کرمان و در جریان مراسم تشییع سلیمانی جان دادند و هیچ جایی در سخنان رهبر نداشتند.

ما هم در سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای وجود نداشتیم، نه خودمان، نه شهرمان، نه سیلی که مصیبت دیگری به همه مصیبت‌های‌مان اضافه کرد.

دو روز اول که رسانه‌ها هم خبردار نشده بودند. انگار در حد خبرهای کوتاه روی خروجی خبرگزاری‌ها بودیم، نه خبری از امداد رسانی بود و نه کسی سراغی از وضع ما می‌گرفت. ما اندوه کشته شدن سرنشینان هواپیما اوکراینی را زود فراموش کردیم از بس که خودمان عزادار بودیم. نه، راستش آن قدر عزا بر سرمان ریخته بودند که فرصت زاری نبود. باید دست به کار می‌شدیم و کمک می‌کردیم.

مردم محلی دست به کار شدند. از زاهدان و شهرستان‌هایی که کمتر آسیب دیده بودند، می‌آمدند به طرف روستاها. اما چه طوری؟ نه راه ماشین رو بود نه... تا چشم کار می‌کرد، آب بود. رسانه‌ها بعد از دو روز نوشتند مردم به بالای درختان پناه برده بودند اما هیچ‌کدام ننوشتند در این دو روز بالای درخت چه بر سر آدم‌ها آمد.

ما مردم سیستان و بلوچستان سال‌ها است عادت کرده‌ایم به نادیده گرفته شدن، به نداشتن و نبودن و محرومیت. تازه الان وضع‌مان بهتر است. حداقل شبکه‌های اجتماعی صدای‌مان را بعد از سه روز به مردم می‌رسانند. البته اگر خوش شانس باشیم و قبل‌تر از آن مصیبت دیگری دل مردم را چنان درد نیاورده باشد که یادی از مصیبت ما نکنند و آن قدر غم روی دل‌شان انباشته نشده باشد که غم ما را فراموش کنند. بسیاری از روستاهای شهرستان «بنت» از بین رفته اند. عکس‌ها و فیلم‌هایی از حال و روز مردم محلی گرفته شده که از هر نوشته‌ای بهتر است. کاش یکی این تصاویر به دست رهبر جمهوری اسلامی رسانده شود.

صفحه ۱ تبلیغ
صفحه ۲ اخبار-فهرست مطالب
صفحه ۳ آگهی
صفحه ۴ اخبار
صفحه ۵ نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وشی)
صفحه ۶ خیام و ابوالعلا معزی (حسن جوادی)
صفحه ۷ مکتب های نقد ادبی (ایرج پارسی نژد)
صفحه ۸ یک سینه سخن (مسعود سپند)
صفحه ۹ ذهن و زبان شعر (شفیعی کدکنی)
صفحه ۱۰ نقدی بر اندیشه های کسروی (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱ آگهی
صفحه ۱۲ «کیمیا خاتون» (هما گرامی فره وشی)
صفحه ۱۳ آگهی
صفحه ۱۴ ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
صفحه ۱۵ خاطرات در گذر زمان (هوشمند عقیلی)
صفحه ۱۶ دنیای سینما (سعید شفا) - اخبار
صفحه ۱۷ نوشخند، پوزخند (عترت گودرزی)
صفحه ۱۸ آگهی
صفحه ۱۹ مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰ یادداشتهای بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱ نقش اخلاق و خردگیرایی (عباس علاقه بندیان)
صفحه ۲۲ آگهی
صفحه ۲۳ اخبار
صفحه ۲۴ گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵ تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶ آگهی
صفحه ۲۷ سال ۲۰۲۰ هزاره درگذشت فردوسی «رسول سرخابی)
صفحه ۲۸ از هر دری (حسین جعفری)
صفحه ۲۹ آگهی
صفحه ۳۰ آگهی
صفحه ۳۱ آگهی
صفحه ۳۲ گردو (بهرام گرامی)
صفحه ۳۳ چاکراها: چاکرای چهارم (مریم سالاری)
صفحه ۳۴ تقویم برنامه های هنری - جدول
صفحه ۳۵ نیازمندیها - فال ستارگان
صفحه ۳۶ مسیر گذشته و چشم انداز...(اردشیر لطفعلیان)
صفحه ۳۷ عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
صفحه ۳۸ اشتباهات متداول (داریوش گیلانی) - با هادی خرسندی
صفحه ۳۹ این ترک های دوست داشتنی (ماهرخ غلامحسین پور)
صفحه ۴۰ شعر
صفحه ۴۱ از خاطرات یک دامپزشک (فریبا مکارمی)
صفحه ۴۲ اخبار
صفحه ۴۳ اگر دختر گل فروش بمیرد (فرشته)
صفحه ۴۴ از اینجا و از آنجا (گلنار)
صفحه ۴۵ تهران قدیم (جعفر شهری) - نامه ها و شعرهای رسیده
صفحه ۴۶ اخبار
صفحه ۴۷ آگهی
صفحه ۴۸ دنباله مطالب
صفحه ۴۹ دنباله مطالب
صفحه ۵۰ دنباله مطالب
صفحه ۵۱ دنباله مطالب
صفحه ۵۲ دنباله مطالب
صفحه ۵۳ دنباله مطالب
صفحه ۵۴ دنباله مطالب
صفحه ۵۵ دنباله مطالب
صفحه ۵۶ دنباله مطالب
صفحه ۵۷ دنباله مطالب
صفحه ۵۸ دنباله مطالب
صفحه ۵۹ انگلیسی
صفحه ۶۰ انگلیسی

در خواست اشتراک نشریه پژواک

شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار

برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

(408)221-8624 PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ -صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی ها با صاحبان آگهی می باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی پذیرد.♦ استفاده از طراحی های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حک و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است.♦ دیدگاه نویسندگان الزاما بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی باشد. مسئولیت نظریه ها به عهده نویسندگان است.

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been complied as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

LOS GATOS MEMORIAL PARK
&
DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellet service since 1889

✦*Funeral Services* ✦*Immediate Need* ✦*Pre Planning* ✦*Burial Services* ✦*Cremation Services*

The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

✦*Prearranging freezes the cost at today's prices* ✦*Payment plans are available*

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزان تان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

(408) 791-1431 انگلیسی **(۴۰۸) ۳۹۶-۶۷۶۸** فارسی

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

قربانیان سقوط هواپیمای اوکراین

مریم دهکردی - بخش اول

«من پیش‌بینی کرده بودم دم پروازم جنگ بشه. آقا خوبی بدی دیدید حلال کنید.» این آخرین توییت «سروش»، یکی از کاربران توییتر است؛ کاربری که بعد از سقوط هواپیمای مسافربری «بویینگ» مدل ۷۳۷، متعلق به خطوط هوایی اوکراین، نامش در فهرست قربانیان منتشر شد.

سروش با نام واقعی «مجتبی عباس‌نژاد»، دانشجوی دکترای دانشگاه تورنتو،کانادا بود، یکی از دانشگاه‌های معتبر جهان. او سوار هواپیما شد تا به تورنتو برگردد اما هرگز فکر نمی‌کرد هواپیما در همان نزدیکی سقوط کند. روز ۲۱ دسامبر ۲۰۱۹، وقتی این دانشجوی مقیم کانادا می‌خواست برای تعطیلات به ایران بازگردد، در توییترش نوشته بود: «فردا دارم میرم ایران و از شدت هیجان خواب به چشمم نمیاد.»

چند روز بعد موسسه سینمایی «اوج» در فرودگاه امام ویدیویی ضبط می‌کرد که بخشی از آن توسط کاربری که در آن‌جا حضور داشت، در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد؛ کلیپی که در آن زنان و مردان جوانی از طیف‌های مختلف، باحجاب و بی حجاب، با چمدان‌های قرمز دست می‌زدند و ترانه‌ای به نام «آهای ایران»، کاری از «غلامرضا صنعتگر» را می‌خواندند که در ترجیع بندش تکرار می‌شود: «آهای ایران، آهای خونه، دلم می‌گه و می‌لرزه، برم هر جای این دنیا، به دلتنگیش نمی‌ارزه.»

سروش در واکنش به این کلیپ، در حساب کاربری توییترش نوشته بود: «روزی که از ایران رفتم، یه قطره اشک هم نریختم. استرس داشتم ولی دلتنگی نه. بعد از مادرم انگار ریشه‌ام به همه جا قطع شده. کلا جایی رو خونه نمی‌دونم که دلم بخواد واسش تنگ بشه. اهواز و تهران و تورنتو به یه اندازه واسم غریبن.» بسیاری از کاربران بعد از سقوط هواپیما، زیر این توییت پیامی با این مضمون نوشته‌اند که خوب است که مادرت نیست تا این فقدان عظیم را تحمل کند.

سروش اصالتا خوزستانی و اهل اهواز بود. پس از مهاجرت هم همواره به زادگاهش توجه داشت و درمورد مسایل آن واکنش نشان می‌داد. در آخرین اظهار نظرش پس از بارندگی‌های ماه گذشته در خوزستان که منجر به آب گرفتگی معابر شهر اهواز و خانه‌های شهروندان شده بود، ویدیویی به اشتراک گذاشت و نوشت: «نمیدونم چند ساله که فاضلاب اهواز مشکل داره ولی یادمه دوران دبستان(۱۵-۲۰ سال پیش)هروقت بارون میومد یا مدارس تعطیل میشدن، یا باید تا اونجا شنا میکردیم. واسم سواله۱۵ -۲۰ سال زمان کمی واسه حل این مشکله؟ سیستم فاضلاب یه شهر اینقدر پیچیده است که بعد از ۱۵-۲۰ سال هنوز نمیتونن درستش کنن؟»

این دانشجو تنها ذهن جوان و درخشان خاموش شده این پرواز نبود. «آرش پورضرابی»، برنده المپیاد جهانی کامپیوتر و فارغ‌التحصیل دانشگاه «آلبرتا» در کانادا، به همراه همسرش «پونه گرجی» که او هم از همین دانشگاه فارغ‌التحصیل شده بود، از دیگر مسافران این پرواز بودند. آرش و پونه چهار روز قبل مراسم عقد و ازدواج خود را جشن گرفته و عازم کانادا بودند.

آرش و پونه با امید به آینده، برای همراهی و هم‌سقفی به ایران سفر کردند تا نزدیکان و عزیزان‌شان را در شادمانی این اتفاق شریک کنند.

«امیر اشرفی امیرآبادی» و «فاطمه»، همسرش هم از مسافران پرواز کی‌یف اوکراین بودند. امیرفارغ‌التحصیل کارشناس ارشد مهندسی مکانیک از «دانشگاه صنعتی‌شریف» بود و به تازگی از دانشگاهی در زوریخ برای مقطع بالاتر پذیرش گرفته بود. تصویر پروفایل فاطمه، دست‌های گره خورده آنها به عشق هم است با حلقه‌های ظریف ازدواج بر انگشتان دست چپ و پس زمینه آسمان و شکوفه‌های بهاری. یکی از دوستانش می‌گوید: «امیر در اینستاگرامش پست خداحافظی هم گذاشته بود.»

نام «پدرام موسوی» و همسرش «مژگان دانشمند»، دو استاد شناخته شده ایرانی که در دانشگاه آلبرتا کانادا مشغول به تدریس بودند، به همراه دو دختر خردسال‌شان، «دریا» و «درینا» هم در میان مسافران جان‌باخته در این پرواز است. پدرام موسوی استاد رشته مهندسی مکانیک و مژگان، استاد رشته مهندسی برق در دانشگاه بود.

«غنیمت اژدری»، یک چهره شناخته شده دیگر در فضای مجازی است که مسافر هواپیمای بویینگ ۷۳۷ سقوط کرده در حوالی تهران بود. این فعال محیط زیستی

که به گواه دوستان و نزدیکانش، به دور از حاشیه، مدت‌ها در شهرستان کارهای فرهنگی و محیطزیستی می‌کرده است. غنیمت اژدری به تازگی در مقطع دکترای محیطزیست در یکی از دانشگاه‌های کانادا مشغول به تحصیل شده بود.

غنیمت اژدری برای برگزاری مراسم نامزدی خود، از فرصت تعطیلات سال نو میلادی استفاده کرده و به ایران آمده بود. او که با موسسه «سنستا»، (موسسه توسعه پایدار و محیط زیست) همکاری می‌کرد، به روایت «مژگان جمشیدی»، از خبرنگاران حوزه محیطزیست، از ارزشمندترین فعالان این حوزه بوده است. او سال‌ها روی موضوع کنوانسیون جهانی حفظ تنوع زیستی و اهداف «آیچی» در موسسه سنستا کار و تحقیق کرده بود. این فعال محیطزیستی هم‌چنین سال‌ها برای حقوق ایلات و عشایر در مناطق مختلف ایران تلاش می‌کرد.

«سامان رسول‌پور»، از خبرنگاران ساکن بریتانیا، از حضور یک زوج جوان دیگر با مدرک دکترا در این پرواز خبر می‌دهد. او در حساب کاربری توییترش با انتشار تصویری از این زوج نوشته است: «خانواده دوست عزیزم آروین این عکس را برایم فرستادند. آروین مرتب و همسرش آیدا فرزانه، هر دو سنندجی که در حادثه سقوط هواپیما جان باختند.

حساب شخصی آیدا فرزانه هم سرشار است از تصاویر عاشقانه با همسرش. آن‌ها سال ۲۰۱۳ ازدواج کرده و در تمامی مسیر علمی و شخصی خود، با عشق در کنار هم پیش رفته بودند.

به گزارش کانال تلگرامی دانشگاه صنعتی شریف، دست‌کم ۱۳ تن از فارغ‌التحصیلان این دانشگاه که پس از اتمام تحصیلات خود در ایران در دانشگاه‌های کانادا مشغول به تحصیل یا تدریس بوده‌اند، مسافر این پرواز بودند. چندتن از کاربران توییتر اشاره کرده‌اند که اغلب دانشجویان به دلیل این که این خط هوایی نسبت به سایر خطوط هوایی بین‌المللی قیمت کمتری داشته و ارزان‌تر است، معمولا برای سفرهای خود به ایران از آن استفاده می‌کردند. کاربران دیگری هم به تفکیک کشته‌شدگان پرواز به نخبگان و غیره واکنش نشان داده‌اند. چراغ صفحات مجازی آن‌ها خاموش شده و قرار است تا ابد خاموش بماند اما عکس‌ها و نوشته‌هایی که روزگاری برای فراموش نکردن خاطره‌ای به اشتراک گذاشته‌اند، باقی مانده‌اند.

یکی از نام هایی که در میان جان‌باختگان سقوط هواپیمای «بویینگ» ۷۳۷ خطوط هواپیمایی اوکراین در فضای مجازی شنیده شد، «ری‌را» بود؛ «ری‌را اسماعیلیون»، فرزند ۹ ساله «حامد اسماعیلیون»؛ دندان‌پزشک و نویسنده مقیم کانادا. ری‌را به همراه مادرش، «پریسا اقبالیان»، برای تعطیلات سال نو میلادی به ایران سفر کرده بودند.

همسر و دختر حامد برای شرکت در مراسم ازدواج خواهر همسرش به ایران سفر کرده بودند که در زمان بازگشت، قرعه این پرواز به نام‌شان افتاد و هرگز بازنگشتند.

حامد اسماعیلیون اما نویسنده‌ای است که بیش از هر چیز، راوی قصه‌های ری‌را در فضای مجازی بوده است. وقتی بر صفحه فیس‌بوکش نوشت «پریسا و ری‌رای من هم در هواپیمای اوکراینی بودند»، مثل این بود که زلزله‌ای به بزرگی هفت ریشتر فضای مجازی را تکانده باشد. مخاطبان زیادی داستان حضور ری‌را در زندگی پر از مهر پریسا و حامد دنبال می‌کردند و حالا این اندوه، انگار اندوه همه آن‌ها بود.

یک عکس سانسور شده از مراسم ازدواج زن و مردی جوان، بخش تراژیک دیگری از فاجعه سقوط هواپیمای اوکراینی را نمایش می‌دهد. به نظر می رسد این زوج جوان، «سیاوش غفوری آذر» و همسرش «سارا ممانی» باشند.

دنباله مطلب در صفحه ۴۸

نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش سی ام)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

در موقعی که اشرف رفتار سلطان بزرگ را بخود گرفته بود، شاه تهماسب بنوبه خود درصدد استقرار مجدد کارهای خود بود. خوشبختی او آن بود که در مدت محاصره اصفهان باوجود آنکه افغان ها بوسیله ارمنیان از روز و ساعت خروج او باخبر شده بودند، با یک اسکورت کوچک پانصدنفری خود را از اصفهان نجات داده بود.

ترجیحی که پدرش شاه حسین به او داده و باوجود دو برادر بزرگتر از او؛ وی را برای جانشینی خود برگزیده بود و بخت مساعد و رهایی او از دام اشرف در تهران، که می خواست به بهانه ادای احترام و باز دادن تاجی که محمود از او گرفته بود او را دستگیر سازد، بنظر می رسید که همه این حوادث به او وعده می دهند که بزودی بر تخت پدران خود خواهد نشست.

این شاهزاده، همانطور که معمولا پسران شاهان ایران تربیت می شوند، تربیت یافته بود و هنگامی که از اصفهان خارج شد چیزی جز اندرون سرای و زنان و خواجگان ندیده بود و کشور هم در نابسامانی شدیدی افتاده بود. هیچیک از فرمانداران تعداد سپاهی را که ناچار می بایستی در خدمت خود داشته باشند، نداشتند. وضع مالیه خراب و نابسامان بود و دشمنان در همه جا پراکنده بودند و عده ای متملق دور او را فرا گرفته بودند و به چیزی جز سود خود نمی اندیشیدند و بهیچ وجه به اندیشه نیازهای مملکت نبودند. معهذا او به لشکر کشی پرداخت و چندین جنگ با عثمانیان، مسکووی ها و گرجیان و یاغیان دیگر کرد ولی باوجود آنکه خود در راس سربازان شجاع خود می جنگید، تقریبا همواره با عدم موفقیت مواجه می شد. سرانجام چون نمی توانست یک باره در برابر این همه دشمنان مقاومت کند، مجبور شد از این کار صرفنظر کند. عثمانیان تمام سرزمین هایی که از ایروان تا تبریز و از آنجا تا همدان گسترده می شد از وی گرفتند و مسکووی ها گیلان را که غنی ترین ایالت ایران است و منسوجات ابریشمی تولید می کند، تصاحب کردند. افغانان ابدالی و یاغیان دیگر، هرات و مشهد را در خراسان تصاحب کردند. گرجیان خود را مستقل کردند و قلمرو این شاهزاده بدبخت ناگهان به ایالت مازندران و قسمتی از شیروان و قسمتی از خراسان محدود گشت.

اگر شاه تهماسب شجاعت کمتری داشت این همه بدبختی قادر بودند او را به زانو درآورند، ولی به عکس او را از عیوب چندی که داشت اصلاح کردند و هنگامی که کار و وضع او بسیار نومید کننده بود، از میان افسران جنگی خود یک ایرانی شجاع را برکشید تا وضع آنها را مرتب سازد. نام او تهماسب قلی خان بود و چهل سال داشت و از نوجوانی به شغل سپاهیگری پرداخته بود و همواره با شجاعت و خصائل جنگی دیگر خویش خود را نمایان ساخته بود. علاوه بر این مردی باهوش، صادق و صمیمی بود و سربازان باارزش خود را پاداش می بخشید و سربازان تنبل و بی حمیتی را که می توانستند مقاومت کنند ولی فرار می کردند با مرگ تنبیه می کرد. او با آزمایش دائمی که از لیاقت، پشتکار، شجاعت و وفاداری خود می داد، احترام و محبت شاه خود را نسبت به خویش جلب کرد.

وقتی قلی خان دید که مورد محبت شاه خود واقع شده است، او را واداشت تا متملقان و خائنان را از کسانی که واقعا او را دوست می داشتند متمایز کند و او را بر آن داشت که برخی را تنبیه کند و برخی دیگر را از خود دور گرداند و باکمال مهارت توانست آنچه را که اعمال آن درباره شاهزادگان مشکل است انجام دهد و در او نفوذ کند و او را از برخی از عیوب که درخشش صفات برجسته او را تیره می کردند و مانع بخشش برکت خداوندی به او بودند، باز دارد. شاه به اندرزهای او گوش فراداد و از آنها پیروی کرد و از آن پس، اموری که آن چنان ضایع و خراب گشته بودند آغاز به تغییر کردند. سپاه شاهی خیلی زیاد نبود ولی به سپاهیان حقوق خوبی می دادند و دارای نظم و انضباط بودند. افسران عالیرتبه و اغلب مرئوسان برگزیده قلی خان بودند که تجربه و دلیری آنها را می شناخت و با این سپاه بود که در سال ۱۷۲۹ شاه تهماسب در سه جنگ با ابدالی ها پیروز شده بود و هرات و مشهد را بازگرفته و تمام یاغیان خراسان و اطراف آن را مقهور ساخته بود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

White Square Group

گروه مربع سفید، با مدیریت **سامه خلعتبری**، همراه با تیمی مجرب آماده کمک به شما در زمینه های طراحی داخلی، تبلیغات، و اجرا می باشد.

تبلیغات :

- طراحی لوگو، آرم، و فونت
- طراحی و اجرای وبسایت
- طراحی پکیج کامل تبلیغاتی
- طراحی ست اداری (کارت ویزیت، سربرگ، و....)
- طراحی کاتالوگ و ژورنال
- طراحی پکیج کامل رستوران

طراحی داخلی :

- طراحی دکوراسیون داخلی فضاهای مسکونی و اداری
- طراحی فضای سبز
- مشاوره در اجرای فضاهای داخلی(مسکونی و اداری)
- مشاوره در زمینه چیدمان فضاهای داخلی (مسکونی و اداری)

گروه مربع سفید آماده خدمت رسانی به مشاورین املاک در زمینه **استیجینگ** می باشد.

www.whitesquaregroup.com . info@whitesquaregroup.com . T. (408).409.5624 . @whitesquaregroup

با مربع سفید هنر زیبایی را تجربه کنید!

خیام و ابوالعلا معرّی

بخش سوم

دکتر حسن جوادی

قفطی (متوفا در ٦٤٦) در تاریخ الحکما می نویسد: «صوفیان متأخر افکار خود را با بعضی از معانی ظاهری اشعار «خیام» موافق یافتند و آن را در طریقت خود داخل کردند، و در محافل و خلوت های خودی درباره آنها به بحث پرداختند، هر چند که معانی باطنی این اشعار برای شریعت چون مار گزنده است و ترکیبی است از شرّ و فساد و وقتی که مردم او را در دین خود تعقیب کردند و مکنون خاطر او را ظاهر ساختند، از کشته شدن ترسید و عنان زبان و قلم خود را باز کشید و به زیارت حج رفت و او را اشعار مشهوری است که خفیات دلش را ظاهر می سازد و کدورت باطن او جوهر تصورش را تیرگی می دهد.» (١)

باز در یک مجموعه از رباعیات عربی متعلق به سده هشتم به نام «نخبة الشارب و عجالة الراکب» (٢) می بینیم که این رباعی خیام نقل شده است:

دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست
باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست
گر خوب نیامد این بنا عیب کراست
ور خوب آمد خرابی از بهر چراست؟

پس از ترجمه این رباعی به عربی دو رباعی دیگر در جواب خیام نقل شده که او را متهم به لجاجت و عیب جویی می کند.

در مورد آثار ابوالعلا اختلاف عقیده ای در میان نیست. در صورتی که شمار دقیق رباعیات خیام و اینکه کدام یک از اوست با قاطعیت نمی شود قضاوت کرد. نخستین بار آرتور کریستن سن دانمارکی و پس از او صادق هدایت و دیگران پانزده یا شانزده رباعی را که در منابع قدیمی آمده است گرفته و از آنها با عنوان معیار برای شناختن رباعیات دیگر خیام استفاده کردند.

به گفته صادق هدایت در «ترانه های خیام» لبّ و اساس عقاید خیام را می توان پیدا کرد، در صورتی که در چند رساله عربی و فلسفی، کتاب جبر و مقابله و در نوروزنامه منسوب به او، خیام بیشتر به صورت سنتی و به عنوان یک مسلمان متدّین و دور از تمام شک ها و تردیدها و اعتراضاتی که در رباعیاتش می بینیم صحبت می کند. عده ای از نویسندگان مانند نیکلا، نخستین مترجم فرانسوی ترانه های او، و بعدها عمرعلیشاه خواسته اند جنبه صوفیانه به اشعار خیام بدهند. عده ای نیز چون استاد محمد تقی جعفری چون خودشان مؤمن و معتقد هستند نمی توانند تصور کنند که شخصیتی مانند خیام در مسائل دینی چون و چرا کند و عقاید تعبّدی مذهبی را قبول نکند و بگوید:

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمال شمع احباب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه ای و در خواب شدند

و یا:

قومی متفکرند اندر ره دین
قومی به گمان فتاده در راه یقین
می ترسم از آنکه بانگ آید روزی
کای بی خبران راه نه آن است و نه این

این محققان عقاید بی باکانه و لاادریه ای را که در رباعیات با کمال زیبایی بیان شده «نحیف» و «عامی» می دانند. یار احمد تبریزی در کتاب «طربخانه»، که یکی از منابع درباره خیام است می نویسد: «هر چند سخنان او را توجیه کرده اند، اما به اعتقاد درست، بعضی از آن در شرع شریف ممنوع است.» زنده یاد استاد همایی در مقدمه ای که بر آن کتاب نوشته است در مقام اعتذار بی دلیل برآمده می گوید: «آن خیام که ما می شناسیم مرد بزرگواری است موّحد و دیندار و عالم پرهیزکار که دامن علم و عملش از شنعت الحاد و فسق و فجور مبرّا و روحش از این تهمت ها بیزار است.» (٣) در صورتی که شبیه همین عقاید را بسیاری از متفکران دیگر هم بیان کرده اند و خلاف دین بودن عقیدتی، دلیل سخافت و پوچی آن نیست.

متاع کفر و دین بی مشتری نیست
گروهی این گروهی آن پسندند

دلیل بسیار واضح مقبولیت چنین عقاید محبوبیت بیش از حدّ رباعیات، خصوصاً پس از ترجمه فیتزجرالد در دنیاست. امروزه کسی خیام را با رساله فی الکون و التکلیف و یا «رسالة فی الطبیعیات» نمی شناسد، و هر چند که کتاب «جبر و مقابله» او اهمیت به سزایی کسب کرده است، باز رباعیات دل انگیز اوست که او را مشهور ساخته است.

ابوالعلا نیز مانند خیام در بسیاری از مسایل چون و چرا می کند و هیچ مذهب یا مکتب فلسفی را دربست نمی پذیرد. او بسیاری از گفته های دین های مختلف را رد می کند و فقط بعضی از آنها را قبول می کند. مثلاً در شعر زیر با لحنی طنز آلود نسبت به حکم اسلام در مورد قطع دست سارق اعتراض می کند:

یَدٌ بِخَمسِ مِئینِ عَسجَدٍ وُدِیَت
مَا بَالُها قُطِعَت فِي رُبعِ دِینَارٍ
تَنَاقُضٌ مَالَنَا إلّا السُّکُوتُ لَهُ
وَأَنَ نعوذَ بمولانَا مِنَ النّارِ

دستی که پانصد دینار دیه آن است برای چه در سرقت برای ربع دینار قطع می شود؟ این تناقض آشکاری است که در برابر آن چاره ای جز سکوت نداریم و باید از آتش به مولای خود پناه ببریم. (٤)

ابوالعلا معتقد است که انسان باید در هر کاری از عقل یا «فلسفه عقلی» پیروی کند، در نتیجه او سخت به برخی از باورهای خرافی دین حمله می کند و با لحن بدبینانه ای می گوید:

هَفَت الحَنیفَةُ وَالنَصَارَی مَا اهتَدَوا
وَیَهُودُ حَارَت وَالمَجُوسُ مُضَلَّةٌ
إثنانِ أهلُ الأرضِ ذُو عَقلٍ بِلا دِینٍ، وَآخَرُ دَیِّنُ لاعَقلَ لَه

مسلمانان و نصرانی ها اشتباه کردند و به حقیقت نرسیدند. یهودیان سرگردان و مجوسان گمراه گردیدند. مردم دنیا دو دسته اند: عاقل بی دین و مؤمن بی عقل. (٥) به عقیده او «در میان آدمیان خوبی وجود ندارد» و همه در صدد فریب دادن یکدیگرند. چه کیشمردان پیروز و چه پادشاهان خودکامه، همه دست به دست یکدیگر داده و در صدد غارت مردمند:

أفیقُوا أفیقُوا، یَاغُوَاةُ فَانَّما
دِیَانَاتُکُم مَکرُ مِنَ القُدَمَاءِ
أَرَادُوابِها جَمعَ الحُطَامِ فَادرَکُوا
وَبَادُوا وَ دَامَت سُنَّةُ اللُّؤمَاءِ

ای گمراهان به خود آیید و بیدار شوید که باورهای شما نیرنگ پیشینیان است؛ هدف آنان گردآوری مال بود، موفق شدند و سپس هلاک گردیدند و سنت لئیمان ادامه یافت. (٦)

برای او تنها اختلاف میان کیش های بزرگ، و اینکه می گوید «ایکاش می دانستم میان احمد وعیسا کدام راست می گوید» مطرح نیست؛ اختلافاتی که میان فرقه های دینی مختلف تولید شده نیز برایش دردآور است. ابوالعلا مردم را در گمراهی و هرج و مرج میان جبر و تفویض سرگردان می بیند و توصیه می کند که مردم آنچه را ابوهذیل (پیشوای معتزله) و ابن الکلاب (رهبر اشاعره) گفته اند به دور افکنند. (٧)

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

✦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و رُماتیسم ✦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ✦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
✦ درمان بیماری های پا در کودکان ✦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

✦Foot related diseases ✦Bunion, Callus, Corn ✦Hammer Toe, Ingrown Toe Nail ✦Sports Medicine & Injuries ✦Heel Pain & Diabetic Foot Care ✦Ankle Arthroscopy ✦Pediatric Foot Conditions ✦Flat Feet & Orthotics ✦Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

مکتب های نقد ادبی

دکتر ایرج پارسی نژاد

نقد ادبی در تعریف جدید صناعتی است در شناسایی و سنجش و کشف و توضیح و رده بندی و تحلیل و ارزیابی و داوری آثار ادبی. در معنی علمی و مدرن آن، برخلاف معنی متعارف قدیم که از آن به «ایرادگیری» تعبیر می کردند، در جستجوی فراتر از اثر ادبی در پیوند با تاریخ، جامعه، ضمیرناخودآگاه فردی و جمعی و ساختارهای زبان شناسی می تواند مکتب های گوناگونی را در بر گیرد.

نقد ادبی را به دو نوع تقسیم کرده اند:

نقد نظری (Theoretical Criticism): بحث درباره نظریه های ادبی است. در معنی اصولی جامع آن همراه با اصطلاحاتی خاص است که وجوه متمایزی را با معیارهایی مشخص که قابل انطباق و تحلیل و ارزیابی بر آثار ادبی باشد توضیح می دهد. بوطیقا (Poetics) ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق. م) فیلسوف یونانی کهن ترین اثر و اصول نقد ادبی (Principles of Literary Criticism) از آیور آرمسترانگ ریچاردز (۱۸۹۳-۱۹۷۹)(Ivor Armstrong Richards) منتقد انگلیسی از آثار جدید معتبر در این زمینه است.

نقد عملی (Practical Criticism) یا نقد کاربردی (Applied Criticism): در این نوع نقد منتقد اثر ادبی خاصی را براساس اصول نظری مشخصی تحلیل، تفسیر و ارزیابی می کند. روش کار منتقد در نقد عملی می تواند یکی یا تلفیقی از چند شیوه نقد باشد.

از میان آثار مهم نقد عملی از جان درایدن شاعر و نمایشنامه نویس و منتقد انگلیسی، نقد کاربردی از آیورآمسترانگ ریچاردز و از تی.اس.الیوت منتقد و شاعر آمریکایی می توان یاد کرد.

اصول و روش های نقد نظری و عملی با گذشت زمان براثر عقاید فکری و فلسفی گوناگون در پیوند با اخلاق، اسطوره، تاریخ، جامعه، روان شناسی، زبان شناسی و مقولات دیگر انواع مکتب ها را پدید آورده است که مهم ترین آنها عبارتند از:

نقد اخلاقی (Ethical Criticism): سود و زیان اخلاقی در اثر و تاثیر آن بر زندگی و عقاید مخاطبان مبنای این نوع نقد است. افلاطون فیلسوف یونانی و اعتقادش به فضائل اخلاقی شاعران در مدینه فاضله از نخستین معتقدان به نقد اخلاقی و ساموئل جانسن و ماتیو آرنولد شاعر و منتقد انگلیسی و لئو تولستوی رمان نویس و فیلسوف اخلاقی روس را از هواداران نقد اخلاقی در ادبیات دانسته اند.

نقد اسطوره شناختی (Mythological Criticism): جستجوی اسطوره و کهن الگو در اثر ادبی و کشف رابطه آن با سرشت آدمی موضوع این نقد است. این شیوه حاصل نظریات کارل گوستاویونگ روان شناس سوئیسی است که به نظر او نویسنده اثر خود را بر اساس اساطیر اعصار گذشته که در ضمیر ناخودآگاه او انباشته شده پدید می آورد. کار منتقد معتقد به این نوع نقد شناخت زبان و اشارات نویسنده و دستیابی به ژرفای پنهان اثر و کشف اسطوره ها و کهن الگو/ نمونه های ازلی است (Archetype). از این رو این نوع نقد را نقد ارکی تایپ کال یا نقد کهن الگویی نیز نامیده اند.

نقد امپرسیونیستی (Impressionistic Criticism): در این نقد برداشت ها و تاثیراتی که بر اثر خواندن اثری ادبی در منتقد پدید آمده بازگو می شود. منتقد امپرسیونیست اصولی عینی و علمی برای نظریات خود ندارد و صرفا واکنش ذهنی و ذوقی خود را بیان می کند. هر چند که نظر انتقادی او نمی تواند از پیوند فکری و عقیدتی و عاطفی او جدا باشد. ژول لومتر (Jules Lemaitre) و آندره ژید نویسنده فرانسوی از پیروان این نوع نقد یاد شده اند.

نقد تطبیقی (Comparative Criticism): مقایسه و تطبیق آثار ادبی بر مبانی و زمینه های مشترک، موضوع این نقد است. در نقد تطبیقی به ارزیابی اثر به لحاظ ارزش های هنری و زیبایی شناختی کمتر توجه می شود و منتقد بر کشف منشاء و منبع تاثیرپذیری پدید آورندگان اثر تأکید می کند.

روش های تطبیقی که از اواسط قرن نوزدهم در علوم طبیعی به کار می رفت برخی از منتقدان ادبی را به فکر بهره گیری از این روش در ادبیات انداخت. هم زمان با توسعه روابط فرهنگی و ادبی میان ملت ها و رواج ترجمه آثار ادبی در قرن بیستم نقد تطبیقی رواج بیشتر یافت و در مطالعات ادبیات تطبیقی جا گرفت.

نقد جامعه شناختی (Sociological Criticism): نقدی است که تاثیر متقابل جامعه و اثر ادبی را بر یکدیگر مطالعه می کند. در این نوع از نقد منتقد با آگاهی از اوضاع و احوال زمان و مکان نویسنده اثر او را به عنوان حاصلی از زندگی او در محیط جامعه بررسی می کند و ارزش آن را می سنجد. از آن جا که نقد جامعه شناختی به اوضاع و احوال تاریخی دوران زندگی مولف اثر می پردازد آن را نقد تاریخی (Historical Criticism) نیز می نامند.

نقد مارکسیستی (Marxist Literary Criticism): در نقد ادبی مارکسیستی به ارتباط میان ادبیات و ساختار اقتصادی جامعه ای که اثر ادبی در آن پدید آمده و همچنین محیط و طبقات اجتماعی توجه می شود و در تفسیر منشاء آثار تاریخی طبقات اجتماعی و آنچه جبر تاریخ نام دارد تاکید می شود.

بنا به اعتقاد منتقدان مارکسیست ادبیات جزئی از روبنای فرهنگی و بازتاب دهنده معتقدات و باورهای مسلط اجتماعی است. به گمان ایشان متن ادبی باید باتوجه به نظرگاه مارکس درباره تاریخ و مفهوم تضاد طبقاتی بررسی شود و ارتباط میان اقتصاد جامعه و اثر ادبی را تعیین و تبیین کند.

ظهور مکتب رئالیسم و تاکید آن بر پیوند هنر و اجتماع از اواخر قرن نوزدهم نقد جامعه شناختی مارکسیستی را رواج داد. از معروفترین منتقدان و نظریه پردازان مارکسیست می توان از برتولد برشت نمایشنامه نویس و شاعر و گئورگ لوکاچ یاد کرد که به جای «رئالیسم سوسیالیستی» «رئالیسم انتقادی» را در ادبیات پیشنهاد کردند.

نقد روانشناختی (Psychological Criticism): مطالعه تاثیر فعالیت ناخودآگاه نویسنده و شاعر در طول کار آفرینش و نحوه پیدایش و تکوین اثر در ذهن هنرمند و شخصیت های پرداخته تخیل او و همچنین رابطه ناخودآگاه نویسنده و خواننده براساس نظریه های زیگموند فروید روانپزشک اتریشی موضوع این نقد است. ایراد وارد شده بر نقد روان شناختی بی اعتنایی منتقد به ارزیابی و داوری درباره ارزش اثر و به کوشش آگاهانه هنرمند در خلق اثر و نیز تاثیر عوامل محیطی و اوضاع اجتماعی و همچنین ارزش زیبایی شناختی اثر است.

نقد تطبیقی (Comparative Criticism): مقایسه و تطبیق آثار ادبی بر مبنای مبانی و زمینه های مشترک موضوع این نقد است. در نقد تطبیقی به ارزیابی اثر به لحاظ ارزش های هنری و زیبایی شناختی کمتر توجه می شود و منتقد بر کشف منشاء و منبع تاثیر پذیری پدید آورندگان اثر تاکید می کند دنباله مطلب در صفحه ۴۹

کامران پورشمس

متخصص و مشاور در امور

خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Kamran Pourshams

Experienced Professional Realtor

Residential, Commercial, Property Management

Proven Insights. Proven Results.

DRE# 01066478

✦ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟

✦ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale & Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343 Bus: (408)369-2000

Dir: (408)369-2020 Cell: (408)781-1200

419 E. Hamilton Ave., Campbell, CA 95008

یک سینه سخن

مسعود سپند

پدر زن مرحوم بنده وقتی از ایران آمد علاوه بر کتاب لغت انگلیسی به فارسی، کتاب شاهکاری را هم با خودش آورده بود به نام «طب صادق» که از اندیشه های پر بار امام جعفر صادق سرچشمه داشت و گمان می رفت دست ابوعلی سینا را از پشت بسته بود. بعد از فوت ایشان «طب صادق» برای دامادش که بنده باشم به یادگار ماند و وقتی آن کتاب مستطاب را ورق زدم عجب شاهکاری فرموده اند. می خواستم آن کتاب را به یکی از دانشگاه های معتبر بفرستم اما نمی دانم چه شد و امروز بخاطر مطلبی که دارم می نویسم خواستم به آن مراجعه کنم که گویا رندان کهنه کار آن را از کتابخانه مخلص فراری داده اند. منظورم این بود که خواستم ببینم آن مطلبی که دکتر برایم تعریف کرده که اگر کسی سوزاک داشته باشد با سه دختر باکره نزدیکی کند سوزاکش خوب می شود درست است و امام صادق واقعا آن را تجربه کرده و نوشته، اما کتاب را پیدا نکردم و حیف و صد حیف که من قدر این کتاب را ندانستم و از کجا می شود پیدا کرد، نمی دانم.

و اما داستان این است که دکتری را در فرانسه دیدم و کلی باهم گپ زدیم و از ری و رُم و بغداد گفتیم تا بالاخره پرسیدم: «دکتر جان تو که اهل سیاست نبودی و نیستی، چه شد که طبابت را در ایران گذاشتی و به فرنگ آمدی؟» لبخندی زد و گفت: «من دوران انترنی خودم را در بیمارستان شاهرضای مشهد می گذراندم که انقلاب شد و نام بیمارستان هم شد بیمارستان امام رضا و البته چند روز قبل از انقلاب، دوستان انقلابی، یک افسر ارتش به نام سروان افشین که برای دیدار همسرش به بیمارستان آمده بود را به نام اسلام زدند و تکه تکه اش کردند. ولی خُب ما که اهل سیاست نبودیم در بیمارستان کار خودمان را می کردیم. تا اینکه بعد از انقلاب یک روز دیدم یک آخوند با دو تفنگچی وارد بخش شد و دو پاسدار را دم در گذاشت و خود داخل شد و با نهایت بی تربیتی گفت: «دکتر کیه؟» گفتم: «من هستم.» گفت: «یک نسخه بنویس برای من که خرما زیاد خوردم و سوزش دارم.» فهمیدم منظورش سوزاک است. گفتم: «باید معاینه کنم.» آخوندک گفت: «از نظر شرعی دیدن آلت مرد اکراه دارد. تو نسخه ات را بنویس.» من هم گفتم که اول باید معاینه کنم و ببینم و او با تشر گفت: «میگم نسخه ات را بنویس.» پرسیدم: «آیا تا حالا معالجه ای کاری کرده ای؟» گفت: «بله، طبق طب صادق، با سه دختر باکره نزدیکی کرده ام ولی خوب نشده» من دهانم از شگفتی و وحشت بازمانده بود و چنان ترس برم داشت که حالت گیجی به من دست داده بود. پرسیدم: «آقا واقعا راست میگی؟» جواب داد: «من رئیس زندان زنان هستم و صدها دختر در اختیارم هست. از طرفی این دخترها مثل اسیر جنگی هستند و حالت کنیز دارند از نظر شرعی اشکالی ندارد.»

من دیدم اگر کوچکترین اعتراضی بکنم آن دو پاسداری که بیرون در ایستاده اند گرفتارم می کنند و جرات دم زدن نداشتم. آخوند متجاوز فریاد زد: «نسخه ات را بنویس.» گفتم: «اجازه بدید از رئیس بخش بپرسم.» رئیس بخش که دکتر قوی هیکلی بود وقتی سر و صدا را شنید، آمد و گفت: «چه خبره؟» توضیح دادم که ایشان سوزاک دارند و نمی گذارند معاینه شان بکنم و می گویند با سه دختر باکره نزدیکی کرده اند و خوب نشده اند.»

رئیس بخش نگاهی به چهره ملای سوزاکی انداخت و گفت: «راست میگه؟» آخوند بی شرم با کمال رشادت گفت: «بله طبق طب صادق سه دختر را... و خوب نشدم حالا بگو نسخه اش را بنویسد.» دکتر بخش که حالت بدی به او دست داده بود چنان سیلی محکمی به گوش ملای متجاوز زد که عمامه اش چندمتر روی زمین غلطید و خودش هم به زمین افتاد. دکتر از در بخش خارج شد و رفت. وقتی آخوندک دو پاسدار را صدا کرد، دکتر از بیمارستان خارج شده بود.

فردای آن روز من که عاشق کارم بودم، می خواستم سرکار بروم. به دم در بیمارستان که رسیدم یکی از دوستانم که او هم انترن بود گفت: «نرو که دوتا پاسدار آمده اند تو را ببرند.» من بلافاصله به خانه برگشتم و تا چند ماه که منظر بودم تا کار پاسپورت و ویزایم درست شود، پنهان شدم، تا اینکه توانستم از کشور خارج شوم و خودم را به فرانسه برسانم و به تحصیل ادامه دهم و تا امروز که می بینی اینجا در خدمت شما هستم.» گفتم: «از آن دکتر رئیس بخش خبری نداری؟» گفت: «چرا چند سال پیش او را در خیابان شانزه لیزه دیدم که بسیار پیر شده بود و مثل آدم های منگ قدم میزد و به در و دیوار نگاه می کرد. جلو رفتم و خودم را معرفی کردم و از زندگی اش پرسیدم. حال خوبی نداشت و هاج و واج به من نگاه می کرد و دیدم که حوصله حرف زدن ندارد و دیگر او را ندیدم.»

وقتی سخنان دوست دکترم تمام شد با خودم فکر کردم چه بلائی به سر آن دخترکان معصوم آمده از ملای موجود اهریمنی و این هم ورق دیگری از ظلم و فساد و نادانی بر پرونده کثیف ملایان حاکم بر میهن ما شد.

بر سر در کاروانسرایی / تصویر زنی به گچ کشیدند
ارباب عمایم این خبر را / از مخبر صادقی شنیدند
گفتند:که وا شریعتا خلق / روی زنی بی نقاب دیدند
آسیمه سر از درون مسجد / تا سر در آن سرا دویدند
ایمان و امان به سرعت برق / می رفت که مومنین رسیدند
این آب آورد، آن یکی خاک / یک پیچه ز گل بر او بریدند
ناموس به باد رفته ای را / با یک دو سه مشت گل خریدند
چون شرع نبی از این خطر جست / رفتند و به خانه آرمیدند
غفلت شده بود و خلق وحشی / چون شیر درنده می جهیدند
بی پیچه زن گشاده رو را / پا چین عفاف می دریدند
لبهای قشنگ و خوشگلش را / مانند نبات می مکیدند
بالجمله تمام مردم شهر / در بهر گناه می تپیدند
درهای بهشت بسته می شد / مردم همه می جهنمیدند
می گشت قیامت آشکارا / یکباره به صور می دمیدند
طیر از وکرات و وحش از حجر / انجم زسپهر می رمیدند
این است که پیش خالق و خلق / طلاب علوم رو سپیدند
با این علما هنوز مردم / از رونق ملک ناامیدند

ایرج میرزا

رستوران فیمس کباب

غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه
و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت
آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

کیترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

Like Us On facebook

www.famouskabob.com

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

ذهن و زبان شعر

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

«زبان»چیزی جز«ذهن» نیست و«ذهن» چیزی جز «زبان» نیست. وقتی که زبان شاعر تکراری است، جهان‌بینی او هم تکراری است. آنهایی که تصور می‌کنند با زبان فرخی سیستانی یا با زبان سعدی شیرازی می‌توان در این عصر تجارب انسانی عصر ما را تصویر کرد، به دلایل صددرصد علمی علم دلالت جدید حرف‌شان پوچ و بی‌معنی است. انسان چیزی نیست جز«زبان»و همه خلاقیت‌های ادبی جهان فقط و فقط در حوزه «زبان» است و عوامل اقتصادی عواملی هستند که آن را تغییر می‌دهند. آن سخن ویتگنشتاین، از فلاسفه طراز اول قرن بیستم را از یاد نبریم که گفت:«محدوده زبان من، محدوده جهان من است.» هرکس هرقدر گسترش زبانی داشته باشد، به همان اندازه دارای جهان‌بینی وسیع‌تری است. چون از لحاظ علمی، زبان و فکر دو روی یک سکه‌اند، پس اگر کسی تلقی درست و علمی از علم دلالت جدید نداشته باشد، هیچوقت نمی‌گوید من فکر خوبی دارم، امّا نمی‌توانم آن را بیان کنم. تازه باید توجه داشته باشیم که زبان پدیده بسیار پیچیده ای است که ما فقط صرف و نحو واژگان را از آن به یاد می‌آوریم، در صورتی‌که در این چشم‌انداز تمامی عواملی که بتوانند نقش دلالی Semantic داشته باشند، از لایه های معنایی مختلف در یک جمله یا یک واژه بگیرید تا ساختمان یک اسطوره یا رمز، همه در قلمرو زبان به معنی عام قرار می‌گیرند.

پس اگر ما از شاعری که تفکر دربستی قرون وسطایی دارد و چهره او از لحاظ عوامل اجتماعی و تاریخی، تکرار چهره‌ای فرسوده قرون و اعصار گذشته است، توقع داشته باشیم که این انسان زبان نوی داشته باشد، توقع بیهوده است! چون تجدّد زبان در پروسه عمل و در زندگی به وجود می‌آید. وقتی زندگی جامعه‌ای ایستا و مرده باشد، طبعا در آن جامعه زبان هم مرده و ایستا است.

زبان از نظر واژگان، یعنی لغات، به دو گروه مستقیم می‌شود: الف-مفردات؛ب-ترکیبات. امّا در هیچ یک از این‌ها کوچک‌ترین تحولی تا پیش از مشروطیت دیده نمی‌شود. در سراسر دیوان صبای کاشانی و یغمایی جندقی، ما نه لغتی نو می‌بینیم که شاعر جسارت کرده باشد آن را داخل شعر کند و نه ترکیب تازه‌ای از نوع ترکیبات شعر خاقانی شروانی. توجه داشته باشید که سی درصد ترکیبات شعر خاقانی و نظامی و شعرای سبک هندی، از خودشان شروع شده است. ترکیب، یک خصلت زبانی است که از دو کلمه‌ای که دارای معنی جداگانه‌ای هستند، معنی جدیدی می‌سازد:

شیر آهنکوه مردی از این‌گونه عاشق
میدان سرنوشت
به پاشنه‌ی آشیل درنوشت...

شیر آهنکوه مرد، یعنی مردی که خصلت شیر در او هست، خصلت آهن در او هست و خصلت کوه دارد، حال آن‌که شیر حیوانی است که در جنگل است و آهن گوشه‌ای دیگر و کوه هم طرفی دیگر. جمع شدن این‌هاست که معنی جدیدی می‌سازد، امّا این را به زبان انگلیسی شاید نشود عینا ترجمه کرد و مسلما به زبان‌های سامی مثل عربی نمی‌شود ترجمه کرد، چون اصلا قدرت ترکیبی ندارند.

در شعر پیش از مشروطیت، نه‌تنها مفردات تازه‌ای دیده نمی‌شود، مثلا شاعری همت کرده باشد و«پوزار»را به کار برده باشد.«پوزار» کلمه‌ای است که اگر گردن قاآنی را می‌زدند، محال بود آن را به کار ببرد، امّا شاملو آن را در«سرود برای مرد روشن که به سایه رفت»، به این زیبایی به کار برده است:

...بر پرت افتاده‌ترین راه‌ها
پوزار کشیده بود.

بلکه اگر در حوزه واژگان بخواهیم شعر این دوره را تحلیل و داوری کنیم، تقریبا حتی نسبت به عصر صفویه هم عقب افتاده است و برگشت به عقب کرده است، چون شعر صفوی به مراتب، چه از لحاظ واژگان و چه از لحاظ ترکیبات، غنی‌ترو سرشارتر است.تنها نکته متمایز در حوزه واژگان شعر فارسی عصر قاجاری این است که در شعر این دوره، تمایل به دساتیریات رواج یافته است،گویا فرصت گفته:

فری بر فراتین فرویده‌اش خهی
چامه‌های اپرخیده‌اش

این تأثیرپذیری از فرهنگ دساتیر، صرف‌نظر از ادیب الممالک و دیگرانی که افراط می‌کنند، در شعر حبیب خراسانی و ادیب نیشابوری هم دیده می‌شود.

نحو زبان شعر این دوره، همان نحو زبان شعر دوره غزنوی و سلجوقی است. شاعران این دوره، ساخت‌های از پیش آماده نحو زبان سلجوقی و غزنوی را بی آن‌که درباره آن‌ها کوچک‌ترین تأملی داشته باشند، در حافظه‌های خود انبار کرده‌اند و عینا تقلید می‌کنند. حال آن‌که در زبان فارسی امکان جابه‌جا کردن عناصر یک جمله بسیار است و از این لحاظ انعطاف زیادی دارد.

یکی از امکانات وسیع زبان فارسی، آزادی انتخاب جای اجزای نحوی یک جمله است، به خصوص وقتی که جمله پیچ‌درپیچ می‌شود و دارای اجزای متعدد و متنوعی است.مقایسه نحو تاریخ بیهقی با مقامات حمیدی، این نکته را کاملا نشان می‌دهد.

به‌هرحال، شاعران این دوره در قلمرو نحو زبان نیز در حقیقت همان هستند که شاعر قرن پنجم و ششم هجری بود.

به لحاظ موسیقی، شاخه‌های مختلف موسیقی شعر، شعر این دوره هیچ‌گونه تشخّصی ندارد.تنها موردی که باید اشاره کنیم، صفای اصفهانی است که سعی کرده در حوزه موسیقی عروضی شعر تغییراتی بدهد، امّا نه تغییراتی که اختراع خودش باشد، بلکه هنجارها و نرم‌های مکرر عروض حاکم بر شعر آن دوره را کنار گذاشته و از چیزهایی استفاده کرده که کمتر مورد استفاده دیگران بوده است. این امتیاز را به او و قاآنی شیرازی می‌شود داد. قاآنی هم از آهنگ‌ها و ریتم‌های تند و ضریب استفاده کرده، وزن‌هایی که معمولا در اشعار قبل از او کمتر مورد استفاده بوده است.

در این دوره،تخیّل، با تمام اجزایی که دارد، همان تخیّل قرن پنجم و ششم است و کوچک‌ترین انحرافی از مبدأ ندارد. مسئله شکل نیز همان است.

عوامل اجتماعی شکل‌گیری ادبیات این دوره، در ایستایی و سکون کامل خلاصه می‌شود.جلال الدین مولوی محصول دوران شکفتگی یک تمدن است. او در تمام جهان عصر خودش، بی‌همتا بوده است. اگر متفکران قرن سیزدهم میلادی را در سراسر جهان مورد بررسی قرار دهیم، سهم مولانا در مقیاس بین المللی عصرش، سهم گسترده‌ای است. با مرگ او و پایان عصر او، تمدن اسلامی محتضر می‌شود و در تمدن محتضر از غول‌های تفکر و اندیشه، به اصطلاح امروز، دیگر خبری نیست. در زمینه علم هم همین‌طور است.در قرن ده و یازده میلادی ابوریحان بیرونی نه فقط در قلمرو اسلام یا آسیا، بلکه در معیار جهانی، یک عالم طراز اول است.

در عصر قاجار،کوچک‌ترین رمقی برای این تمدن بیمار و محتضر باقی نمانده است. ایستایی و سکونی که در زمینه اجتماعی و اقتصادی مملکت ما بود، بر ادبیات نیز تأثیر گذاشت. علّتش را می‌توان فئودالیسم عصر قاجاری دانست یا چیز دیگر.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

شیرینکده هاله

به مناسبت جشن های زمستانی و نوروز بهاری، شیرینی های تر و خشک با ۱۰ درصد تخفیف به شما گرامیان ارائه می گردد!

(408)370-2551

2265 S. Winchester Blvd., Campbell, CA 95008

نقدی بر اندیشه های کسروی

دکتر احمد ایرانی

بخش ششم

انتقاد از سعدی و حافظ

انتقادها و خرده گیری های کسروی را در دفترها و کتاب هایش از شاعران ایران، به ویژه از خیام، سعدی، حافظ و مولوی، می توان چنین خلاصه کرد:

بدآموزی و گمراه سازی؛ خوار شمردن زندگی و پشت کردن به این جهان؛ گسترش خرافه ها؛ باور به سرنوشت و قضا و قدری بودن؛ گسترش اندیشه تسلیم و رضا؛ توجه بیش از اندازه به قافیه پردازی؛ توجه بیش از اندازه به زیبایی بیان؛ فداکردن پیام و معنای شعر؛ ضد و نقیض گویی یا دوگونه گویی؛ رواج دادن اندیشه های پَست چون بی همتی و بی غیرتی؛ گزافه گویی ها و چاپلوسی ها؛ سرودن شعر درباره عشق بی واقعیت و به ویژه نکوهش از خرد و خوار شمردن آن.

کسروی در «در پیرامون ادبیات» چنین می نویسد: «گفته های سعدی و حافظ... دستاویز به دست تنبلان داده... می گویند [تنبلان] این دنیا فانی است ما باید در فکر آخرت باشیم.»

از دیدگاه کسروی بخش بزرگی از آموزش های سعدی نتیجه ای ناخوشایند دارد و سبب آلودگی اندیشه و رفتار مردم می شود.

وی در «صوفیگری» می نویسد: «ما در ایران گواه تاریخی دیگری به پستی اندیشه های مردم و آکندگی مغزهای آنان می داریم و آن گلستان سعدی و شعرهای اوست.»

کسروی بر این باور است که سعدی در بسیاری از موردها دچار دوگونه گویی شده و در اثر دگرگون شدن اوضاع زمانه اندیشه هایش را نیز دگرگون می کرده است. همان سعدی که گفته است:

تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

«سال ٦٥٦ را که سال کشتار عراق و بغداد است سال خوشی خود شمارده است.»

کسروی می گوید سعدی در جایی تربیت را موثر می داند و در جای دیگر می گوید تربیت موثر نیست و به معلم حق می دهد که با شاگردش عشق بازی کند.

در «در پیرامون ادبیات» می نویسد: «سعدی از صوفی گری و دیگر بدآموزی ها بهره داشته و با پستی های زمان خود آلوده می بوده... بیشتر گفته هایش بدآموزی است.»

در اینجا تنها چند نمونه از شعرهای سعدی که از دیدگاه کسروی گمراه کننده و بدآموزی هستند نوشته می شوند:

بخت و دولت به کاردانی نیست
جز به تأیید آسمانی نیست

✦✦✦

گر زمین را به آسمان دوزی
ندهندت زیاده از روزی

✦✦✦

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای
نبرد رگی تا نخواهد خدای

✦✦✦

اگر به هر سر مویت دو صد هنر باشد
هنر به کار نیاید چو بخت بد باشد

✦✦✦

جهان بر آب نهاده ست و آدمی بر باد
غلام همت آنم که دل بر او ننهاد

✦✦✦

خلاف رای سلطان رای جستن
به خون خویش باشد دست شستن

کسروی برخی از شعرهای سعدی به مانند:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

را می ستاید و از او به مناسبت هایی به نیکی یاد می کند اما روی هم رفته بیشتر نوشته ها و سروده هایش را «بدآموزی» می داند.

کسروی در کوبیدن بسیاری از اندیشه های حافظ خشمی لگام گسیخته از خود نشان می دهد. وی این شاعر پرآوازه ایران- که بسیاری او را چون «بت» می پرستند- در بدآموزی و گمراه سازی اندیشه ها سرآمد شاعران دیگر می داند.

در «در پیرامون ادبیات» می نویسد: «من نمی دانم به حافظ چه نامی دهم؟ این مرد از همه بدآموزان بدتر است. این مرد هم شاعر بدآموز می بوده و هم بدآموز شاعر.» در همان کتاب چنین می افزاید: «حافظ از خیام و خراباتیان، خراباتی گری و جبریگری را گرفته، از مولوی و صوفیان، صوفی گری و بافندگی های آنان را آموخته، اینها را با چیزهای دیگر درهم آمیخته در شعرهای خود می گنجانیده.»

برخی از بیت ها در غزل های حافظ که از دیدگاه کسروی خداناشناسی، بی دینی و دشمنی با اسلام جلوه می کرده اند خشم شدید وی را برانگیخته اند. در «راه رستگاری» می نویسد: «صد بی دینی از خود می نماید.» در «در پیرامون ادبیات» یادآور می شود که: «چنان که درباره خیام نیز گفتم بسیاری از شعرهای حافظ به عنوان ریشخند به دین اسلام است.» دنباله مطلب در صفحه ۵۱

معرفی کتاب

معّمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقصِ قوانینِ سازمان ملل، سیاست و خودمختاری اَبَر قدرت ها»

تاراجگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهّمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ✦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play

ملت های ایران و خاورمیانه در آتش کشمکش های تاراجگران نفت در خلیج فارس

این ندای اطلاعاتی نویسنده کتاب است که دردهای اجتماعی ملت های ایران و خاورمیانه را به تصویر می کشاند و با زبان ساده برابر با قوانین بین المللی، راه چاره و رهایی از ظلم و تجاوز را با پیشنهادات کامل اعلام می کند.

DIVA OF LA JOLLA

We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین
مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات با عیارهای مختلف
و قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

WE BUY GOLD

تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!

One of the largest selection of Rolex Watches

We offer Custom Designs, Jewelry & Watch batteries & repair

Certified Pre-Owned Rolex Watches

Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection
(While You Wait)

No Interest if Paid in Full within 12 Months

On qualifying purchases made with your Synchrony Luxury Credit Card. Interest will be charged to your account from the purchase date if the promotional purchase is not paid in full within the promotional period. Minimum monthly payments required.

Apply Today!

(408) 241-3755

3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)

هما گرامی (فره وشی)

«کیمیا خاتون» در داستان مولانا جلال الدین محمد بلخی «رومی»

چندی قبل دوست عزیزی کتابی برای خواندن به من داد با نام «کیمیا خاتون» از خانم سعیده قدس. با خواندن این کتاب تحولی غم انگیز نسبت به گرانمایه عارف بزرگوار ایران مولانا جلال الدین دگرگونم کرد. با همه این که می اندیشم من که هستم که در این مورد سخن بگویم اما با این همه خار خاری دلم را می آزارد و برآن می دارد که کیمیا معصوم و پاک از دنیا رفت و چرا رفت. مگر این که بگوییم اصولا کیمیایی وجود نداشته و اینها همه حرف است و لاطائلات ولی باتوجه به اینکه در کتب تاریخ ادبیات نیز از این دختر معصوم سخن گفته شده و من خود دقیقا به یاد دارم که در کلاس درس دکتر صفا در دانشکده ادبیات، آن استاد دانشمند از کیمیا خاتون چنین سخن گفت که شمس تبریزی که کیمیا را به همسری خویش درآورده بود چون از رفتن او به باغ با دختر کان دیگر آزرده خاطر شده بود آنچنان او را تنبیه کرد که از این تنبیه بدنی گردن کیمیا شکست و بعد از چند روز که تبی شدید بدن او را فرا گرفت، درمانی برای او میسر نشد و درگذشت. در آن زمان کیمیا چهارده ساله بود و شمس که او را به همسری خویش درآورده بود تقریبا شصت ساله بود. وقتی استاد بزرگ من دکتر ذبیح الله صفا با آن دانش گسترده محققانه از این داستان سخن می گوید، پس به یقین این فقط یک قصه و افسانه نیست و واقعیتی تلخ در این داستان پنهان است.

مولانا جلال الدین فرزند بهاءالدین محمد از بزرگان و مشایخ صوفیه است که سلسله نسب اجداد او به شیخ احمد غزالی می رسد. بهاء الدین محمد پس از تحصیل دانش و علوم عدیده به مقامی بلند در عرفان می رسد به طوری که مقبول طبع دلهای مردمان دیار بلخ که موطن و زادگاه او بود می شود و حتی می گویند سلطان محمد خوارزمشاه از جمله معتقدان و مریدان او بوده و بزرگان عرفان شاگردان حلقه درس او بوده اند. نقل است که امام فخر رازی که معلم سلطان محمد خوارزمشاه بود نیز به حلقه درس او می آمد و مولانا بهاء الدین از فلاسفه یونان که امام فخر رازی از آنان نیز پیروی می کرد دل خوشی نداشت و کار ایشان را خلاف مصلحت دین و ایمان می دانست و می گفت: جمعی که کتب آسمانی را در پس پشت انداخته و اقاویل و عقاید فلاسفه پیش گرفته اند چگونه امید نجات داشته باشند و این مساله غضب را دل امام فخررازی برانگیخت. پس نزد سلطان به سعایت بهاءالدین محمد پرداخت و این مساله و مسایلی دیگر از این قبیل و به روایتی گریز از آشوب یورش مغولان به ایران مولانا بهاءالدین را برانگیخت تا ترک دیار کند و از بلخ راهی قونیه گردد.

نقلست که مولانا بهاءالدین روز دیگر در میان مجلس گفت: فردا عزم سفر دارم، هر کرا ارادت درویشان است آماده باشد، دیگر روز سیصد سوار از مریدان و معتقدان درخدمتش روانه شدند، در آن زمان مولانا جلال الدین شش ساله بود چون مولانا بهاءالدین به دارالسلام بغداد رسید بزرگان و اکابر آنجا با احترام زیاد از او استقبال کردند و او مدت یک ماه به وعظ و خطابه برای ایشان پرداخت و در آن زمان جمعی از طرف سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی از کشور روم به دارالخلافه بغداد آمده بودند، چون تقریرات او را شنیدند خبر به سلطان علاءالدین سلجوقی که بر قونیه حکومت داشت رساندند و سلطان از او درخواست کرد که به دعوت او قونیه رود. در آن زمان که به آنجا رسیدند سلطان با جمیع اکابر و بزرگان به استقبال او رفت و چند گام در رکاب مولانا بهاءالدین پیاده رفت و هرچه بهاءالدین اصرار کرد که او بر اسب سوار شود. سلطان علاءالدین نپذیرفت و می گفت که بندگی آن بزرگوار مرا دولت و سعادت است. زمانی چند گذشت و آنها در قونیه ساکن بودند و مولانا بهاءالدین عالم و مجتهد و پیش نماز آن شهر بود و مردم از افاضات او فیض می بردند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

KAANUN MEHR

برنامه کلاس ها و کارگاهای کانون مهر

برای اطلاعات بیشتر و ثبت نام با شماره ۹۲۵-۸۴۹-۴۶۶۴ یا وبسایت کانون www.kaanunmehr.org تماس بگیرید

روز	ساعت	کلاس / کارگاه	گرداننده	هزینه ثبت نام اعضای کانون مهر عموم/ غیر عضو			
دوشنبه	۲-۴بعد از ظهر	مکالمه انگلیسی	آقای پرده پوش	ماهیانه	دو روز در هفته $15 /$20	یک روز در هفته $8 /$10	هفتگی
پنج شنبه	۱۱صبح تا ۱۲:۳۰ بعداز ظهر	یوگا	خانم لیغوانی	ماهیانه	$10	$14	اولین و سومین پنجشنبه
	۲-۴بعد از ظهر	مکالمه انگلیسی	آقای پرده پوش	ماهیانه	دو روز در هفته $15 /$20	یک روز در هفته $8 /$10	هفتگی
	۶:۳۰تا ۹:۳۰ بعداز ظهر	کلوب فیلم	آقای واحدیان	ماهیانه	$5	$7	اولین پنجشنبه
جمعه	۳-۵بعد از ظهر	داستان نویسی	خانم ناصح پور	هر شش ماه	$30	$50	اولین جمعه
	۳-۵بعد از ظهر	کلوپ کتابخوانی	خانم واحدیان	هرسه ماه	$15	$21	دومین جمعه
	۳-۵بعد از ظهر	دریچه ایی به روشنایی	آقای نصیری	هرسه ماه	$15	$21	سومین جمعه
شنبه	۵:۳۰تا ۶:۳۰ بعداز ظهر	تنبک و دف*	نریمان اسعدی	هر جلسه	$35		هفتگی
یکشنبه	۱تا ۳ بعداز ظهر	نقاشی*	خانم مرسا	ماهیانه	$35		دومین یکشنبه هر ماه
	۲-۵بعد از ظهر	سمینار سعدی	آقای کمره ای	هر شش ماه	$30	$50	چهارمین یکشنبه هر ماه

*این کلاس در محل کانون مهر با مسئولیت و مدیریت تعلیم دهنده برگزار می شود

برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های فوریه و مارس ۲۰۲۰

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
info@iccnc.org or Pr@iccnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc

مراسم ویژه تولد امام علی(ع) و حضرت فاطمه(س)

شنبه ۷ مارس ۲۰۲۰ ساعت ۶:۳۰ عصر

جشن نوروز ۱۳۹۹

با برنامه‌های متنوع و بازار وسایل نوروز

شنبه ۱۴ مارس از ساعت ۲ تا ۷ عصر

برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت (WWW.ICCNC.ORG) و شبکه‌های اجتماعی مرکز مراجعه کنید

درس‌گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش

۱ـ شرح «کیمیای سعادت غَزّالی» شنبه ۷ مارس ساعت (۴:۳۰) عصر در مرکز.
۲ـ «انجیل و قرآن» جمعه ۱۴ فوریه، جمعه ۲۷ مارس، ساعت ۷:۳۰ عصر از سوی بنیاد توحید.
۳ـ «دین و قدرت» یکشنبه‌ها ۹ و ۲۳ فوریه، ۸ و ۲۹ مارس، ساعت ۶ عصر در Campbell.
۴ـ درس‌گفتار «شرح دفتر نخست مثنوی» یکشنبه‌ها، ۱ و ۱۵ مارس
ساعت ۶ عصر در Campbell Community Center Room Q84

خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین و ترحیم
ISLAMIC Services Offered by ICCNC

Marriage: The Islamic marriage ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC or other locations. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washington D.C.

Divorce: The Islamic divorce ceremonies and recitation of "Khotbeh Talagh" are held at ICCNC only. ICCNC issues certificates that are accepted by the Interest Section of IRI.

Accepting Islam: ICCNC helps individuals interested in giving "Shahada"and accepting Islam to become Muslims. ICCNC issues a certificate for this process.

Islamic Burial: ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. Moreover, ICCNC has burial sites for sale in the Muslim sections of Hayward and Los Gatos cemeteries.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
info@iccnc.org or Pr@iccnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc

ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: atousi1515@gmail.com

المپیک ها به مهمانی دنیا رفتن است و تیم فوتبال ما برای چهل و هشتمین سال غایب بزرگ این مسابقات خواهد بود. در میهن ما همه چیز بهم ریخته است. می توان هراسناک اندیشید فوتبال ما را چه می شود؟ آدم های لبریز از سئوال در برابر آقای تاج صف کشیده بودند، اما او ناگهان استعفاء داد و دیگر از پله هایی که او را به طبقه چهارم ساختمان فدراسیون می برد بالا نمی رود، چرا که آسانسور هم خراب شده است. رسول های نجات دهنده فوتبال همه گرفتارند. آقای هدایتی، بابک زنجانی و... در زندان اند و همه تیم ها حتی وزارت ورزش و جناب وزیر بیمارند با جراحت های بسیار. از تصویرها در آئینه ها تا عمق واقعیت باید در انتظار بود. المپیک از راه می رسد و کبوتران که پیام آوران عشق و صلح بودند، حالا پیام آور جنگ و گلوله هستند. حتی تنها دختر مدال بگیر ایران در المپیک ما، کیما علی زاده ایران را ترک کرد و جلای وطن نمود. او در المپیک با لباس آلمانی در روز افتتاحیه رژه خواهد رفت. آیا او در دانائی به سفر رفته است و در دانائی دور زده است؟ یا یک شکارگر فرصت هاست. زندگی تجربه سر و سنگ است باید آنقدر سر به سنگ کوفت که سنگ بشکند و زنده باد سرهائی که فرود نمی آیند. چه عذابی است تنها به قاضی رفتن و ناراضی برگشتن. اغلب مربیان خارجی تهران را ترک گفته اند. آخرین آنها آقای کالدرون آرژانتینی بود که گفت یا جای افشین پیروانی در پرسپولیس است یا جای من، دیگر خسته شده ام. در یک مراسم ختم در فیلمی در دنیای مجازی افشین پیروانی را می شد دید که با همه روبوسی گرم و دیدنی داشت. سلطان پروین، انصاری فر مربی تازه از راه رسیده، علی دائی و... او همه بغل کرد و بوسید، حتی محمود خردبین را. آیا او نان هوشمندش را می خورد و آقای کالدرون نان حقیقت را؟

مبارزه اصولی را در تاریکی نمی توان کرد. انسانی که به اصالت گفته های خود ایمان دارد و از آرمان مورد قبول خویش دفاع می کند، می باید آشکارا پی آمدهای ناشی از آن را بپذیرد. راستی پیروانی که تحصیل کرده است، دکتری دارد و از یک سابقه خوب برخوردار است چرا عطای پرسپولیس را به لقایش نمی بخشد. او قاعدتا باید سهم بهتر و موثرتری را در ورزش به عهده بگیرد، نه سرپرستی تیم پرسپولیس را. آیا همه خسته اند.آقای پیروانی، حالا دوست قدیمی شما گل محمدی روی نیمکت سوزانده پرسپولیس نشسته است. تو را بخدا او را رها کنید. ایران کشور پهناوری است که همه خواهان دانش شما هستند. به سیستان و بلوچستان بروید. به بچه های محروم و آب برده آنها کمک کنید. به جایی بروید که به شما نیاز است. باور کنید فوتبال ما مرده است و این جنازه روی دست همه مانده است. هیچکس برای بازی و رقابت به تهران نمی آید، حتی عراقی ها که ایران برای آنها ورزشگاه بزرگ ساخت. آنها به رکود اجتماعی بزرگی دچار شده است که فساد و تبهکاری نهادین در آن تشدید شده است. مردمی که سر به شورش برداشته اند با آنهمه کشته و مجروح به شدت از حضور ایرانی ها در عراق انتقاد می کنند. سال های پس از سقوط صدام بغداد و عراق دست خوش بحرانی بی سابقه اند. تظاهرات با آنکه خود جوش بوده است درست مثل ایران چیزی جز نتیجه وعده های توخالی، حرف مفت زدن های پرزیدنت کلید بدست، که کلیدش هیچ قفلی را نگشوده است، نداشته است. مشکلات و وضعیت وخیم اقتصادی هم چنان ادامه دارد. فساد، رانت خواری، بیکاری، خشونت مسلحانه از جمله این مشکلات است.

معترضان بدون آنکه جای تعجب باشد به رودرروئی با منافع ایرانی ها پرداخته اند. در چهارم نوامبر به کنسولگری ایران در نجف حمله شد و پرچم ایران توسط جمعیتی خشمگین به آتش کشیده شد. جمعیت فریاد می زد ایران برو بیرون، ایران برو بیرون. البته منظور آنها از عراق بود. یک جوان دانشجوی عراقی می گوید هویت ما به مسخره گرفته شده است. حالا مردم دلتنگ صدام حسین هستند، مثل ایرانی ها که خواستار بازگشت شاه هستند. او می گوید آنچه ما می خواهیم این است که «هویت» تنها موتور محرک عراق باشد و ما می خواهیم شهروند شناخته شویم.

، با این همه ایران جای ناامنی برای مسابقات AFC است و تیم های ایرانی، یعنی استقلال، پرسپولیس، سپاهان و شهر خودرو باید در کشوری غیر از ایران مسابقات خود را در برابر تیم های عربی انجام دهند. او می گوید دولت ما را تروریست می داند. ما تروریست نیستیم. ما نه رهبر داریم و نه کشوری خارجی از ما حمایت می کند. آیا جوان هایی مثل آنها را در هر کجا دنیا می توان متوقف کرد؟

اریکا یانگ، نویسنده آمریکایی بر این باور است که نوشتن تنها هنگامی ارزش دارد که چیزی برای گفتن داشته باشیم. چیزی آتشین که مثل تکه ذغالی گداخته ای ما را بسوزاند. ایران در حال انفجار است، تلی از کشته ها، عراق هم همین طور و ما می توانیم آقای چاق و کچل وزیر ورزش را نوازش دهیم. می توان از پرزیدنت پرحرف و دروغگو الهام گرفت، یا چشم در چشم رهبر دوخت و حرفهای او را باور نکرد. یکی از دانش ورزان بنام Chesterton گفته است بهترین آزمون خوبی با بدی یک مذهب این است که می توان بدون کشته شدن درباره آن حرف زد و شوخی کرد، و شاید هم نباید حرفی زد و کشته شد. دنباله مطلب در صفحه ۵۳

تدریس کلاس های تار، ستار، تنبور، پیانو، ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی

توسط: وحید زمردی

مدرس و کارشناس موسیقی با بیش از بیست سال تجربه

(۴۰۸)۷۴۵-۹۲۴۴

NUTTALL COLEMAN & DRANDELL

Roger Taylor Nuttall
Attorney at Law

Criminal Defense Attorney

کلیه امور جنایی برای بزرگسالان و افراد زیر ۱۸ سال

Nuttall Coleman & Drandell
2333 Merced Street
Fresno, CA 93721
Tel: (559) 233-2900
Fax: (559) 485-3852

Nuttall, Brown & Coutts
6925 Union Park Center
Midvale, Utah 84047
Tel: (801) 255-2102
Fax: (801) 255-2032

angel@nuttallcoleman.com

خاطرات در گذر زمان

هوشمند عقیلی

اما زن باید...

در خیابان «شاهرضا» مقابل دانشگاه تهران، ساختمانی هست که زمانی زیرزمین کوچک آن محل اجتماع دانشجویان برای نمایش کارهای هنری مثل نقاشی، هنرهای دستی و ظریف و غیره بود. بعدازظهری از روزها، که با دو سه تن از دانشجویان، مراسم ساندویچ را انجام داده و با دو پای دنیا کوب برای صرف دسر که همان چند قدم پیاده روی خودمان باشد، روانه حاشیه خیابان شدیم، مقابل دانشگاه، متوجه اعلانی شدیم که ما را برای دیدن نمایشگاه نقاشی خانم «ب-ذ» دعوت می کرد. ما هم با دعوت جناب آگهی، به زیرزمین سرازیر شدیم. از آن جایی که هر سه چهار نفرمان معتقد به روزی رسان بودیم، با دیدن چای و قهوه و پتی بور و بیسکویت مادر کلی خرسند شدیم.

توضیحاً این که من قبلا سرکار خانم هنرمند را می شناختم! ایشان از خانواده های دست بالای تهران و به قول معروف، جزو هزار فامیل بودند و لذا به علت شهرت خانوادگی ایشان، بسیاری از رجال، اساتید و صاحب نامان مملکت و گروهی دیگر که لولهنگ شان خیلی آب بر می داشت، برای دیدار از نمایشگاه نقاشی سرکار علیه آمده بودند.

نقاش هنرمند، ضمن خوش آمدگویی، مرتب برای تازه واردین شرح می داد که چگونه در سفرکوتاهشان به فرنگ، این همه ذوق و سلیقه را سرهم کرده، به چهارچوب کشیده و آورده و به در و دیوار نمایشگاه میخکوب کرده اند.

محیط کوچک و نسبتا خفه و بدون تهویه نمایشگاه، پر از نجوا و گفتگوهای درگوشی بود. چراغ های الوان بسیار کوچک و ظریفی تابلوها را روشن می کرد و هر از گاهی انوار آنها مورد هجوم دود سیگارهای «کنت» و «وینستون» قرار می گرفت که تنفس آن حالت سکر و نشئه بخصوصی برای بعد از ظهر چرت نزده ها به وجود می آورد.به تابلوهای سبک نو که دقیق می شدی، به علت جوانی و شیطنت، هزار جور فکر ناجور به مخیله آدم می آمد که خوشبختانه با کمک و توضیح هنرمند خالق، این افکار تبدیل به تعجب می شد! ضمناً دو سه تابلو بسیار عریض و طویل هم بود که به قول یکی از بچه ها گویا خانم این آثار را متری معامله خواهند کرد!

از دیدن و نفهمیدن تابلوها که فارغ می شدی، نجوا و پچ پچ حضار هم خالی از لطف نبود. مثلا اگر دو سه نفر رجال نسبتا چاق و چله را استراق سمع می کردی، حرف از سیمان و آهن و آهک و ترخیص گمرکی و مظنّه بازار بود ولی آن طرف تر، ارواح «گوگن»، «پیکاسو»، «اشر»، «رامبراند» و خانم «ب- د» دور و بردهان چند جوان لاغر شب زده، ژولیده و حمام نکرده می چرخید!

ولی غرض از شرح وقایع بالا، مطلبی بود که در دفتر یادبود یا هرچه شما می نامید: (خاطرات، نظرات، شکایات، تشکرات یا چیز دیگر...) دیدم.

رسم بر این است که در این گونه نمایشگاه ها دفتری هم نزدیک درب خروجی می گذارند تا هرکسی که خواست آن را به عنوان مدرک حضور، امضاء نماید و احیانا نظرش را هم یادداشت کند. ضمن تشکر و خداحافظی، یکی از بچه ها گفت: «قبل از آن که امضاء کنی، دو سه ورق قبل، نظر استاد (علی دشتی) را بخوان.»

بله، آقای سناتور «علی دشتی» در قسمت نظریات، این یادداشت را به جا گذاشته بودند: «از دعوت شما، برای دیدار کارهای هنریتان سپاسگزاریم، اما زن باید زیبا باشد، بقیه هنرهایش هم بدرد عمه اش می خورد! (علی دشتی)»

نام آدم و حوا

واعظی بر منبر می گفت: «هر که نام آدم و حوا نوشته در خانه آویزد، شیطان بدان خانه در نیاید.» طلخک از پای منبر برخاست و گفت: «مولانا، شیطان در بهشت در جوار خدا به نزد ایشان رفت و بفریفت. چگونه می شود که در خانه ما از اسم ایشان بپرهیزد؟»

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما

Immigration & Translation Services

(۴۰۸) ۵۵۴-۱۳۱۸

- کارت سبز، ویزای نامزدی
- امور مربوط به دفتر حفاظت ایران
- ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه
- تشکیل شرکت ها
- تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

(408)554-1318

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

دنیای سینما

سعید شفا

«دو پاپ» و مقابله دو بازیگر

فیلم های مذهبی را باید به دو دسته تقسیم کرد، فیلم هایی که درباره مذهب و پیامبران مذهب است مانند ده فرمان، بن هور، شاه شاهان، خرقه، آخرین وسوسه های مسیح...و فیلم هایی که درباره حواشی آن درباره کشیش ها و کاردینال هاست مانند کفش های ماهیگیر، من اعتراف می کنم، شیاطین، جن گیر...

آخرین فیلم از رده دوم فیلم «دو پاپ» ساخته یک فیلمساز برزیلی است به اسم «فرناندو مایرلس» که براساس نمایشنامه ای به اسم «پاپ» نوشته «آنتونی مک کارتن» نیوزیلندی است که فیلمنامه را هم او نوشته. گرچه فیلم از یک اقتباس تئاتری توسط همان نویسنده برخوردار است، اما با کارگردانی و ریزه کاری های سینمایی، آن را اثری تماشایی و قابل ارزش می سازد. سوژه فیلم درباره یک کاردینال آرژانتینی (جاناتان پرایس) [پاپ فعلی] است که می خواهد بعد از سالیان دراز بازنشسته شود. نامه های او به «پاپ» وقت «آنتونی هاپکینز» بی جواب می ماند در نتیجه تصمیم می گیرد با بستن بار سفر حضورا نامه بازنشستگی را به «پاپ» بدهد تا امضاء کند. «پاپ بندیکت» که آلمانی است قصد دارد مقام خود را ترک و آن را به پاپ بعدی بدهد. در واقع دیدار آنها او را راغب می کند تا کاردینال آرژانتینی را جانشین خود کند. در صحنه ای کاردینال آرژانتینی به او یادآور می شود که پاپ بودن یک مقام ابدیست. تا زمانی که او زنده است از این مقام نمی تواند کنار برود. این زمینه ای می شود برای دیدارها و گفت و گوهای طولانی و شنیدنی میان این دو شخصیت مذهبی.

چنین سوژه و موقعیتی به بازیگران تئاتر و اینجا سینما، بیشترین امکان را می دهد تا از قدرت بازیگری خود استفاده کرده و این شخصیت ها را خلق و گفتار ذکر شده در متن نمایشنامه یا فیلمنامه را با فضای اریجینالی که «مایرلس» برای فیلمش ایجاد می کند، دوتا از دیدنی ترین و به یاد ماندنی ترین بازی های دو اکتور را شاهد بشویم.

صحنه ای از فیلم «دو پاپ»

دیدن این دو بازیگر قدرتمند انگلیسی که هر دو با پیشینه تئاتری و آکادمیک به سینما روی آورده اند به آنها این فرصت را می دهد تا در نقش های پیچیده شان، ضمن مکمل بودن دیگری، به خوبی بدرخشند و فیلمی پرارزش و در خور اهمیت به وجود بیاورند. به قدرت می توان اظهار داشت در حال حاضر بازیگری که توان زنده کردن این نقش ها را داشته باشد در سینما و حتی تئاتر نمی توان پیدا کرد. زمانی بود که «لارنس اولیویر» بازیگر نقش «اتللو» بطور مثال، چه در صحنه تئاتر و چه در سینما، قادر بود نقش های شکسپیری و مشکل را بازی کند.

راست: آنتونی هاپکینز – چپ : پاپ فرانسیس

اما متاسفانه دوران آن نوع بازیگری به سر آمده و اصولا کمتر بازیگری از تئاتر به سینما روی می آورد و یا اگر بازیگر سینماست، از اندوخته و تجربه تئاتری بی بهره است.

«دو پاپ» فیلمی است که در رده فیلم های برجسته تاریخ سینما ثبت خواهد شد.

پاپ فرانسیس

پاپ فرانسیس (زاده۱۷ دسامبر ۱۹۳۶ در بوئنوس آیرس، آرژانتین، با نام اصلی خورخه ماریو برگولیو، رهبر سریر مقدس، حکومت مرکزی کلیساهای کاتولیک جهان است. او از سال ۱۹۹۸ به عنوان سراسقف بوئنوس آیرس به خدمت پرداخت و در سال ۲۰۰۱ مقام کاردینالی را از پاپ ژان پل دوم دریافت کرد. برگولیو در سال ۲۰۱۳ به جای بندیکت شانزدهم به عنوان پاپ انتخاب شد و لقب فرانسیس را برای خود برگزید. وی نخستین عضو فرقه یسوعی، اولین اهل قاره آمریکا و پس از گرگوری سوم سوری، اولین غیر اروپایی است که به این مقام می‌رسد.

خورخه ماریو برگولیو در بوئنوس آیرس به دنیا آمد و یکی از پنج فرزند خانواده ایتالیایی بود که به آرژانتین مهاجرت کرده بودند. پدرش کارگر راه‌آهن و مادرش خانه‌دار بود. وی مدرک دیپلم فنی در رشته شیمی را از دانشگاه بوئنوس آیرس دریافت کرد و سپس در ویلا دوتو در مدرسه علوم دینی به تحصیل پرداخت. فرانسیس اول با یک ریه تنفس می‌کند و بخش بزرگی از یک ریه‌اش را در دوران کودکی به علت یک بیماری از دست داده‌است. به زبان‌های ایتالیایی؛ اسپانیایی و آلمانی صحبت می‌کند و با زبان های انگلیسی، فرانسه، پرتغالی آشناست. رقص سنتی آرژانتین تانگو را دوست دارد و به گفته خودش «در جوانی آن تانگو می‌رقصیده است.» او عضو کانون هواداران باشگاه فوتبال سن لورنزو می‌باشد. انتخاب نام فرانسیس به خاطر علاقه وی به قدیس فرانسیس آسیزی ایتالیایی است که در قرن ۱۳ میلادی زندگی می‌کرده و حامی فقرا بوده‌است.

برگولیو در ۱۱ مارس ۱۹۵۸ به جامعه یسوعی‌ها وارد شد. سپس لیسانس فلسفه را از کالج ماکسیمو سن خوزه در سن میگوئل دریافت کرد و پس از آن به تدریس ادبیات و روانشناسی در کالج دلا اینماکولادا در سانتافه و یونیورسیداد دل سالوادور در بوئنوس آیرس پرداخت.

در سال ۱۹۶۷ مطالعه الهیات را به اتمام رساند و در ۱۳ دسامبر ۱۹۶۹ توسط سراسقف رامون خوزه کاستلانو به مقام کشیشی دست یافت.

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری

Shiva Moozoun

Attorney at Law

✦دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

✦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ✦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی برای اشخاص و شرکت ها ✦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

✦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ✦ آماده کردن فرم های مهاجرت

✦IRS, BOE, FTB disputes ✦Business, Corporation, Nonprofit Formation ✦Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ✦Will, Trust, Estate Planning, Probate ✦Draft/ Review/Renew legal contracts ✦Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ✦ Office: (800) 493-7065

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008

نوشخند و پوزخند
لبخند و زهرخند

عترت گودرزی (الهی)
etratelahi@aol.com

یادواره

رفته بودم توی گاراژ خانه روی یک رک فلزی که پر از کتاب های بیخودی و خوانده نشده بود دنبال کتابی که کسی خواسته بود بگردم. چشمم به یک سری کتاب افتاد که تقریبا سال هاست که آنجا تلنبار شده و از یادمان رفته بود. با دقت نگاه کردم؛ دیدم اینها یادواره هایی هستند که خانم ها به یاد همسران از دست رفته خود فراهم کرده و یک جلد هم به یادگار برای ما فرستاده بودند. یکی از کتاب ها را برداشتم ورق زدم، خنده ام گرفت، چون صاحب کتاب را می شناختم. مرد بیچاره بیسوادی بود غرق در پول و بیسوادی که به همان حال از دنیا رفته بود بدون این که بتواند جیب های کفنش را پر از داشته ها و دلارها بکند.

اما در کتاب چه تعریف ها و تمجیدها ازعقل و شعور و نیک نامی ایشان شده بود. متجاوز از ۲۰ نویسنده، دانشمند، شاعر و روزنامه نگار در وصف آن شادروان مقاله نوشته بودند.

پیش خودم فکر کردم که من هم باید دست به کار شوم و تا شوهرم که الحمدالله زنده و سرحال است، پس از صدسال بی یادواره نماند و اسم بنده هم همراه آن شادروان ابدی شود.

کتاب را برداشتم و به اتاق نشیمن رفتم. شوهرم خیلی زود و سر حال از سرکار برگشت بود. به همین جهت فکر کردم این بهترین فرصت است که درباره کاری که می خواهم شروع کنم با این آدم همیشه منفی و بی توجه به ابتکارات من، گفتگو کنم. بعد از شام، چای داغ و خوشرنگی برایش آوردم و چند تکه باقلوای خانگی را که خیلی دوست دارد، جلویش گذاشتم و گفتم: «بخور عزیزم. باقلواها را مهین جون برایت فرستاده.» با تعجب نگاهی به من کرد و گفت: «چه نقشه ای کشیده ای که من آنقدر عزیز شده ام؟!» خنده ای کردم و گفتم: «هیچی بابا، امشب باید به من کمک کنی که کتاب تازه ام را شروع کنم.» تقریبا از جایش پرید و گفت: «از کی تا حالا نویسنده شده ای؟» گفتم: «هیچی بابا، در حقیقت کتاب نیست.» گفت: «پس چی می خواستی بنویسی؟» گفتم: «یادواره ای برای تو.»

باقلوایی را که در دست داشت، توی بشقاب پرت کرد و گفت: «دیوانه شده ای؟ من که سُر و مرو گنده روبرویت نشسته ام. تودستی دستی داری مرا توی گور می گذاری.» گفتم: «آخه عزیزم، من که نویسنده نیستم. تو باید کمکم کنی که دور از جون دور از جون، زبانم لال، بعد از مرگ تو، بتوانم کتاب یادواره ات را آبرومندانه طوری دربیاورم که پیش سر و همسر خجالت زده نشوم و اقلا عکسم توی روزنامه ها هم چاپ بشه.»

از جاش بلند شد و گفت: «خجالت بکش. واقعا حیا هم خوب چیزی است. پس واسه همینه که هی از خودت عکس می گیری و چاپ می کنی؟» اشک هایم را که به قول او همیشه دم مشکم است، سرازیر کردم و گفتم: «آخه عزیزم چرا ناراحت میشی! این الان مد روز است. هر شوهری بعد از صد سال که دستش از دنیا کوتاه شود، این وظیفه زن اوست که کتابی منتشر کند و از همه دوستان و آشنایان مقالاتی گدایی کند و در آن کتاب بگنجاند ولو این که آن مقالات کوچکترین ارتباطی با آن شخص نداشته باشد. گذشته از این، مگه من از سیمین یا صغری خانم با اون پاهای دکاوه ای اش و لب های قلمبه اش که از فرط فیلر زدن مثل دو تا کوفته شده، کمترم. چرا اون بکنه، من نکنم؟»

حرفم را ناتمام گذاشت و با قهر از اتاق بیرون رفت. تصمیم گرفتم که دیگر در این مورد با او صحبت نکنم. صبح روز بعد، دفتر یادداشت کوچکی خریدم. وقتی به خانه آمدم، شام مورد علاقه شوهرم را درست کردم. میز شام اشتهابرانگیزی چیدم و منتظر آمدنش نشستم. از در که وارد شد، جلو دویدم. کتش را گرفتم و آویزان کردم و دو گیلاس شراب ریختم و گفتم: «گیلاست را بردار که به سلامتی هم بخوریم.» نگاه مشکوکی به من کرد و گفت: «تو حالت خوبه؟» گفتم: «آره، چطور مگه؟» گفت: «برای اینکه من اصلا شراب نمی خورم!» گفتم: «آره، ولی این ژست رمانتیک است!» دنباله مطلب در صفحه ۵۲

هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments

(408)559-7864
Cell:(408)771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com

Kathryn Burke
Attorney at Law

کاترین بِرک

وکیل متخصص امورِ مهاجرت

با همکاری مترجم فارسی و ترکی
زبان از دفتر خدمات بین المللی

- Business & Investment Visa
- Employment Based Green Card
- Family-Based Green Card
- Deportation & Asylum
- Citizenship & Naturalization
- Fiance Visa
- Tourist Visa
- Student Visa
- Entertainment Visa

- ویزای کار و سرمایه گذاری
- کارت سبز از طریق کارفرما
- کارت سبز از طریق خانواده
- پناهندگی و اخراج از آمریکا
- تابعیت
- ویزای نامزدی
- ویزای توریستی
- ویزای تحصیلی
- ویزای مخصوص هنرمندان

Notary Public

By Appointment Only

Phone: *(408) 909-9060*

Toll Free: *(888) 350-9060* ✦ *Fax:* *(408) 503-0040*

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمانت-کالیفرنیا
e-mail:ha@makvandi.com

هنوز به تلخ روزی آن جوان فکر می کنم

در پارک ارکیده، نزدیک خانه مان در گلستان پنجم پاسداران، کتابخانه ای متعلق به وزارت ارشاد بود به نام کتابخانه دهخدا.آنوقت ها من پژوهشگر کانال دو تلویزیون بودم و به مطالعه روزانه و منظم به مناسبت کارم خیلی نیاز داشتم. مدیر این کتابخانه، خانم فرزانه ای بود به نام اقدس رئیس دانا که البته بعدا از دوستان خانوادگی ما شد. روزی که شبش، شب مهاجرت ما به آمریکا بود، انتظار نداشتم ولی دیدم غروب به دیدن ما آمد. خوشحال نبود که ما برای همیشه از وطن دور می شویم. با ما خداحافظی کرد و به من هم یک کتاب کوچک حافظ داد. امضاء شده که من آن را آنتیک دارم. بگذریم یه روز که در همان کتابخانه بودم و کتابی گرفته بودم و داشتم قدری از آن را می خواندم، دیدم جوانی قد بلند و سیه چرده آمد درست کنار میز نزدیک من نشست. او هم کتابی گرفته بود از احمدمحمود هم ولایتی ما در جنوب. همان جوان قدری که گذشت و آن کتاب را داشت می خواند رو کرد به من و گفت: «آقا ببخشید، شما روزنامه نگارید؟» گفتم: «چطور مگه؟» گفت: «من شما را در روزنامه همشهری دیدم.» گفتم: «بله، من برای این نشریه معتبر هم مطالبی اجتماعی می نویسم.» و بعد پرسیدم: «شما چکار می کنید؟» گفت: «دانشگاه میرم. خانه ما هم همین نزدیکی هاست، کمی پائین تر از اینجا. عضو این کتابخانه ام. میام کتاب می گیرم.» گفتم: «اهل کجائید؟» گفت: «تویسرکان.» گفتم: «میدانی به تویسرکان می گویند سرزمین طلای سبز؟» گفت: «آقا بله، درسته، جای خیلی با صفا، سبز و خوش آب هوائیه.» گفتم: «اسمت چیه؟» گفت: «الوند، پدرم باغبان شهرداریست.» دنباله مطلب در صفحه ۵۱

منطقه فضول آباد

یک لشکر دلواپسی و ایراد

ما با این یه لشکر کاری نداریم چند تاشو فقط براتون می گیم:

- ✓ باید ببینم این پسره کیه که دم به ساعت به دختر ما زنگ میزنه، نکنه یه هفت خط باشه و یا مفلس.
- ✓ فردا میرم مدرسه اش ببینم این پدر سوخته مفت خور اصلا میره مدرسه یا سر ما کلاه میزاره.
- ✓ داداش ببخشیا، این آقا منصور شما چرا وقتی میره توالت خیلی معطل می کنه. شاید یه چیزی را از شما پنهان می کنه.
- ✓ به ما مربوط نیست، ولی نباید بذاری پسرت یا دخترت تا سه شب بیرون باشن. دوست ناجور فراوونه.
- ✓ می خوای بری بیرون چرا این قدر به خودت عطر و ادکلن میزنی! چند جور لباس عوض می کنی! معلومه چه خبره!
- ✓ بچه ها که می خوان بیرون برن، باید بگن کجا میرن، با کی میرن و کی بر می گردند.
- ✓ چرا توی خانه شما محض رضای خدا چارتا کتاب به زبان فارسی نیست.
- ✓ هرکاری میخوای بکنی اول درباره آن خوب فکر کن.
- ✓ همیشه اگر لازم باشه بپرس، پرسیدن عیب نیست، ندانستن عیب است.
- ✓ بچه ها باید بدانند پدر و مادرها کلفت و نوکر بچه ها نیستند.
- ✓ شما که یه عالمه لباس داری چرا هرجا میری این قدر درب و داغون می پوشی.
- ✓ چرا همیشه شلوارت می خواد از پات بیفته.
- ✓ چرا این قدر تملق می کنی.
- ✓ میشه بپرسم به بچه هات چی یاد دادی! اینا که نه نظم سرشون میشه نه تربیت درسی دارند، نه از اخلاق و ادب بهره بردن.

ELITE REALTY SERVICES

مهین مطلق

مشاور املاک

با بیش از ۱۸ سال تجربه درامور
خرید و فروش املاک در بی اریا، ساکرامنتو و حومه

با همکاری تیم با تجربه، منزل شما را برای فروش با بالاترین قیمت، با هزینه ای کمتر و در کوتاهترین مدت آماده خواهیم کرد!

هدف ما رضایت کامل شماست!

Mahin Motlagh
BRE# 01320595

Specializes in helping home buyers, home sellers & investors throughout the Bay Area & surrounding since 2001

CALL ME FOR
FREE no obligation home evaluation
FREE list of active properties for sale
FREE Real Estate consultation & more

(650) 309-2700

mahinrealty@gmail.com

برای مشاوره رایگان در امور خرید، فروش و سرمایه گذاری املاک مسکونی و تجاری، دریافت لیست کامل اماکن مسکونی وگرفتن تخفیف ویژه، لطفا با من تماس بگیرید!

یادداشتهای بی تاریخ

دکتر صدرالدین الهی

سر آن ندارد امشب...

با هم، هم مدرسه بودیم. از کلاس اول دبیرستان تا سال ششم ادبی. آن سال های آخر دبیرستانی ما، سال های زنده باد و مرده باد بود. «مرگ بر مصدق» و «زنده باد حزب توده»، «مرگ بر حزب توده» و «زنده باد شاه» و کیست که جوان باشد و با وزش بادهای سرخ و سفید و سیاه رنگین نشود.

نامش سهراب بود و در زد و خوردهای خیابانی رستمی می نمود. بزن بهادرهای هوادار مصدق بیشتر پان ایرانیست ها بودند و تا دکتر بقایی به صف مخالفان او نپیوسته بود، امیر موبور نامی دسته زنجیر به دست و پنجه بکس در مشتش را که وابسته غیررسمی به حزب زحمت کشان ملت ایران بقایی بود در اختیار داشت و به قول خودش توده ای کشی می کرد. میدان و بازار هم دست در دست روحانیون سرشناسی چون آیت الله کاشانی با مصدقی ها که در آن روزگار ملّیون نامیده می شدند هم قدم و هم نفس بودند و نام بُرداران آنها را عشقی و طیب و حسین رمضان یخی و شعبان جعفری تشکیل می دادند.

اما حزب توده پرولتاریای آن روز تهران را در اختیار داشت. کارگران چیت سازی و سیمان تهران با سینه های ستبر و سرهای نترس و شگفت آن که سهراب دوست مدرسه ما از چنان سَطوت و قدرتی برخوردار بود که در مواقع بزن بزن از بالا به رفقای چیت سازی دستور می دادند که دستور رفیق سهراب دستور بالاست و همان کنید که او می گوید.

رفیق سهراب پسر یکی یک دانه و عزیز دردانه خانواده ای بالاتر از حد مرفه آن روزگار بود. ما در سرچشمه در کوچه مسجد حاج شیخ عبدالنبی می نشستیم و آنها خانه ای ویلایی با ستون های بلند در فاصله کوچه مسجد سپهسالار و سرآب سردار نبش خیابان ژاله داشتند. در خانه آنها کسی به کسی نبود. مادر خانه هفته ای دو سه روز یا در سلمانی آرشاک به سر و روی خود می رسید یا پیش مادام هلنا لباس می دوخت. پدر اما از اکابر تجار بازار بود که از حجره به خیابان سعدی جنوبی نقل مکان کرده و دفتر و دستکی فرنگی برای کار واردات صادرات بر پا ساخته بود. آن وقت ها که منشیان حجره ها را میرزا می گفتند در دفتر پدر سهراب سه تا خانم ماشین نویس کار می کردند که دوتایشان فرنگی بودند و مامور مکاتبات و مراسلات. سهراب سه خواهر داشت که هیچ تاثیری از تربیت سیاسی برادر نبرده بودند و سرشان به کار کمربند ورنی روی روپوش ارمک بستن، و عکس «ارل فلین» و «رابرت تایلور» را از خرازی فروشی پاینده در میدان بهارستان خریدن، گرم بود. و رد و بدل کردن دفترهای چند رنگ و ظریف نظرخواهی دوستان درباره بسیاری چیزها مانند آن که «چه رنگی دوست دارید؟» یا «او را چگونه می پسندید؟» سرگرمی مد روز و بی آزار آنها به حساب می آمد.

این دفترهای یادگاری تنها راه ارتباط ادبی و هنری آنها با جامعه چشم و دل گرسنه پسرهای سوت زن و زنجیر چرخان سر کوچه ها بود، و گاه گلی ستاندن و لبخندی پس دادن. حاصل این داد و ستد معصومانه. باورم می شود که آن تصنیف معروف: «دبیرستان ژاله خوب دخترایی داره- یکی از اون دخترا منو خیلی دوست داره». زاده طبع شعر یکی از همین پسرهای توی خط ساعت دوازده جلو مدرسه دخترانه بود.

سهراب خیلی سعی کرد که مرا هم با خود به جلسات رفقا ببرد. یک سال پیش از بیست و هشت مرداد گویا عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان حزب شده بود یا دبیر اتحادیه دانش آموزان، چیزی در این قواره. در درس و مشق بی نظیر بود به خصوص در ریاضی. اولین کسی که ورقه جبر و هندسه و مثلثات را تحویل آقای زاوشی می داد او بود و آخرین نفر من که سینوس و کسینوس و تانژانت و کتانژانت صرفنظر از نوعی لذت تلفظی برایم هیچ معنای دیگری نداشت.

با این همه سهراب با من به کلاس ششم ادبی آمد چون عاشق فلسفه و منطق بود و تمام کتاب های لنین و استالین را خوانده بود و با فرانسه نسبتا خوبش با مارکس و انگلس هم سر و کله ای می زد و از هیچ دشنامی در حق پلخانف، تروتسکی، بوخارین و زینوویف دریغ نمی ورزید. در تمام مدت مرا به بچه بروژوآ بودن متهم می کرد و من نمی فهمیدم چرا ما که مال یک خانواده قدیمی به قول آن روزگار نوکر دولت هستیم باید لقب بورژوآ بگیریم و او که آقاجان و مامانش در آن دوران دو ماشین و دو راننده داشتند به خود عنوان پرافتخار پرولتر را بدهند.

امتحان آخر سال ششم ادبی را دادیم. این تنها وقتی بود که من پشت سهراب را به خاک آوردم. شاگرد اول مدرسه شدم و نمی دانم شاگرد چندم تهران و دو ماه بعد بیست و هشت مرداد شد. زدند و گرفتند و بستند و سهراب هم رفت زندان. ما هم رفتیم دانشکده ادبیات. سالی بعد که تنفرنامه نویسی گشاینده درهای زندان شد عکس سهراب هم توی روزنامه در آمد، شاید جزء اولین ها بود، و آمد بیرون و باز شبگردی ها و می خواری ها را از سر گرفتیم. مدرسه حقوق رفت. شاگرد خوبی شد. چه شب های دراز که ته بطری را با یاد سیامک و مبشری و کیوان، اعدام شدگان در دسته اول افسران سازمان نظامی حزب توده، خالی می کرد و اشک می ریخت و چه خوب با آن حافظه درخشان شعرهای مناسب می خواند و از ما هم اشک می گرفت. سیزده چهارده سال از همه رنگ و رو با هم زیستن آدمی را به برادری ناخواسته می برد. هم زمان با هم ازدواج کردیم و او به لطف سرمایه و امکانات پدر در حالیکه فرزندی را انتظار می کشید رهسپار پاریس شد. شهری که خواب های طلایی اش مثل موج رودخانه سن در روزهای آفتابی همواره زیر پلک من بود.

باهم بودیم و بودیم و از هم خبر داشتیم. دیگر فعالیت سیاسی نمی کرد. مدرسه حقوق را تمام کرد با دکتری دولتی و تعریف ها و تحسین های عالی از جهت مقاله هایی که می نوشت و کنفرانس هایی که این طرف و آن طرف می داد. شنیدم یک بار در یک جلسه سوال و جواب «سیآنس پو» که «هوبر بوومری» مدیر «لوموند» همه ساله به دعوت «فرنان ترو» رئیس انستیتوی مطبوعات فرانسه و استاد برجسته حقوق در آن شرکت می جست و با جوان های جویای نام به گفت و شنود می نشست، سوال او پیرمرد روزنامه نویس را در جوابگویی به زحمت انداخته بود.

در شبگردی ها و نوش خواری های سال های بعد در تهران این تغییر جهت را این طور توجیه می کرد که مبارزه را باید از راه دیگری کرد، باید به درون سیستم رخنه کرد و مصدر خدمت شد.

دنباله مطلب در صفحه ٥٦

حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Hamid Abtahi

منطقه
منطقه
منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات
در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله
می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!
Why Do You Pay Rent?!

Whatevermyclient'sgoals,mygoalistomakeithappen.
IamanexpertseekingtoaddvaluetoyournexttransactionI

hamidabtahi21@yahoo.com ✦ DRE# 01071456 ELITE REALTY SERVICES

(408)366-2180 ✦ (408)253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd.Saratoga, CA.95070

نقش اخلاق وخردگرایی در فقر زدایی

عباس علاقه بندیان

به ما یاد نداده اند هر آنکس که عیب کسی را می گوید لزوما دشمن نیست و هر آنکس که به ما دست می دهد بی شک دوست نیست و اگر کسی ساده می پوشد و یا ازآفریدگار سخن می گوید حتما ملا نیست. اینها یعنی اخلاق و این همان نیازی است که به ما نیاموخته اند. در کتاب های درسی ما نوشته نشده است که یک پدیده منفی مانند فقر و تنگدستی واکنش منفی دزدی را نمی طلبد زیرا که دزدی کنش منفی کسی است که آن عمل زشت را انجام می دهد. به بیان دیگر کسانی که به سبب تنگدستی به دزدی روی می آورند درست است که تنگدستی عامل ظاهری است، ولی انسان باید بداند که در برابر فقر واکنش دیگری نیز وجود دارد. کسانی که تصمیم به دزدی می گیرند خود را به آن درجه از پستی می رسانند که دزدی را واکنشی در برابر فقر و تنگدستی خود می دانند. چنین واکنشی ، کنش کسی است که گرایش و اندیشه به دزدی را به مرحله انجام می رساند و نام واکنش به آن می دهد. هماهنگ نبودن واکنش انسان نسبت به هر کنشی نتیجه بهره مند نبودن ازخرد وعقل است. یکی از دلایل فقر و تنگدستی در جامعه، نا توانی سرپرستان و اداره کنندکان جامعه در راستای برنامه ریزی آموزش اخلاق پسندیده و استفاده از خرد و همچنین عدم توانایی در آموزش کارآفرینی و فراهم آوردن امکانات برای درآمد بسنده برای همگان می باشد. بنابراین برای رسیدن به جایگاه ترقی و توسعه و اجرای برنامه های فقر زدایی باید نخست خودسازی کنیم. نه اینکه تنها معایب خود را شناسایی کنیم و به اصلاح آن بپردازیم. در اینجا هدف از بیان خودسازی در کنار پاکسازی درونی و فردی همانا پاک کردن آلودگی‌های موجود درکشور است و مهمترین آلودگی موجود و همیشگی درجامعه ما وجود حاکمیت ناتوان و خودی های خائن درجامعه می باشد.

پس از انجام این پاکسازی درابتدای کار برای برنامه های فوری و کوتاه مدت لازم است که ازدانش اندوختگان کار آزموده و درستکار یاری بگیریم و ازتجربهٔ دیگران حتی کشورهای موفق جهان بهره مند شویم. همزمان اجرای برنامهٔ آموزش و پرورش رایگان باید در کوتاهترین زمان ممکن با اجرای برنامه های آماده شده به جلب سرمایه های پراکنده داخل و جذب سرمایه گذاران خارجی بپردازیم و کارآفرینی کنیم. ساختار و تدوین برنامهٔ آموزشی درجوامعی چون جامعهٔ ما باید همزمان برای کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت تهیه و هر یک در زمان لازم به اجرا در آید. در برنامهٔ کوتاه مدت آموزشی و دیگر برنامه های گسترشی کشور باید زخم های اقتصادی و اجتماعی را درمان و از افزایش آن جلوگیری کنیم. ولی در برنامهٔ میان مدت و بویژه دراز مدت باید ریشهٔ آن زخم ها را از میان برداریم تا نسل های آینده وارث آن نشوند. بنابراین برای دستیابی به این امر مهم در هر جامعه شناخت و آگاهی همگان یا گروه بیشتر مردم لازم است. چنانچه با دقت به هر کانون پژوهشی بنگریم می بینیم که همکاری راستین بیشتر اندیشمندان و پژوهشگران است که سبب پیشرفت کار گروهی می گردند. آگاهی وآموزش به همراه برنامهٔ درست پرورشی درهرجامعه ای راه گشای رسیدن به آزادی و گسترش آزادگی می باشد. آموختن درس اخلاق و معنویت برای جامعه و پاکسازی درون و رهایی از اخلاق ناپسند توسط یکایک افراد جامعه، امکان رسیدن به یک زندگی آزاد و لذت بخش را فراهم می کند. با انفاق محبت به خویشتن، انسان از حسادت و نفرت و زیاده خواهی دوری جسته و به شناخت مرزهای حقوقی خود می رسد و به حقوق دیگران ارج می نهد. زمانی که انسان بتواند به حقوق دیگران احترام بگذارد، به سرمنزل پاکیزگی رسیده و دیگران را دوست دارد و دوست داشته نیز خواهد شد. در این هنگام انسان اندیشمند و پویا، آزادی و دموکراسی را به جامعهٔ خود دعوت می کند و با آگاهی از آن پاسداری و نگهداری کرده و آن پدیدهٔ بی همتا را گسترش می دهد و به ارمغان به نسل های دیگر می سپارد.

در راستای گسترش فقر اخلاق در جوامع جهانی و بویژه در کشور ما مقالات گوناگونی نوشته شده و سخنرانی‌های متنوعی انجام شده است ولی در بیشتر این بیانات و نوشتارها هدف گوینده تشویق توانمندان اقتصادی به تأمین خوراک برای فقیران می باشد. در یکی از این مقالات؛ نوشته شده بود که ثروتمندان بجای رفتن به رستورانهای شیک و گران بهتر است به سیر کردن شکم یک یا چند کودک گرسنه بپردازند. این پیشنهاد بسیار زیباست ولی کامل و عملی نیست. برای فقر زدایی و بویژه مهار کردن فقر مطلق و فراگیر در جامعه که نمی توانیم برای همیشه ماهی خوردن را به نیازمندان بیاموزیم. شیوه همکاری بهتر و کمک کردن به نیازمندان اگر با هدف فقر زدایی باشد آن زمان بیشتر ثروتمندان جامعه می‌توانند برای زمانی کوتاه و برابر برنامه ویژه ای، ماهی خوردن را به نیازمندان پیش کش کنند ولی همزمان آموزش دادن به ماهیگیری و ایجاد امکانات صید ماهی در برنامه‌های کوتاه و میان مدت فقر زدایی سودمندترین کمک توانمندان به نیازمندان می‌تواند باشد. من مخالف کمک کردن توانمندان به سازمان های خیریه در سراسر جهان و سیر کردن شکم گرسنگان نیستم ولی جامعه ما نیاز دارد که امکانات زیر بنایی و همیشگی برای نیازمندان ایجاد کنیم و به آنان بیاموزیم که چگونه ماهیگیری کنند. با ادامه این روش می‌توانیم با گسترش برنامه آموزش اخلاق که مورد استفاده ثروتمندان جامعه نیز می‌باشد همزمان رهانیدن نیازمندان از انواع دیگر فقر به مهار کردن فقر اخلاق در همه گروه ها و قشرهای جامعه بپردازیم و یکی از بزرگترین دلایل فقر در جامعه را مهار کنیم.

همانگونه که شرح آن گذشت نخستین گام در راه فقر زدایی آموزش اصول اخلاق شایسته به جامعه می باشد و فرآیند مهم آن پرورش انسان در راستای خود شناسی و شناخت حقوق خود و افراد جامعه است. انسان با برنامه آموزش اخلاق به اهمیت وجودی خود پی می برد و در می یابد که بر پایه خواست و کوشش، آدمی می تواند به نیازهایش دست یابد. دیگر آنکه بشر با آگاهی بر خویشتن خویش می تواند در انتخاب و چگونگی زندگی خود موثر باشد، نه آنکه همه چیز را به سرنوشت و مقدرات واگذار کند. در راستای لزوم اجرای برنامه آموزش اخلاق در همه طبقات جامعه در این بخش به شرح مفصل آن برنامه خواهیم پرداخت.

یکی از مهم ترین وموثر ترین برنامه های فقرزدایی، به دیده داشتن عدالت و ایجاد فرصت متناسب برای همگان درجامعه است. دراختیار گذاردن فرصت ها در جامعه زمانی نتیجه بخش خواهد بود که توانایی همگان و به ویژه نیازمندان و فقرا را بالا ببریم تا بتوانند از امکانات و فرصت های مثبتی که در اختیار آنان قرار می گیرد نه تنها برای رفع نیازهای فوری شخصی بلکه در راه پیشرفت و ترقی دراز مدت و قابل استفاده جامعه از آن بهره مند شوند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال ها تجربه، سرعت عمل، و دقت، شما را یاری می دهیم!

Azar Nassiri
Non-Attorney

خدمات سوشیال سکیوریتی

Iranian Services

- مدیکر و مدیکل
- سوشیال سکیورتی (SSI)
- دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)
- دریافت حقوق پرستار
- دریافت حقوق بازنشستگی
- مصاحبه های سالانه سوشیال سکیوریتی
- انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکیوریتی (Appeal)

در سراسر بی اریا

(408) 348-2595 ✦ (925) 998-5340 ✦ (415) 446-8682

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129

داستان نوروز به روایت موسیقی، نمایش و رقص

A 3,000 YEAR-OLD TALE TOLD LIKE NEVER BEFORE

Celebrating the Coming of Spring on the Big Stage

Palace of Fine Arts San Francisco

March 21st & 22nd, 2020

Shahin Yousefzamani
Music Composer, Band Leader

Niosha Nafei-Jamali
Producer and Director

Majid Mirfakhraei
Art Director

Tickets Available at
www.Kodoom.com

Presented by:
NICA
Niosha International Conservatory of Arts

www.NICArt.org
info:(408) 510-0136

ویروس کرونا و راه‌های پیشگیری از آن

ویروس کرونا این روزها افکار زیادی را درگیر خود کرده است. ویروس کرونا موجودیت جدیدی نیست و پیش از این نیز قربانیان زیادی گرفته بود، اما به تازگی، نوع جدید و جهش یافته‌ای از آن در شهر ووهان چین پیدا شده است. گفتنی است ووهان ششمین شهر بزرگ چین محسوب شده و محل زندگی ۱۱ میلیون نفر است.

سازمان جهانی بهداشت به دلیل شیوع بیماری نوظهور ناشی از ویروس کرونا در چین و سرایت آن به کشورهای دیگر جهان، وضعیت اضطراری بین‌المللی اعلام کرد.

در خانواده ویروس‌های Coronaviruses، خطرناک‌ترین موارد به بیماری سارس و مرس منجر می‌شوند. نکته اینجاست که آنها در زمره ویروس‌های zoonotic قرار می‌گیرند. این موضوع نشان می‌دهد اولین افرادی که به بیماری‌های نام برده مبتلا شده‌اند، آن را از حیوانات دریافت کرده‌اند. وقتی ویروس در بدن یک حیوان ورود پیدا می‌کند، یک سری جهش ژنتیکی انجام داده و در ادامه قادر به بیمار کردن انسان می‌شود. نسل‌های جدید به اندازه‌ای جهش پیدا کرده‌اند که از انسان به انسان نیز منتقل می‌شوند.

اما گزارش دیگر، انگشت اتهام را به سوی خفاش‌ها برده‌اند. طبق مطالعات قبلی در زمان کشته شدن تعداد زیادی فرد به خاطر ابتلا به ویروس‌هایی از خانواده Coronaviruses، منشا اصلی Sars-Cov و Mers-Cov خفاش‌ها بودند. این مرتبه نیز نقش آنها بسیار پررنگ اعلام می‌شود. سوپ خفاش که از آن به عنوان یکی از چندش‌آورترین غذاهای دنیا یاد می‌کنند، در حال حاضر محتمل‌ترین دلیل شیوع ویروس کرونا جدید است.

اولین افراد مبتلا، مشتریان و کارکنان یک بازار ماهی فروشی در شهر ووهان بودند، بازاری که خیلی زود بعد از این اپیدمی تعطیل شد. در بازار یاد شده، گوشت زنده موجودات مختلفی اعم از مرغ، گوسفند، خوک، شتر، الاغ، روباه، گورکن، جوجه تیغی، موش بامبو و انواع خزندگان به فروش می‌رسند. پیش از این، هیچ مطالعه‌ای درباره آلوده شدن حیوانات آبزی به ویروس کرونا اعلام نشده بود، به همین دلیل نگاه‌ها به سمت سایر انواع موجودات به فروش رسیده در بازار ماهی فروشان ووهان رفت.

نام این ویروس از خوشه‌های تاج مانند در سطح آن گرفته شده است. ویروس کرونا مانند ویروس سرماخوردگی وقتی فرد سرفه یا عطسه می‌کند ویروس گسترش می‌یابد و نیز هنگامی که کسی سطحی آلوده مانند دسته درب را لمس کند ویروس می‌تواند پخش شود.

بیمارستان ها از اماکن اصلی برای گسترش ویروس هستند، جایی که یک بیمار بسیاری را آلوده می کند. هنگامی که بیماران با علائم مبهم تنفسی به بیمارستان می آیند ، ممکن است کارکنان بیمارستان ندانند که باید احتیاط های خاصی از جمله استفاده از ماسک یا دور نگه داشتن آنها از سایر بیماران را انجام دهند. ویروس های انسانی کرونا معمولا از فردی به فرد دیگر منتقل می شوند. در حال حاضر هیچ واکسنی برای محافظت در برابر ویروس کرونا انسانی موجود نیست.

تب، سرفه، تنگی نفس و مشکلات تنفسی حاد از جمله اصلی‌ترین علائم بیماری محسوب می‌شوند. ممکن است قبل از بروز نشانه‌های اصلی، بیمار برای چند روز سرفه‌های بدون دلیل داشته باشد. در موارد حاد، مشکلات گوارشی نیز پدید آمده و اسهال به سراغ بیمار خواهد آمد. در گزارش‌هایی از بیماران مبتلا به ویروس کرونا جدید ووهان چین، اختلالات انعقادی و نارسایی‌های کلیوی نیز گزارش شده است.

ممکن است با رعایت موارد زیر بتوانید خطر ابتلا به عفونت را کاهش دهید:

- ✦ دستان خود را حداقل به مدت ۲۰ ثانیه با صابون و آب بشویید.
- ✦ از دست زدن به چشم، بینی یا دهان خودداری کنید.
- ✦ از تماس نزدیک با افرادی که مریض هستند خودداری کنید.
- ✦ هنگام سرفه یا عطسه دهان خود را با دستمال بپوشانید و دستمال را درون سطل زبالهٔ دربسته بیندازید.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service

Continental TIRE
Firestone
MICHELIN
UNIROYAL FOR EVERYTHING YOU VALUE

BRIDGESTONE
GOODYEAR
KUMHO TIRES
DUNLOP TIRES
BFGoodrich Tires

Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get $5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get $10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408)738-1960
597 S. Murphy Ave.Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

همین را می خواستی؟

من و همسرم رفته بودیم کاخ سعد آباد. رفته بودیم کاخ شاه شاهانی را ببینیم که حالا آواره کشورها و قاره ها بود. خیال می کردیم کاخ شاه از آن کاخ هایی است که در افسانه ها خوانده بودیم. خیال می کردیم در و دیوارش را از طلا ساخته اند. رفتیم به صف ایستادیم. صد ها نفر دیگر هم آمده بودند. آمده بودند تا کاخ افسانه ای شاه شاهان را ببینند. آقای اکبری هم آمده بود. آنجا سه چهار قدم جلوتر از ما توی صف ایستاده بود.

آقای اکبری مهندس کشاورزی بود. همشهری ما هم بود. پس از فارغ التحصیلی از دانشگاه به سربازی رفته و بعد از آن از ساواک شاهنشاهی سر در آورده بود. آمده بود تبریز شده بود باز جوی ساواک.

یکی دو باری که گیر ساواک افتاده بودم آقای اکبری باز جویم بود. یکبار چنان سیلی جانانه ای بگوشم نواخت که صدایش تا آسمان هفتم پیچید. من آقای اکبری را نمی شناختم و نمی دانستم همشهری من است.

یکبار که مرا بازجویی می‌کرد رو به من کرد و به زبان گیلکی گفت: «تو مگر پسر حاجی فلانی نیستی؟» گفتم: «چرا هستم؟ شما از کجا پدرم را می شناسید؟» گفت: «من پسر فلانی هستم. همشهری هستیم.» پدرش را می شناختم. می دانستم با پدرم سلام علیکی دارد اما نمی دانستم پسری دارد که حالا ساواکی شده است.

رفته بودیم کاخ سعد آباد را ببینیم. آقای اکبری هم آمده بود. حالا آنجا سه چهار قدمی ما توی صف ایستاده بود. تا چشمش به من افتاد از صف بیرون آمد و خودش را به من رساند.

به همسرم گفتم: «ایشان آقای اکبری هستند . همشهری ما هستند.» اما نگفتم ساواکی بوده اند. آقای اکبری حال و احوالی کرد و پرسید: «چه میکنی؟» گفتم: «والله از چنگ رمال در آمده و گرفتار جن گیر شده ایم!» پرسید: «هنوز در رادیو هستی؟» گفتم: «نه جانم! اخراج شده ایم. آنجا جای از ما بهتران است، جای ما نیست.» پرسیدم: «تو چه میکنی؟» گفت: «بعد از انقلاب دستگیرم کردند و به زندانم انداختند اما چون شاکی خصوصی نداشتم پس از شش هفت ماه رهایم کردند.»گفتم: «حالا چه میکنی؟ لابد از همکاران اداره جلیله ساواما هستی؟» خنده ای کرد و گفت: «آمدند سراغم که بیا با ما همکاری کن، اما من عطای شان را به لقای شان بخشیدم. حالا در خیابان اکباتان یک سوپر مارکت دارم. اگر فرصت کردی بیا سری به ما بزن!»

رفتیم کاخ شاه را دیدیم. این کاخ آن کاخی نبود که در ذهن و ضمیر خودمان ساخته بودیم. هیچ شباهتی به کاخ نداشت. بیشتر یک خانه درندشت معمولی بود تا کاخ. آمدیم توی خیابان. آقای اکبری هم همراه مان بود. از در و دیوار تهران بوی مرگ و وحشت می آمد. ابلیس جماران سور عزای یک ملت را به سفره نشسته بود. روزنامه ها از عکس اعدامی ها پر بود. بوی مرگ همه جا پیچیده بود.

آقای اکبری وقتی می خواست خدا حافظی کند با لحن ملامت باری گفت: «همین بود انقلاب شما؟ همین را می خواستی؟» و در ازدحام خیابان گم شد.

دژخیم و قربانی

می گفت: «مرا به جرم عضویت در یک گروه انقلابی مسلح دستگیر کرده و به زندان انداخته بودند. آقای گروهبان گارسیا هفته ای سه چهار بار مرا به شکنجه گاه می برد و به سختی شلاقم می زد تا رفیقانم را لو بدهم. گهگاه که برای هوا خوری بیرون می آمدم همان گروهبان گارسیا می آمد کنارم می نشست، سیگاری روشن می‌کرد و برایم درد دل می کرد! چه صادقانه هم درد دل می‌کرد. اینکه حقوقش کفاف معاشش را نمی دهد. اینکه زنش می خواهد طلاق بگیرد. اینکه امسال کریسمس نتوانسته است برای مادرش هدیه ای بخرد.»

رومن گاری نویسنده فرانسوی داستان شگفتی دارد با این مضمون که یک یهودی که در اردوگاه نازی ها مورد شکنجه قرار گرفته بود سال ها پس از جنگ یکی از شکنجه گرانش را در خانه اش پنهان کرده بود و مدت ها به او آب و نان می داده است. وقتی پرسیدند چرا چنین کرده ای ؟گفته است: «برای اینکه دفعه بعد با من مهربان تر باشد!» بگمانم حال و روز ما ایرانی ها هم اکنون بی شباهت به داستان آن مرد یهودی نیست

MINDFUL YOGA Group

مریم سالاری

مربی یوگا

یوگا رقص بین رهایی و تسلیم است. یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

یوگا برای تمام سنین

با انجام یوگا شما می توانید:

✦ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ✦ قبول وضعیت جسمی و روحی ✦ بالا بردن نیروی تفکر ✦ شناخت انرژی های درونی
✦ تعادل بین چاکراها ✦ هماهنگی بدن، فکر و روح ✦ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

✦ Therapeutic Yoga ✦ Vinyasa Yoga ✦ Chair Yoga

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس ها با ما تماس بگیرید (408) 802-8882

mary_salari@yahoo.com

برگشت بیماری سِل (Tuberculosis)

طبق آماری که اخیرا از مرکز کنترل بیماری ها (CDC) منتشر شده است بیماری سل در سال گذشته در آمریکا رو به ازدیاد گذاشته و بیش از ۱۰۰۰۰ مورد گزارش شده است.

سل یک بیماری عفونی بسیار جدی است که قسمت اعظم ریه ها را در بر می گیرد. باکتری که این بیماری را ایجاد می کند از یک فرد به فرد دیگر از طریق ذراتی که فرد آلوده در هوا به فرم سرفه و عطسه آزاد می کند مبتلا می شود.

گرچه این بیماری در کشورهای پیشرفته تر نادر است ولی به علت اینکه در سال ۱۹۸۵ بیماری ایدز (AIDS) شیوع پیدا کرد و سیستم ایمنی افراد را ضعیف کرده منجر به فعال شدن باکتری سل در این افراد شد که از طریق آنها به افراد دیگر منتقل شد. در کشور آمریکا به دلیل سخت گیری بیشتر در کنترل این بیماری در سال ۱۹۹۳ کاهش پیدا کرد ولی هنوز جامعه پزشکی را شدیدا متوجه خود کرده است.

بسیاری از انواع باکتری های سل نسبت به آنتی بیوتیک ها مقاومت نشان می دهند و افراد مبتلا به سل باید همزمان چندین آنتی بیوتیک مصرف کنند و مدت آن طولانی بوده و تا چندین ماه می باشد.

علائم بیماری

در افراد سالم گرچه باکتری در بدن وجود دارد ولی سیستم ایمنی آنها اجازه نمی دهد که فرد بیمار شود و به همین دلیل پزشکان این بیماری را به دو نوع طبقه بندی کرده اند:

نوع غیرفعال: در این حالت گرچه باکتری در بدن وجود دارد ولی به حالت غیرفعال زندگی می کند و هیچ علائمی نشان نمی دهد. این حالت واگیردار هم نیست. ولی می تواند تحت شرایطی فعال شده و فرد را بیمار کند. در حال حاضر دو میلیون افراد در جهان دارای فرم غیرفعال هستند.

فرم فعال: در این حالت باکتری فرد را بیمار کرده و فرد می تواند افراد دیگری را مبتلا به سل کند. بیماری یک یا دو هفته پس از ورود باکتری به بدن شروع شده ولی گاهی ماه ها طول می کشد تا آثار و علائم آن ظاهر شود و فرد را بیمار کند.

علائم بیماری به شرح زیر می باشند:

۱- سرفه که تا دو یا سه هفته به طول می انجامد.
۲- خون بالا آوردن از دهان
۳- درد در ناحیه سینه
٤- کاهش سریع وزن
٥- خستگی زیاد
٦- تب و عرق شبانه
۷- لرز و از دست دادن اشتها

بیماری سل می تواند به جز ریه ها به قسمت های دیگر بدن نیز سرایت کرده، کبد، کلیه و نخاع و مغز را درگیر کند ولی علائم در این حالات تا حدودی متفاوت می باشند. مثلا سل در ناحیه نخاع ایجاد کمردرد می کند و در کلیه منجر به خون در ادرار می شود.

مراجعه به پزشک

در صورتی که دچار تب، کم شدن ناگهانی وزن، عرق شبانه، سرفه مداوم شدید سریعا به پزشک یا اورژانس مراجعه کنید.

CDC اعلام کرده است که افرادی که فرم غیرفعال بیماری را دارند سالانه مورد آزمایش قرا بگیرند، بخصوص افرادی که مبتلا به بیماری ایدز بوده و یا از داروهای غیرقانونی استفاده می کنند (Drug addicts). همین طور در صورتی که فرد با یک بیمار مبتلا به سل در تماس می باشد یا مسافرت به کشورهایی کرده است که TB در آنها رایج می باشد و یا افرادی که در خانه سالمندان کار می کنند و افرادی که بیماران را درمان می کنند و با آنها در تماس هستند و در نهایت کودکانی که هنوز نزدیک به افراد مبتلا هستند، سالانه باید مورد آزمایش قرار گیرند.

بیمارانی که مبتلا به TB شده اند و به مدت دو سال تحت درمان بوده اند، دیگر واگیر دهنده نیستند. باکتری TB سریعا به داروها مقاومت پیدا می کند بطوریکه دیگر دارو باکتری را از بین نمی برد. این باکتری نه تنها به دو داروی معروف ضد سل یعنی Isoniazid و Rifampin مقاومت نشان می دهد، به بسیاری از داروهای تزریقی یعنی Amikacin نیز مقاوم هستند.

هر فردی امکان گرفتن این بیماری را دارد بخصوص اگر سیستم ایمنی ضعیف داشته باشد افراد دیگری که این بیماری را ممکن است بگیرند بیماران با مرض قند، HIV، بیماری شدید کلیه، بعضی از انواع سرطان ها، شیمی درمانی و مصرف بعضی داروهای ضد آرترامیس Arthritis، Crohn,s، Psoriasis عدم تغذیه صحیح و کودکان جوان می باشند.مسافرت به کشورهایی نظیر آفریقا، شرق اروپا، آسیا، روسیه، آمریکای مرکزی و جزائر کارابین شانس گرفتن TB را بالا می برند.

افراد بدون داشتن بهداشت کامل، زندگی در مراکز دور افتاده، مهاجران و بی خانمان ها باید جهت تشخیص و درمان TB هرساله آزمایش شوند. بدون درمان TB افراد شانس از دست دادن جان خود را دارند. عدم درمان باعث از کار افتادن ریه ها شده و بیماری به سایر قسمت های بدن سرایت می کند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

معرفی کتاب

Nutririon Topics for Healthcare Professionals

در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد.

کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان

ناشر: شرکت AuthorHouse

سهیلا رضایی

Soheila Rezae
Lic.: 01834116

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو و حومه

با بهره گیری از سرویس کامل و حرفه ای، املاک خود را با بالاترین قیمت ممکن به فروش برسانید

Soheila.Realtor@gmail.com **916-616-7395**

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA 95661

Nick Sadek
Sotheby's
INTERNATIONAL REALTY

سال ۲۰۲۰ هزاره درگذشت فردوسی

دکتر رسول سرخابی

فردوسی، شاعر پرآوازه ایران، در سال ۱۰۲۰ میلادی/۴۱۱ هجری قمری درگذشت. امسال (۲۰۲۰میلادی) هزارمین سالگرد وفات اوست. اما آیا فردوسی واقعا مُرد و زندگیش تمام شد؟ سعدی، یک شاعر پرآوازه دیگر ایرانی که از فردوسی تاثیر زیادی یافته بود، گفته است:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

خود فردوسی در آخر شاهنامه اظهار کرده است:

نمیرم ازین پس که من زنده ام
که تخم سخن را پراکنده ام

یان ریپکا، ایرانشناس چک، در «تاریخ ادبیات ایران» (ترجمه عیسی شهابی) می نویسد: «فردوسی در سراسر عرصه ادبیات ایران چون تهمتن قد برافراشته است.» آری، فردوسی با سرودن زندگی و ماجراها و آرمان های رستم خود به یک رستم در تاریخ ایران تبدیل شد. چرا؟ برای اینکه فردوسی و شاهنامه او دو چیز را برای ما زنده نگه داشت: یکی خاطره ملی ایرانیان و دیگری زبان پارسی.

شاهکار ادبی

ارج و قدر کار فردوسی محدود به ایران نمی شود چرا که بنابر نظر بسیاری از ادیبان و خاورشناسان شاهنامه یکی از بزرگترین آثار حماسی در جهان به شمار می رود. شاهنامه یک شاهکار در ادبیات جهان و اندیشه بشر است.

فردوسی در جایی اشاره کرده است که شاهنامه او ۶۰ هزار بیت دارد اما متن شاهنامه ای که به دست ما رسیده است حدود ۵۰ هزار بیت دارد ولی در این حد هم شاهنامه بزرگترین کتاب شعر است که توسط یک شاعر در یک وزن و موضوع سروده شده است.

در شاهنامه هم اساطیر و افسانه های ایرانیان باستان آمده است، هم زندگی و مرگ و آرمان های پهلوانان و قهرمانان که برای دفاع از سرزمین و ملت ایران جنگیدند، و هم گوشه هایی از تاریخ پیش از اسلام.

شاهنامه حماسه زندگی و مرگ است. زندگی در منظر شاهنامه سرشار از کوشش و خدمت و سازندگی است و مرگ نه از روی خوف و ترس بلکه در ادامه زندگی مثبت و سازنده. البته شعر حماسی در میان برخی ملت های دیگر نیز یافت می شود از جمله ایلیاد و ادویسه در یونان قدیم و مهابهارات و رامایانا در هند باستان. اما این حماسه ها بیشتر درباره یک جنگ یا یک قهرمان صحبت می کنند در حالیکه گستره مطالب در شاهنامه هم از لحاظ تعداد و انواع شخصیت ها، هم از لحاظ جغرافیایی (که از چین تا یمن کشیده شده است) و هم از لحاظ زمانی (که از آفرینش نخستین انسان، کیومرث، تا سقوط ساسانیان و مرگ یزدگرد ساسانی را دربر می گیرد) بسیار وسیع و بی نظیر است.

ا.م. فارستر، نویسنده انگلیسی، در مقاله ای اظهار کرده است که از نظر او بزرگترین رمان نویس جهان تولستوی روسی و آفریننده «جنگ و صلح» است زیرا تولستوی این مهارت بی نظیر را داشته است که در رمان هایش طیف وسیعی از شخصیت ها و حوادث را وصف کند. با این استدلال، فردوسی هم بزرگترین شاعر است چرا که همچون تولستوی در پرداختن به مطالب گوناگون، شخصیت های متعدد، فضا سازی، حالات و مسائل انسانی، و صحنه ها و وقایع تلخ و شیرین مهارت زیادی نشان داده است.

فردوسی در شاهنامه گاهی از دل طبیعت، گاهی از دل انسان و گاهی از دل تاریخ سخن می گوید و در فضاسازی و بیان بسیار استادانه است. هنگام جنگ گفتار او نیرومند و خشن است، هنگام بزم و شادی لحن او نرم و ملایم است و هنگام سوگواری سخن او دل هر انسانی را می گریاند.

پارسی زنده و زیبا

از یک روزنامه نگار مصری پرسیدند (گویا محمدحسنین هیکل بود) که مصر پیش از حمله اعراب تمدن و زبان خود را داشت چرا پس از حمله اعراب و آمدن اسلام، مصر به کلی عربی شد؟ او پاسخ داد برای اینکه مصر کسی مانند فردوسی را نداشت.

دکتر جلال خالقی مطلق، استاد ایرانی در دانشگاه هامبورگ که نیم قرن از زندگی خود را وقف تصحیح شاهنامه کرده است در یک سخنرانی اظهار کرد که خدمت فردوسی به ایران تنها به زبان فارسی دری محدود نمی شود زیرا اگر او فارسی دری را زنده نگه نمی داشت دیگر گویش های ایرانی از لُر و بلوچ گرفته تا کردی و گیلکی هم از بین می رفتند و تمام ایران عربی زبان می شد.

فردوسی تنها شاعر بزرگ ایران نیست. پیش از او شاعرانی چون ابوشکور بلخی، کسایی، رودکی و دقیقی راه را بر او هموار کردند. اما کلام و شعر فردوسی به آن درجه اعلی رسید که کتابش ماندگار شد و تمام شاعران پس از او، از عمر خیام و نظامی و عطار گرفته تا مولوی و سعدی و حافظ و جامی، بر قله استوار و دوشان فردوسی ایستادند.

زبان شاهنامه پارسی سره است و کمتر لغت عربی در آن یافت می شود. اما زبان شاهنامه زیبایی درونی خود را هم دارد و به گفته محمدعلی فروغی (در مقدمه ای که به سال ۱۳۲۱ به «منتخب شاهنامه» نگاشت) «کلامش مثل آهن محکم است و مانند آب روان است و همچون روی زیبا که به آب و رنگ و خال و خط حاجت ندارد در نهایت سادگی و بی پیرایگی است.»

افزون بر این، زبان فردوسی مؤدب و متین است، هرزه نمی گوید، دشنام نمی دهد، توهین نمی کند بلکه وقار، متانت، اعتماد به نفس، عدالت و راستی در کلام او آشکارا می درخشد یا به قول فروغی «از خصایص فردوسی پاکی زبان و عفت لسان اوست.» حتی در قضایای جنسی و عشق بازی فردوسی پوشیده سخن می راند. رستم که بیش از سیصد سال عمر افسانه ایی داشت در شاهنامه فقط یک شب با زنی همبستر شد و ذکر این واقعه هم برای به دنیا آمدن پسری بود که از قهرمانان شاهنامه گشت.

ایران دوستی

شاهنامه فردوسی آکنده از گنج معانی، گوهرهای کلام و اندیشه، درس های اخلاقی و آموزش های زندگانی و کشورداری است. در هر مقطع از زندگی و در هر برهه از تاریخ، خوانندگان شاهنامه می توانند پاسخی به مشکل و نقص و کمبود خاص خود پیدا کنند. شاهنامه در داستان های تلخ و شیرین خود گاهی درس کارزار و جنگ و دفاع جانانه می دهد و گاهی درس استقامت و پایداری و خودسازی. گاهی ضرورت سوگواری و شکیبایی و گاهی اوقات سرور و شادمانی را یادآور می شود. ما را هم به دادگری و عدالت می خواند و هم به جوانمردی و همیاری و محبت و دوستی، حتی نسبت به بیگانگان.

شاهنامه فردوسی سرشار از پند و اندرز است به همه انسان ها پیر و جوان، مرد و زن، عالم و عامی، فرمانروا و فرمانبر.

فردوسی در همه حال ایرانیان را به وطن دوستی و حفظ سرزمین و فرهنگ و میراث و تاریخشان دعوت می کند:

چو ایران نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

یا:

دریغ است ایران که ویران شود
کنام پلنگان و شیران شود

در شاهنامه ۱۳۰۰ بار نام ایران و ۴۰۰ بار نام ایرانی آمده است. ما چنین اشاره هایی را در هیچیک از کتابهای کلاسیک فارسی نمی یابیم.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- *Driving*
- *Training*
- *Traffic School*
- *Drivers Education*
- *Seniors, Teens & Adults*
- *Free Home & School Pickup*
- *Hiring & Training Instructors*

Safe Driving Saves Lives

Safety is our most important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند.
این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408)370-9696 ✦ (408)394-5249

از هر دری...

حسین جعفری

یادی از دوران افسری وظیفه

این مطلب را با دیدن عکسی از دوران خدمت وظیفه نوشته ام که این عکس را دربالای این نوشته ملاحظه می کنید. پشت این عکس نوشته شده است:

این هم تصویری از دورانی است که در پادگان فرح آباد تهران، پس از دریافت لیسانس بازرگانی، خدمت وظیفه را آغاز کرده و دراین پادگان به مدت سیزده هفته تعلیمات نظامی می دیدم. عده ای از همراهان و هم دوره ای ها آنجا عبارت بودند از: سیروس ابراهیم زاده(هنرمند رادیو، تلویزیون و سینما)، فرهنگ هلاکوئی، محمدرضا کلاهی، محمود میرزائی، قنبر سبحانفر، بدیعی، بنی صدر(که گوینده رادیو تلویزیون بود)، توکلی برادر شهلا توکلی همسر جهان پهلوان تختی، جواد روزبه، محمد رضا ملکی، محمد رضا نقابت و...

افسر فرمانده ما ستوان یکم پاکدامن بود، بالاتراز او سرگرد راسخی، بالاتر از او سرهنگ باصری و.. درباره آن دوره دریادداشت هایم، «خاطرات عمر رفته»، مطالبی نوشته ام که امیدوارم پس از اصلاح وتکمیل روزی به صورت کتابی مستقل انتشاردهم. فعلا بخشی ازآن به عنوان برگ سبزی خدمت شما خوانندگان گرامی، تقدیم می شود.

با آنکه درپشت این تصویرنوشته دو سال پیش، اما درحقیقت، اکنون این تصویر مربوط است به پنجاه و دو سال پیش و به عبارت دیگر، بیش از نیم قرن قبل، یعنی بیش از تمام دورانی که ناصرالدین شاه سلطنت کرد و یک پنجاهم تاریخ شاهنشاهی ایران را به خود اختصاص داد! که کم مدتی هم نیست. به راستی زندگی با تمام تلخی ها و شیرینی هایش چه زود می گذرد به ویژه در خارج که هفته فقط پنج روزکاری است و دو روز آن هم آخرهفته است وتعطیلی!

به قول سعدی علیه رحمه: درآن سالی که ما را وقت خوش بود، یعنی به هنگامی که این تصویرانداخته شده، من به اتفاق دویست نفر دیگر از فارغ التحصیلان داخل و خارج ایران، در پادگان فرح آباد مشغول گذراندن خدمت افسری بودیم که من پس از گذراندن سیزده هفته و دریافت سردوشی، به همراه عده دیگری از همدوره ها که دارای تخصص های گوناگون بودیم، مثل مدیریت، کامپیوتر، حسابداری، تسلط به زبان های فرانسه و انگلیسی و... به قسمت های گوناگون ارتش یا ادارات دولتی منتقل شدیم و بقیه درهمان پادگان فرح آباد باقی ماندند تا پس از مجموعا شش ماه، که ستوان دوم می شدیم، به پادگان های گوناگون ایران، درشهرستان های گوناگون فرستاده شوند.

همین جا یادآوری کنم که درعرض آن سیزده هفته که قراربود حقوق مختصری هم به عنوان «پول توجیبی» وحقوق ماهانه به ما بدهند، به پیشنهاد بقیه بچه ها صرف کار خیری شد. به این ترتیب که فرماندهی داشتیم به نام «پاکدامن» که ستوان یکمی بود بسیار جدی، زحمت کش و درعین حال فوق العاده مودب ومهربان نسبت به ما. بچه ها پیشنهاد کردند که این حقوق ناچیز که به درد ما نخواهد خورد، چطور است آن را دسته جمعی، به عنوان هدیه به ستوان پاکدامن بدهیم که ازطرف ما یک «پیکان» برای خودش خریداری کند و ماشین دار شود که همین کار را هم با رغبت و جان و دل انجام دادیم و این افسروظیفه شناس دارای اتومبیلی شد و ازاین جهت هم خیال ما و هم خیال او راحت شد! افسری بود بسیار وظیفه شناس و خوش برخورد و مودب که امیدوارم طوفان انقلاب کذائی لطمه ای به او نزده باشد.

ازکسانی که در دوره سیزده هفته ای، من به همراهشان به موجب (ماده دستوری) راهی بخش های گوناگونی ارتشی شدیم، تنها نام حسین اتکال، محمد جهانی و سلامتیان به یادم مانده است که همگی به ستاد بزرگ ارتشتاران واقع در چهار راه قصر اعزام شدیم . این سلامتیان که اهل اصفهان بود و پیش ازخدمت وظیفه نیز، مثل من درستاد بزرگ ارتشتاران به عنوان کارمند غیرنظامی کار می کرد، پس از انقلاب معلوم شد که برادر احمد سلامتیان است در زمان انقلاب، پس ازسال ها مبارزه با رژیم پیشین، به ایران برگشت و مدتی معاون دکترسنجابی در وزارت خارجه بود و سپس به نمایندگی مجلس شورا در دوره نخست رسید و هنوز آن دوره به پایان نرسیده، ناچارشد مثل بسیاری دیگر ازنمایندگان مجلس به صورت پنهانی از ایران اسلامی فرار کرده و خود را به فرانسه برساند.

ازهمدوره ای ها افراد بیشتری را نیز به یاد دارم، ازجمله فرهنگ هلاکوئی که سخنگوی گروهان ما بود و حالا پزشک سرشناسی است در لس آنجلس، بنی صدر که در آن هنگام گوینده رادیو تلویزیون بود و در پادگان نیز با صدای مخملی اش ماده دستورها را می خواند(با ابوالحسن بنی صدر اشتباه نشود!)، سیروس ابراهیم زاده هنرپیشه رادیو، تلویزیون و سینما، محمود میرزائی، محمدرضا ملکی(ازهمکاران بعدی من در وزارت خارجه، بهمن آزموده، پسر تیمسار آزموده رئیس گمرک واستاندار آذربایجان شرقی در زمان انقلاب، انوشیروان امیر جمشیدی(که با این سه تن، بعدها در وزارت خارجه همکارشدم)، قنبرسبحان فرکه پس ازستوان دومی، به اداره کنترولر اعزام شد که خدمت افسری خود را با هم درآنجا انجام دادیم. جالب است که یک نفر دیگرهم به عنوان ستوان دوم وظیفه یک سال بعد به جمع ما در دایره مدیریت کنترولرستاد بزرگ ارتشتاران پیوست، که جوانی بود با چشم ابروی مشکی و خوش رو و بسیار جدی که پشت میزی روبروی من می نشست به نام حسین کاظم پور اردبیلی که عشق سفر به آمریکا و ادامه تحصیل در آنجا را داشت. یادم هست وقتی از او پرسیدم «شما که اردبیلی هستی، ترکی هم صحبت میکنی؟» خیلی جدی پاسخ داد که «خیر، من اصلا اردبیل را ندیده ام، ولی این اردبیلی پسوند نام من است.» این همان حسین کاظم پور اردبیلی است که چندی پس از بازگشت از آمریکا، به انقلابیون پیوست و ترقی کرد و مدت ها نیزعضو ارشد وزارت خارجه، سفیرجمهوری اسلامی درتوکیو، نماینده جمهوری اسلامی دردفتر اوپک وین بود و گمانم هنوز هم آن سمت را همراه با سایرفعالیت های بازرگانی شخصی اش برعهده دارد. دنباله مطلب در صفحه ۵۵

Elham Sanei
Esthetician

SPOIL ME
Full Service Salon

جوان سازی،
ماساژ و ترمیم پوست
توسط: الهام

European Massage (60 min)
Reg: $70 First visit: $50

- Express Facial
- European Facial
- Optimal Facial
- Men Facial
- Deep Cleanser Treatment-AHA
- Back Treatment
- Hand Massage
- Cleanser
- Dermal Cooling Mask
- Sea Weed Mask

For Appointment please call:
(650) 471-4357 ✦ (650) 961-5262

www.spoilmespasalon.com

1764-A Miramonte Ave., Mountian View, CA 94040

امین رفسنجانی

متخصص و مشاور در امور املاک مسکونی (خرید و فروش)

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک بسیار مهم است. من می توانم شما را در این مورد مطلع نمایم.

✦ خرید و فروش املاک در کوتاهترین مدت، مناسب ترین هزینه و بهترین قیمت ✦ مشاوره رایگان جهت بررسی توانایی مالی ✦ ارزیابی رایگان املاک مسکونی در اسرع وقت ✦ ارائه سرویس بهتر و تامین رضایت شما ضامن موفقیت من است

✦ Sales & Purchase ✦ First time Buyers ✦ Free Market Evaluation ✦ Guided by Principles of Trust, Respect & Integrity

2253 Cypress Springs Dr.

1210 Stephanie Ct.

731 Colleen Dr.

2881 Meridian Ave #166

7097 Santa Teresa Blvd.

2218 Channing Ct.

8741 El Toreador Way

5317 Vauxhall Cir.

6023 Buffett Pl.

24879 Skyland Rd.

860 B St.

Amin Rafsanjani
REALTOR®

INTERO
REAL ESTATE SERVICES
Independently Owned and Operated

(408) 857-2131

1567 Meridian Ave., San Jose, CA 95125

ARafsanjani@InteroRealEstate.com ✦ www.AminEstates.com

dents
RS FOR SERIOUS INJURIES
CAMERON YADIDI
ATTORNEY AT LAW
LITIGATOR AWARDS™
2015
RANKED TOP 1% LAWYERS
No Fees
Until We Win Your Case!
ettlements & Verdicts
Serious Injuries
Brain & Spinal Injuries
Powerfulinjurylawyers.com

LAW OFFICES OF BURG & BROCK, INC. P.L.C.

ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات وصدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه

Over $200,000,000 Collected in S

Vehicle Accidents

Motorcycle Accident

Slip & Fall

Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of B

گردو

در هزار سال شعر فارسی

بهرام گرامی
bgrami@yahoo.com

خوش ظاهرند زاهد بی‌مغز و جَوز پوچ
بیرون پر از فریب ولیکن میان تهی
(حزین لاهیجی)

گردو یا جوز، برخلاف دیگر میوه‌ها، مورد تشبیه اندام یا بخشی از بر و روی انسان قرار نگرفته، بلکه به تعبیرهای گوناگون در فرهنگ عامیانه و امثال و حکم و شعر قدیم فارسی آمده است. «دست و پای کسی را در پوست گردو گذاردن» و «با دُم خود گردو شکستن» و «هر گردی گردو نیست» و «گردو بازی» از آن جمله‌اند. سبک‌سران را به گردوی تهی و پوچ مانند کرده‌اند، جهان فانی را چون گردوی تهی فریبنده دانسته‌اند، و اصطلاح «جَوز بر گنبد» به‌معنای کار بیهوده و بی‌ثمر در اشعار بسیار مضمون قرار گرفته است.

گردو میوهٔ درختی از جنس Juglans و گونهٔ juglansregia متعلق به خانوادهٔ Juglandaceae است که در زبان پهلوی و متون عهد باستان گوز نامیده می‌شده و معرّب آن جَوز است. گردو در انگلیسی walnut و در متون علمی Persian walnut یا English walnut نامیده می‌شود. کشورهای عمدهٔ تولید کنندهٔ گردو در جهان به‌ترتیب شامل ایالات متّحدهٔ آمریکا (در کالیفرنیا)، چین، ایران و ترکیه هستند. چوب گردو سخت و سنگین است و از نظر مرغوبیّت در صنایع چوبی اشتهار دارد. در گردو گل‌های نر و ماده از هم جدا ولی بر روی یک درخت قرار دارد و در اصطلاح گیاه‌شناسی درخت گردو یک‌پایه است. درخت گردو به بلندی ۳۰ متر می‌رسد و سایه‌انداز گسترده‌ای دارد. در بیشتر مناطق، میوهٔ گردو از آخر تابستان تا نیمهٔ پاییز می‌رسد، با بیتی از فردوسی (نوشین روان):

ز زیتون و گَوز و ز هر میوه‌دار / که در مهرگان شاخ بودی به بار

واژهٔ گردو به‌معنای گردمانند، نه گرد و کوچک، است. آن را گردکان و چهارمغز یا چارمغز هم نامیده‌اند که نام اخیر توصیفی از شکل و وضع مغز آن در پوست است. تلفّظ هر دو واژهٔ جَوز و گوز (هر دو با فتح اوّل) بر وزن لوز به‌معنای بادام است، با دو شاهد از سنایی و اوحدی مراغه‌ای که در آن لوز و گوز باهم قافیه شده‌اند:

دل زیرک میان لَوز بود / دل نادان چو پوست گَوز بود
گر ندانی محل قشر از لَوز / گذری کن بدین مسالخ گَوز

قشر = پوست، پوشش و لباس. مَسلخ (مفرد مسالخ) = رَخت‌کن حمّام، محلّ پوست کندن جانوران، کشتارگاه، محل پوست کندن یا مغز کردن گردو.

تلفّظ حرف آغازی سه کلمهٔ جَوز و گوز و لوز ترکیبی از دو صدای فتحه و ضمّه است، ولی در تداول امروزی در ایران با ضمّه و «و» مجهول بر وزن حوض است.(۱) جَوزبُن یا گوزبن به‌معنای درخت گردو و جَوزالسرو به‌معنای میوهٔ سرو است که به شکل و اندازهٔ گردوست، با بیتی از فردوسی (بهرام گور) با گوزبن:

بیامد بر آن گوزبن برنشست / به بخت تو آید هم‌اکنون به‌دست

جوزا نام یکی از بروج فلکی است به شکل دو کودک برهنه که آن را دو پیکر نیز می‌نامند و خاقانی در بیت زیر جوزا یا دو پیکر را به دو پاره‌مغز جَوز درون پوست تشبیه کرده است:

نقش جوزا چون دو مغز اندر یکی جَوز از قیاس / یا دو یبروح الصنم در یک مکان انگیخته

یبروح‌الصنم = مهرگیا، مردم‌گیاه، گیاهی شبیه دو انسان یا مرد و زن به‌هم پیوسته که دست‌ها بر یکدیگر حمایل کرده و پاها درهم محکم ساخته‌اند. (لغت‌نامهٔ دهخدا) گردو را چارمغز نیز نامیده‌اند و دو جوزا یا دو یبروح‌الصنم درون یک پوست برابر با چهارمغز آمده است.

واژهٔ «جَوزاغند» یا با تلفّظ متداول امروز «جَوزغند» که عامّه آن را «جَوزقند» می‌دانند و می‌نویسند، در اصل به صورت «گوزآکند» مُرکّب از گوز و آکند یا آکنده به‌معنای پُر یا پُرشده بوده است.(۲) این تسمیه بر آن وجه بوده که برای درست کردن جَوزغند، درون شفتالو یا هلوی خشک کرده را از مغز گردو پر می‌کنند، با شاهدی از خاقانی برای گوزکند که همان جَوزقند در تداول عامّه است:

حاسد چو بیند این سخنان چو شیر و می / سرکه نماید آن سخن گَوزکند او

[حسود که این سخنان نغز را بشنود، سخنش نامطبوع جلوه خواهد کرد.]

در زبان فارسی چند مَثَل با گردو وجود دارد: «دست و پای کسی را در پوست گردو گذاشتن» به‌معنای کسی را محدود و محصور کردن است و از داستانی مربوط به قرار گرفتن پای گربه در پوست گردوی دونیم شده ناشی شده است. «با دُم (خود) گردو شکستن» به‌معنای از خوشحالی در پوست نگنجیدن و روی پا بند نبودن یا بسیار خوشحال بودن است. «درخت گردکان با این بزرگی - درخت خربزه الله اکبر» که نمونه‌ای از قیاس مع‌الفارق یا مقایسهٔ دو چیز بی‌وجه اشتراک بین آنهاست. «خانهٔ قاضی گردو بسیار است، امّا شماره دارد» به این معناست که اگر او مالی بسیار دارد مرا از آن بهره‌ای نیست و گاه به این معناست که هر چیزی حسابی دارد، و سرانجام این مَثَل که «هر گردویی گرد است، امّا هر گردی گردو نیست» یا فقط «هر گردی گردو نیست.»

گردوبازی از بازی‌های متداول کودکان بوده که در نوعی از آن تعدادی گردو را دو به دو، هریک متعلق به یکی از دو بازیکن، با فاصلهٔ معیّن از هم روی زمین می‌چینند. یکی از دو بازیکن با کمک دو انگشت اشاره یک گردو را از فاصلهٔ معیّن به سوی گردوی حریف نشانه می‌رود. اگر به هدف خورد برندهٔ بازی است و اگر به گردوی خودش خورد بازی را باخته است و اگر هم بی‌برخورد گذشت، نوبت بازیکن دیگر خواهد بود که به همین طریق عمل کند. کودکان گردو را همیشه دوست داشته‌اند و برای راضی و خوشحال کردنشان در گذشته مغز گردو و مویز، شبیه نخودچی کشمش در این زمان، به آنان می‌داده‌اند، با دو بیت متوالی از مولوی (مثنوی: ۳۳۴۳، ۵/۳۳۴۲) و بیتی از اوحدی مراغه‌ای:

کودکی گرید پی جَوز و مویز / پیش عاقل باشد آن بس سهل چیز
پیش دل جَوز و مویز آمد جسد / طفل کی در دانش مردان رسد
میل کودک به گردکان و مویز / بیش باشد که بر خدای عزیز

دو بیت زیر از مولوی (دیوان کبیر: ۲۷۱۸۷، مثنوی: ۵/۲۱۴۴) و بیت بعد از عطّار مضمون عرفانی مشابه دارند:

تو بشکن جَوز این تن را بکوب این مغز را درهم / چرا اندر چراغ عشق چون روغن نمی‌آیی
جَوز را در پوستها آوازهاست / مغز و روغن را خود آوازی کجاست
به یک جَوزی که اسمش چارمغز است / تو اصل روغنش می‌دان که نغز است

می‌دان = بدان.

گردو گاهی تهی و عاری از مغز است و آن را پوک یا پوچ می‌نامند. مضامین بدیعی از تهی بودن و پوچی گردو پدید آمده است، از آن جمله سعدی در گلستان، جامی در هفت اورنگ و هلالی جغتایی در سه بیت زیر آدم سبک‌سر بی‌مغز را به گردوی پوچ تشبیه کرده‌اند و در دو بیت بعد صائب و حزین لاهیجی که در این تشبیه روی سخن با دستاربند و زاهد ریایی دارند:

آدمی را زبان فضیحه کند / جَوز بی‌مغز را سبکساری
همچو جَوز تهی نماید نغز / لیک چون بشکنی نیابی مغز
سبک‌سر کی کند اندیشهٔ نغز / بلی جَوز سبک را کی بود مغز
در صف آزادمردان کمتر است از جَوز پوچ / هر سبک‌مغزی که از دستار می‌گوید سخن
خوش ظاهرند زاهد بی‌مغز و جَوز پوچ / بیرون پر از فریب ولیکن میان تهی

صائب و مولوی (مثنوی: ۶/۳۴۷۰) دنیای پوچ فانی را چون گردوی تهی می‌دانند که برخی چون کودکان فریب آن را می‌خورند:

کودکانی که در این دایره سرگردانند / بر سر جَوز تهی این‌همه غوغا دارند
جَوز پوسیده‌ست دنیا ای امین / امتحانش کم کن از دورش ببین

اصطلاح «جَوز بر گنبد انداختن» یا «جَوز بر گنبد افشاندن» به‌معنای کار بیهوده و عبث و اصطلاح «جَوز بر گنبد» به‌معنای کار نشدنی است زیرا گردو بر روی سطح مدوّر گنبد قرار نمی‌گیرد و به پایین می‌غلتد. این اصطلاح و مفهوم مضمون اشعار بسیار قرار گرفته است، با دو بیت زیر از سعدی با مضمون مشابه و دو بیت بعد از فردوسی (داستان جنگ مازندران: ۲/۴۵۴) و نظامی گنجوی (شرفنامه: ۳۱۸):

منه دل بر سرای عمر سعدی / که بر گنبد نخواهد ماند این گَوز
منه دل بر این سالخورده مکان / که گنبد نپاید بر گردکان
تو با این سپه پیش من رانده‌ای / همی گَوز بر گنبد افشانده‌ای
چو عاجز شدند اندر آن تاختن / وزآن جَوز بر گنبد انداختن...

بیت بالا موقوف به بیت بعد است.

و فخرالدّین اسعد گرگانی در بی‌اثری و بیهودگی پند و اندرز از یکی به دیگری چنین آورده:

چو دایه کرد چندین پندها یاد / چه آن گفتار دایه بود و چه باد
تو گفتی گَوز بر گنبد همی‌شاند / و یا در بادیه کشتی همی‌راند

شاند = (مخفف) فشاند، افشاند. بادیه = بیابان.

شاهد دیگر برای این مضمون بیت معروف زیر از سعدی است که با تفکّر امروزی در مورد تعلیم و تربیت سازگار و پذیرفتنی نیست:

پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بد است / تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است

ضبط دیگر: اصل بد نیکو نگردد هرکه بنیادش بد است.

واژهٔ گردو یا جَوز یا گَوز در شعر حافظ نیامده است.

۱) واکهٔ مرکّب یا مصوّت مرکّب یا diphthong.
۲) همچنانکه گفته می‌شود: با قلبی آکنده از = با قلبی پُر از یا سرشار از.

چاکراها: چاکرای چهارم

مریم سالاری / بخش چهارم

همان طور که در ماهنامه های قبل اشاره شد، کلمه چاکرا در زبان سانسکریت به معنی چرخ (Wheel) می باشد. از صدو چهارده چاکرای موجود در بدن ما، هفتای آن به عنوان چاکرای اصلی شناخته شده است که در راستای ستون فقرات از فرق سر تا دنبالچه قرار گرفته و هریک دارای رنگ و فرکانس منحصر به فرد می باشند. چاکراهای اول، دوم و سوم به عنوان چاکراهای پائین، بیشتر غرایز ما، همچون بقا را تحت الشعاع قرار می دهند که به عنوان چاکراهای زمینی شناخته شده اند و چاکراهای بالایی یعنی چاکرای پنجم، ششم و هفتم خصوصیات روانی و احساسات مربوط به افکار و آگاهی ما را تحت کنترل قرار می دهند و به عنوان چاکراهای الهی و آسمانی شناخته شده اند. چاکرای قلب به عنوان چاکرای مرکزی مانند پلی، ارتباط این دو گروه را به هم متصل می کند.

چاکرای قلب- Heart chakra

چاکرای قلب یا آناهاتا (Anahata) در زبان سانسکریت، در مرکز قفسه سینه در سطح قلب قرار دارد. کلمه آناهاتا به معنی بی ادعایی (unstruck) می باشد. این چاکرا با رنگ سبز نشان داده می شود و مرکز مهربانی، عشق، دلسوزی و ارتباط با خودمان و دیگران است. چاکرای قلب با عنصر هوا در ارتباط است و با اثر بر غده تیموس (Thymus) و ترشحات آن سبب افزایش قدرت سیستم ایمنی بدن ما می شود.

باز بودن و متعادل بودن انرژی در چاکرای چهارم

در صورت باز بودن و متعادل بودن انرژی در چاکرای قلب، فرد با عشق، علاقه به خود و به زندگی، با مهربانی و همدردی زندگی می کند. این افراد باعث تاثیر مثبت در زندگی دیگران شده و آنها را تشویق می کنند تا زندگی را با دوستی و عشق به خود و دیگران بگذرانند.

بالانس بودن انرژی چاکرای قلب و حرکت این انرژی در بدن سبب می شود:

✦این افراد خود را خیلی دوست دارند.

✦محیط اطرافشان امن و راحت و پر از خوشحالی و انرژی است.

✦انرژی مثبت و گرمی در صحبت این اشخاص، از خصوصیات بارز این افراد می باشد.

✦مردم بدون ترس داشتن از قضاوت شدن با این افراد رابطه ای صمیمی برقرار خواهند کرد.

✦این افراد انسان های شجاعی هستند که از عشق ورزیدن و دریافت عشق هراسی ندارند.

بسته بودن چاکرای قلب و مسدود بودن انرژی در این چاکرا

همان طور که قبلا هم اشاره شد یکی از علت های مسدود شدن انرژی در چاکراها، تجربه های شخصی فرد در دوران بچگی و بزرگسالی با در نظر گرفتن سطح آگاهی پدر و مادر و اجتماعی که شخص در آن شکل گرفته می باشد.

در صورت بسته بودن چاکرای قلب و حرکت نکردن انرژی در این چاکرا شخص دچار:

✦احساس تنهایی و سرخوردگی.

✦ترس از ارتباط عاشقانه و در شک و تردید زندگی کردن.

✦بسیار منتقد، چه به خود و چه به اطرافیان.

✦بسیار محافظ کار در ابراز عشق و حتی دریافت عشق.

همچنین بسته بودن انرژی در چاکرای قلب سبب مشکلات فیزیکی مانند فشارخون، ناراحتی های قلبی، مشکلات تنفسی مثل آسم، دردهای ناحیه گردن و شانه و حتی سبب ایجاد سرطان مانند سرطان ریه و سینه می شود.

پیش فعال بودن چاکرای قلب

پیش فعال بودن انرژی و متعادل نبودن انرژی در چاکرای آناهاتا نیز باعث می شود تا افراد در زندگی خود حالات زیر را تجربه کنند:

✦این افراد چه در رابطه با اشخاص نزدیک مانند پدر و مادر، همسر و فرزندان و یا اشخاص دورتر، مانند دوست و آشنا، مرز و حریمی قائل نیستند. این افراد به حدی به دیگران نزدیک می شوند و در تمام امور دخالت می کنند که شخص مقابل، احساس کنترل شدن و عدم آزادی کرده و رنجیده خاطر می شود.

✦بدون هیچ درک و دیدگاهی، هرچه را از اطرافیان قبول می کنند. در اصل در زندگی، بدون داشتن نظر و فکر، تابع صد در صد دیگران هستند.

✦آنقدر یک فرد را دوست دارند که حس احترام به خود را از دست می دهند و به هرچیز «بله» می گویند. حتی زمانی که می دانند این کار به ضرر خودشان است.

✦دیگران را تحمل می کنند و حرمتی برای خود، افکار و خواسته هایشان قائل نیستند.

✦چنین اشخاصی اسیر و برده دیگران می شوند، بدون آگاهی به چنین رفتاری، چرا که کورکورانه حرف دیگران را قبول کرده و خود را سزاوار چنین برخوردی می دانند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

MS YOGA Society

مریم سالاری

مربی یوگا

کلاس های رایگان یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.

با انجام یوگا شما می توانید:

✦ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
✦ داشتن تعادل بهتر
✦ بالا بردن انرژی
✦ مبارزه با خستگی
✦ بالا بردن قدرت تمرکز

Date: *Every Saturday*
Time: *12pm - 1:15pm*

✦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
✦ Free Parking & Elevator on site
✦ For questions & information please call Maryam

(408) 802-8882

Pars Equality Center
1635 The Alameda, San Jose, CA 95126

سرگرمی

حل جدول در صفحه ۴۲

افقی

۱-عکس العمل-نام این ایالت آمریکا به افتخار شاه فرانسه لوئی چهاردهم گذاشته شده است
۲-بزرگواران-آلبومی ازعلیرضا فتخاری
۳- روشن و درخشان- زمان فعالیت- مرکز سامان دهی به امری
٤- کشور همسایه عربستان- اندوه بی گریه- منقار کوتاه!- صورت و ظاهر چیزی
٥- چه زمانی؟- کلاه فرنگی- اسب تند و تیز- یار غم!- آبی که از شدت سردی بسته و سفت شده باشد
٦-مشک خالص-شریک در غصه و غم-خو و الفت
۷- لوس و از خود راضی- ظرف سرکه- اسم- بیان کننده
۸- اثری از هرمان هسه- دروازه بان تیم رئال مادرید
۹-ابزار و وسایل- جد و پدربزرگ- پوشش پرندگان- از درختان جنگلی
۱۰- جنس مقابل نر- پدر و مادر دانش آموز!- سخنوران
۱۱- آش ساده- حساب و شماره- شناسه حساب بانکی ایران- برج فرانسه-راه شاعرپسند!
۱۲- فرزند پسر- بخشی از جامعه انسانی- داخل شدن- نوعی سیستم عامل ویندوز
۱۳- ضروری و لازم- مادر میهن- کشوری در شمال کوبا
١٤- عمل تجزیه ماده شیمیایی به وسیله جریان الکتریسیته- زمزمه کننده
۱۵- آلبوم دیگری از علیرضا افتخاری- غر و ضعیف

عمودی

۱- کم جمعیت ترین کشور مستقل دنیا محسوب می شود- پایتخت سُوازیلند
۲-نوشیدن-بی قید و بی بند و بار
۳-عنصرالماس-ماه گرم تابستان-فلز سکه زنی
٤-پختنی شاطر-نفس به سبک خسته دلان!-کسی که به او تهمت زده شده-با آن چروک های لباس یا پارچه را برطرف می کنند
٥- درخواست عفو یا کمک از کسی برای دیگری- مشک آب- از گل ها- طاقچه قدیمی
٦- درون دهان- پنداری و گوئی- جای مرطوب
۷-تکیه دادن-درس کشیدنی-گوش دادن سخن-کلمه استثنا
۸- خلاصه شدن و آزاد گشتن- سفیده تخم مرغ
۹-ناگهانی خودمانی-بزرگان و رؤسا- دوست و رفیق-آفرین و احسنت
۱۰-فریزر-معادل پارسی ترموستات-کاغذ کاهی
۱۱- طلا - کوچک- جهت و سمت- پشیمانی
۱۲- از گل ها- چیستان- زائوترسان- پرده دریدن
۱۳- حلال لاک- یکی از شهرهای خوش آب و هوای استان تهران-لباس زنان هندی
١٤- یأس و دلسردی- دارای شرف و اعتبار
۱۵- پرتاب کردن- کتاب معروف فردوسی

تقویم برنامه های فرهنگی و هنری در شمال کالیفرنیا

شب شعر در ساکرامنتو

دومین چهارشنبه هر ماه در رستوران فیمس کباب.
تلفن اطلاعات:
۹۱۶-۴۸۳-۱۷۰۰

1290 Fulton Ave., #3
Sacramento, CA

جلسات شعر فریمانت

اولین و سومین شنبه های هر ماه میلادی در شهر فریمانت.
مکان:
Fremont, Main Library
۵۱۰-۲۲۶-۷۱۶۰
۵۱۰-۷۴۵-۱۴۰۰
ورود برای عموم آزاد است

جلسات انجمن فردوسی

هر دو هفته یکبار در دومین و چهارمین جمعه هر ماه
www.ferdosi.org
۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰
ورود برای عموم آزاد است

انجمن سخن

با مدیریت مسعود سپند
اولین چهارشنبه هر ماه
مکان: Scientology Building در شهر مانتن ویو
1080 Linda Vista Ave.
Mountain View, CA
(408)802-6290

آموزش شعر و ادب با نصرت الله نوح

درکلاس تدریس حافظ و حافظ خوانی، غزلیات حافظ از نقطه نظر اسطوره شناسی، تاریخ، آیات و احادیث مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد. این جلسات هر هفته در روزهای سه شنبه از ساعت ۷ تا ۹ عصر برگزار می شود.
(٦٥٠)٥٦٥-٩٦٨٥

گروه همایش دوستان

چهارشنبه هر ماه
(به غیر از اولین چهارشنبه)
از ساعت ۷ الی ۱۰ عصر
(۴۰۸) ۲۲۱-۸۶۲۴
مکان: Scientology Building
در شهر مانتن ویو
1080 Linda Vista Ave.
Mountain View, CA

برنامه تلویزیونی رهنمودهای مسیح

با کشیش فرید فروتن
شنبه ها ساعت ۸:۳۰ شب
از کانال ۱۵ سن حوزه
یکشنبه ها ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر
از کانال ۲۹ سانفرانسیسکو

شب سعدی

روز شنبه ۸ فوریه
در مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا
(۵۱۰) ۸۳۲-۷۶۰۰

جویای کار

جویای کار در زمینه عکاسی، آموزش شنا و آموزش تنبک

(۸۱۸) ۹۴۶-۶۰۰۲

Notary Public

By Appointment Only

(408) 909-9060

جویای کار

خانمی با تجربه و دارای گواهینامه رانندگی و ماشین، آماده نگهداری از سالمند شما بطور شبانه روزی هستم. (۵۱۰) ٤٧٩-٦٩٩٢

مشارکت

جهت مشارکت سهمی از زمینی به مساحت حدود ۱۰۰۰ متر مربع در شمال تهران به فروش می رسد. (۸۳۱) ۸۸۸-۷۵۹۳

استخدام

نیازمند به یک خانم و یا آقا برای کار Marketing در بی اریا بطور تمام و یا نیمه وقت. (۴۰۸) ۲۲۱-۸۶۲۴

استخدام

به خانمی برای کارهای منزل (نظافت ، آشپزی، لاندری) سه روز در هفته، شش ساعت روزانه، ساعتی ۲۵ دلار در سانفرانسیسکو نیازمند است.تلفن تماس (۴۱۵) ۴۱۲-۷۲۷۵

فال ستارگان

فروردین

از افراد خودخواه فاصله بگیرید. برخی از صفات خوب شما در محیط کار باعث می شود وظایف مهمی به شما ارجاع شود. دو ملاقات مهم خواهید داشت که یکی در مورد مسائل تحصیلی و شغلی است و دیگری در مورد زندگی آینده تان. به یک سفر کوتاه ولی جالب خواهید رفت. یکی از دوستانتان که از شما دلخور بود، به اشتباه خود پی خواهد برد و از شما دلجویی خواهد کرد.

اردیبهشت

وقتی نمی توانید راه حل های دائمی برای مشکلات خود پیدا کنید از حل موقت آنها خودداری کنید. تعهدهای خود را به صورت کتبی درآورید. برای انجام کارهایتان از سرعتی فوق العاده می توانید استفاده کنید که هم به نفع شماست و هم اشخاص مهمی را متوجه حضور شما خواهد کرد. در یک مهمانی ملاقات مهمی خواهید داشت که برای آینده شما موثر واقع خواهد شد.

خرداد

فعالیت های فرهنگی می تواند اصل وجودی شما را به اطرافیان بشناساند، ضمن آنکه خودتان را نیز خوشحال می کند. اگر تصمیم گیری راجع به فعالیت های اقتصادی خود را کمی به تعویق بیندازید، به نفع شما خواهد بود. یک نفر خیال دارد شما را متوجه خودش کند، با چشمانی باز اطراف خود را بنگرید.

تیر

زوج های این ماه نباید اجازه بدهند بعضی از آدم های ناصالح در زندگیشان دخالت کنند و یا به عنوان مشاور سبب بهم ریختن شیرازه زندگی شان شوند. متاهلین با تمام تلاش شان نخواهند توانست بر سوءتفاهم ات غلبه نمایند. وقت بیشتری با عزیزان صرف کنید. در کارتان هوشیار باشید.

مرداد

خوش قلبی و مهربانی و فداکاری اکثر متولدین این ماه سبب شده که خیلی راه ها به رویشان باز و بعضی ها نیز از آنها سوءاستفاده کنند که خوشبختانه گروه دوم خیلی زود شناخته می شوند. به آن دسته از این افراد که ندانسته به مسیر بدگویی و غیبت و دشمن تراشی کشیده می شوند توصیه می گردد زودتر مسیر خود را تغییر بدهند وگرنه به دردسرهایی دچار خواهند شد.

شهریور

برای درصدی بالا از متولدین این ماه، عشق دردسرآفرین بوده است البته شاید برای بعضی، این دردسرها شیرین و پرهیجان باشد ولی برای برخی دیگر مشکل ساز و مانع زندگی راحت شود. دوست و یا یکی از اقوام خانواده گرفتاری قانونی پیدا نموده و ممکن است که شما را نیز آلوده سازد. مراقب باشید که خودتان را گرفتار نسازید.

مهر

آخر این ماه نامه ایی خوشحال کننده بدست تان خواهد رسید. متاهلین بهتر است همفکری بیشتری با همسرشان داشته باشند. در رابطه با پول تغییرات بسیار مثبتی و رضایت بخشی را تجربه خواهید نمود. به جشنهای متعددی دعوت شده و دوستان دوران کودکی و یا تحصیلی را ملاقات خواهید نمود.

آبان

موضوع مهم مالی که از مدتها قبل فکرتان را نگران ساخته بود، در این دوره کاملا روشن و حل خواهد شد. به مهمانی ها و جشن های متعددی دعوت شده و دوستان جدیدی پیدا خواهید نمود. مجردین همچنان در جستجو خواهند بود ولی عجله نباید داشته باشند و عشاق به توافق های رضایت بخشی خواهند رسید.

آذر

بعد از چند سال تلاش مداوم، اکنون وقت استراحت و لذت بردن از برآوردها را خواهید داشت. وقت کافی خواهید داشت برای مشغول شدن در انواع فعالیت هایی که از مدتها قبل در فکرتان بوده است. متاهلین نیز سعی کنید در مقابل ناملایمات روابط زناشوئی صبوری و تحمل بیشتری نشان دهید.

دی

اکنون که احساس می کنید آرامش بیشتری در زندگی پیدا نموده و اغلب نگرانی های مربوط به خانواده و سلامتی به پایان رسیده است، بهتر است همه انرژی تان را صرف بهبودی بیشتر موقعیت اجتماعی و رشته فعالیت تان صرف نمائید. عشق همچنان بهترین پشتیبان شما خواهد بود و در زندگی زناشوئی آرامشی بی نظیر تجربه خواهید نمود.

بهمن

مجبور خواهید شد که با افراد مهمی به بحث بنشینید تا در رشته فعالیت تان موفقیتی را که شایسته تان است بدست بیاورید. در روابط عشقی و زناشوئی بهبودی بیشتری احساس خواهید نمود. از پشت سر حرف زدن دیگران سودی عاید کسی نمی شود. تلفن خوشحال کننده ای دریافت می کنید.

اسفند

بعد از مدتهای طولانی متوجه خواهید شد که کسی که مورد اعتماد شما بوده است نسبت به شما احساسی عاشقانه دارد. عجولانه قضاوت نکنید. موقعیت مالی ممکن است تغییر بخصوصی نداشته باشد ولی نگرانی نیز ایجاد نخواهد نمود. موقعیت سفری چند روزه و تفریحی را از دست ندهید.

تأملی بر مفهوم فرهنگ ایرانی

مسیر گذشته و چشم انداز آینده

اردشیر لطفعلیان

ارشیر لطفعلیان مترجم، شاعر و قبل از انقلاب اسلامی دیپلمات وزارت امور خارجهٔ ایران بوده‌اند. با سپاس از ایشان برای فرستادن این مقاله به ماهنامهٔ پژواک.

از آنجا که فرهنگ حاصل اندیشه و خلاقیت آدمیان در درازای روزگار است، با کهن‌تر شدن پیشینهٔ انسان‌ها در پهنهٔ گیتی، مفهوم و معنای فرهنگ نیز بی وقفه در گسترش و تکامل بوده است. امروزه تعریف واژهٔ فرهنگ حوزه‌هایی را در بر می‌گیرد که تا گذشتهٔ نزدیک حتی به تسخیر و تصرف آدمی در نیامده بودند. به همین سبب تعریف‌هایی که امروز از فرهنگ ارائه می‌شود طیف وسیع‌تری از فعالیت‌های ذهنی و عملی انسان‌ها را در بر می‌گیرد. نمونه‌هایی از این تعاریف را در اینجا می‌آوریم:

۱.مجموعهٔ ساختارهای اجتماعی، جلوه‌های هنری، آیینی و اندیشگی یک قوم یا گروه انسانی که به مدد آنها از اقوام و گروه‌های دیگر ممتاز می‌شود.

۲.مجموعهٔ دانش‌های بشری، باورها و رفتارهایی که دامنه و دوام آنها به ظرفیت یادگیری انسان‌ها و چگونگی انتقال آموخته‌های امروز به نسل‌های آینده وابسته است.

۳.مجموعهٔ رفتارها، ارزشها، هدف‌ها و شیوه‌های زندگی که مُعرّف موجودیت یک گروه انسانی و سازندهٔ هویت آن گروه است.

٤.شکفتگی توانایی‌های ذهنی که پرورش و گسترش حسّ تمیز آدمیان و رسیدن به شعور انتقادی را میسّر می‌سازد.

۵.مراتب والای آگاهی و تمیز که به مدد پرورش ذهن و افزایش نیروی اندیشگی به دست می‌آید.

با یاری گرفتن از تعریف‌های بالا، می‌توان برای فرهنگ ایرانی نیز به یک چهارچوب تعریفی رسید. آنچه که در این میان روشن و خالی از تردید می‌نماید این است که پیدایش الگوی مشخصی از ارزشها، رفتارها و باورها بستگی به آن دارد که این ارزشها، رفتارها و باورها در طول زندگی به اندازهٔ کافی تداوم و تکرار پیدا کرده باشند تا بتوانند به مرحلهٔ پایندگی برسند و از خود آثار ماندگاری در گذرگاه زمان برجای گذارند. پس پیدایی فرهنگ خود فرع بر رسیدن به مرحلهٔ مشخصی از توانایی برای پدیدآوردن روند و روالی پیگیر از ارزش ها و شیوه‌های مشخص رفتاری و قابلیت‌های بازدهی ذهنی و عملی آنها است. به عبارت دیگر تا تداومی در یک رشته از رسم‌ها و هنجارها به وجود نیاید، هیچگونه الگوی متمایزی که حاکی از شکل گرفتن یک فرهنگ باشد پدید نمی‌آید.

اقوام بسیاری از آغاز تاریخ به صحنهٔ هستی پای نهاده و گذشته‌اند، اما چیزی به عنوان فرهنگ از خود بر جا نگذاشته‌اند. پس هنگامی که سخن از «فرهنگ ایرانی» می‌رود، این سخن بیان کنندهٔ الگوهای مداوم و مکرّری است که در یک چارچوب متمایز ذهنی و رفتاری، همراه با یک مُهر مشخّص هویتی در حافظهٔ تاریخ به این نام نقش بسته است. در چنین مفهومی شاید بتوان برای فرهنگ ایرانی تعریفی به این شرح در نظر گرفت:

«تمامی محصول اندیشه و عمل، همهٔ آیین‌ها و باورهای مردمی، و همهٔ رسم و راه‌های زندگی فردی و جمعی اقوامی که در دفتر تمدن بشری از آنها به عنوان ایرانی یاد شده است.»

اقوام ایرانی نیز مانند بسیاری دیگر از جماعات انسانی در مسیر تاریخی خود از نشیب و فرازهای بی‌شماری گذشته و دوره‌هایی از نیرومندی و ناتوانی را پشت سر نهاده‌اند. اعتراف به وجود دوره‌های ضعف و انحطاط در تاریخ زندگی اقوام ایرانی این واقعیت را که ایران در مجموعهٔ تمدن بشری ارزشهای پایداری از خود به جا گذاشته است تغییر نمی‌دهد. همه می‌دانند که آن مجموعه بدون منظور داشتن سهم ایرانیان در آن، کامل نخواهد بود.

با اندوه بسیار باید این حقیقت را هم پذیرفت که پویایی فرهنگ ایرانی با به‌کار بستن محک‌های جهان شمول دیری است که سخت دچار کُندی شده است. ما دهه‌ها و بل قرن‌ها است که دیگرتولید فرهنگی در سطح جهانی نداشته‌ایم. این حقیقت به‌ویژه در روزگاری که پیشرفت دانش ارتباطات مرزهای خاکی و آبی میان کشورها را بی معنی ساخته بیشتر ملموس است.

ناتوانی ایران در پیوستن به کاروان صنعتی اروپا در قرن هجدهم برای ما افزوده بر عقب ماندگی اقتصادی، زبونی سیاسی و فقر و سترونی فرهنگی به ارمغان آورد. هرچند که اوج گرفتن جنبش مشروطه و رسوخ بیداری سیاسی در لایه‌هایی از جامعهٔ ایرانی به نوعی رستاخیز فرهنگی در کشور دامن زد، و هرچند که تاریخ صد سالهٔ اخیر از نظر فرهنگی باز نسبت به دو سه قرن پیش از آن اندکی پربارتر بوده است، اما از بابت آفرینش‌های فرهنگی منطبق با معیارهای جهانی هنوز راه درازی در پیش داریم. هنوز آثار هیچیک از بزرگان فرهنگ معاصر ما - جز برخی از کارهای صادق هدایت در شعاعی محدود- رواجی که بتوان به آن صفت جهانی اطلاق کرد نیافته است و جای ایران همچنان در خانوادهٔ کشورهایی که دانشمندان و ادبای آنها در پرتو دستاوردهای علمی خود به جوایز ارزشمند جهانی مانند نوبل دست یافته‌اند خالی است.

در اینجا یادرآوری یک نکته ضرورت دارد و آن این که ناشناس ماندن چهره‌های فرهنگی ایران امروز و به‌ویژه گمنامی دست اندرکاران آفرینش‌های ادبی ما در سطح جهانی، تا حدّی از کوتاهی خودمان در فراهم آوردن ترجمه‌های ارزنده از این کارها به زبان های زندهٔ جهان سرچشمه می‌گیرد. در این زمینه حتی کشورهایی نظیر ترکیه که به هیچ روی از نظر پیشینهٔ فرهنگی با ما در خور قیاس نیستند، طی چند دههٔ اخیر به این ضرورت توجه کافی داشته‌اند و از ما فرسنگ‌ها پیشی گرفته‌اند. به همین سبب امروز نویسندگان ترک در محافل ادبی جهان بیش از نویسندگان ما مطرح هستند، چنانکه یکی از آنها (اُرهان پاموک) در سال ۲۰۰٦ به دریافت جایزهٔ ادبیات نوبل توفیق یافت.

تنها در این اواخر بوده که معدود ترجمه‌های قابل قبولی از آثار زبدهٔ داستان سرایی معاصر ایران نظیر «سووشون» اثر سیمین دانشور، «دایی جان ناپلئون» اثر ایرج پزشک زاد و «زوال کلنل» اثر محمود دولت آبادی به بازار جهانی کتاب عرضه شده است. حال آن که برای کارهای بسیاری از ارزش آفرینان ادبی ما عرصهٔ دیگری جز بازار تنگ و به‌شدت سانسور شده و عقب ماندهٔ داخل کشور یا کتاب فروشی‌های انگشت شماری در خارج از کشور وجود ندارد.

در این نوشته محور بحث را از آن رو بیشتر بر ادبیات قراردادم که نقطهٔ قوت ما از چندین قرن پیش تاکنون تنها تولیدات ادبی بوده است. دیر زمانی است که دانشمندانی در سطح رازی و بیرونی و ابن سینا از ایران سر بر نیاورده‌اند.

اما یک مایهٔ بزرگ امیدواری وجود دارد و آن اینکه از میان نسل تازه‌ای از دانشوران ایرانی که چندی است به بزرگترین کانون‌های علمی و پژوهشی جهان راه یافته‌اند، ممکن است شخصی از خویش برون آید و کاری بکند. در میان افراد این نسل چهره‌های درخشان و کسانی که در رشته‌های تخصصی خود در زمرهٔ سرآمدان جهانی شمرده می‌شوند کم نیستند. اما فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر کشور، موانع متعدد در راه آزادی بیان، محدودیت‌های سیاسی و فرهنگی، و نابردباری در برابر دگر اندیشان بسیاری از نخبه‌ترین هم میهنانمان را به کشورهای دیگر و به‌ویژه به دنیای غرب گریزانده است. آنها زیستن و اقامت در آن بلاد را هم از نظر زندگی شخصی و هم از بابت دسترسی به امکانات یاری دهنده به شکوفایی علمی و حرفه‌ای، بر زیستن در زادگاه خود ترجیح داده‌اند و ما را به یاد آن سرودهٔ سعدی می‌اندازند که «نتوان مُرد به ذلّت که من اینجا زادم.» به همین سبب امروز از قابلیت‌های نامحدود این بزرگان و برجستگان دانش و فن کمتر نصیبی به خود ایران می‌رسد. این را هم به یاد داشته باشیم که شماری از هم میهنان دانشمند ما در خارج با نام و هویتی غیر از هویت ایرانی معروف‌اند که خود جای بسی اندوه و افسوس دارد.

اکنون در برابر این پرسش قرار داریم که سهم هریک از اقوامی که در گسترهٔ جغرافیایی ایران می‌زیند در ساختار فرهنگ ملی چیست؟ و چه بوده است؟ و آیا باید میان فرهنگ ایرانی و فرهنگ فارسی قائل به تمایز و تفاوت باشیم یا نه؟ باید گفت: همهٔ اقوامی که به اشتراک نمایندگی هویت ملی ایرانی را به عهده داشته‌اند، همگام و دوشادوش یکدیگر در اعتلای فرهنگ ما در درازای تاریخ سهیم بوده‌اند. انگشت نهادن بر قوم مشخصی در میان این اقوام و سهم بیشتری در کار فرهنگ آفرینی برای آنها قائل شدن، نه تنها کاری ناستوده و نابخردانه است، که شبههٔ تبعیض نهادن میان عناصر تشکیل دهندهٔ هویت قومی ما را هم تقویت می‌کند. آنچه مسلم است این که در بخش عمده‌ای در دوران بعد از اسلام، زبان فارسی یا به اعتباری زبان دری، ابزار اصلی بیان و ارتباط در تمامی حوزهٔ پهناور فرهنگ ایرانی بوده است و هرکس که بر این ابزار تسلط بیشتری داشته، در میدان فعالیت‌های فرهنگی چالاک تر حرکت کرده است. در تاریخ فرهنگی ما نمونه‌های فراوان و درخشانی را می‌توان ارائه کرد که در آنها هم‌میهنان آذری و کرد و بلوچ و ... ما در سطح علمی و ادبی تسلطی بیش از برادران شیرازی و خراسانی خود بر زبان فارسی به دست آورده‌اند. از ذکر این نکته هم نباید گذشت که زبان ما فارسی ولی فرهنگ ما ایرانی است. این خود واقعیتی انکار ناپذیر است که شعاع بُرد فرهنگ ایرانی از محدودهٔ رسمی رواج زبان فارسی به مراتب فراتر می‌رود و مکان‌های بسیاری را در خارج ازدایرهٔ جغرافیایی ایران امروز در بر می‌گیرد. دنباله مطلب در صفحه ۵۰

عشق، هوس، نفرت

بخش سی و چهار

عباس پناهی

آنتونیو، شوهر ربکا، مرد خوش برخوردی بود و به زودی در میان مشتری های رستوران بنینیو محبوبیتی یافت و مشتری های زیادی برای خوش و بش با او به رستوران میامدند و کار و کاسبی بنینیو رونق بیشتری گرفت و چون آنتونیو به او گفته بود که قصد دارد پس از یکسال اگر توانست دوام بیاورد، یک رستوران در کنار این جاده برای خودش دست و پا می کند، بنینیو به آنتونیو پیشنهاد شراکت داد و گفت اگر بجای آنکه در محل دیگری سرمایه اش را بگذارد، آن را در همین رستوران خرج کند و بتوانند تا رستوران را با کمک یکدیگر گسترش دهند، کارشان به مراتب پر رونق تر خواهد شد و چون هر دو قصد دارند بقیه عمر را در تجرد بگذرانند، دیگر هیچ مشکلی هم در آینده نخواهند داشت. آنتونیو پذیرفت اما آن را موکول به آینده کرد که خود را محک بزند تا ببیند آیا می تواند عشق ربکا را به طور کامل به فراموشی بسپارد یا نه و اگر موفق شد که او را از دل خود خارج کند و دیگر به او فکر نکند، همین پیشنهاد را به اجراء دربیاورد.

روز به روز کار رستوران بهتر می شد و چون آنتونیو ذاتا آدم مبتکری بود، هر روز ابتکار تازه ای برای جلب مشتری بیشتر خلق می نمود. به تدریج رستوران بنینیو شهرت زیاد یافت و اغلب مسافرانی را که برای استراحت در سر راه توقف می کردند، به سوی خود جذب کرد. تابلو جلوی رستوران را عوض کردند و نام جدیدی برایش گذاشتند و با خط زیبا و درشتی نوشتند «آنتونیو – بنینیو رستورانته». آنتونیو متوجه شد که این رستوران در پیشبرد فراموشی اش بسیار سودمند واقع شده و به تدریج ربکا را از ذهنش به دور میراند. پس تصمیم گرفت پیش از آنکه این روند فراموشی اش متوقف گردد، دست بکار شود و به رم برگردد و همه سرمایه اش را نقد کند و از اداره هم استعفا دهد و زندگی نو را بدون تردید و دو دلی آغاز کند.

الیزابتا در چند ماه اخیر، هر وقت فرصتی پیدا می کرد، به خانه آنتونیو زنگ میزد تا شاید خبری از او بگیرد. در تمام این مدت ربکا به خانه خودش نرفته بود و در کنار پدر و مادر زندگی می کرد زیرا که دیگر خود را متعلق به آنتونیو نمی دانست. فقط امید داشت که به نحوی از آنتونیو خبری بگیرد و با صحبت کردن با او، تصمیمش را خبر دهد و از او طلب بخشش کند و اگر آنتونیو اجازه داد، به خانه برود و بخشی از اسباب ها و لباس هایی که به خودش تعلق داشت بردارد و کلید خانه را هم به آنتونیو بدهد.

الیزابتا باز هم تلفن را برداشت و شماره خانه آنتونیو را گرفت. آنتونیو برای فروش خانه و نقد کردن اموالش برگشته بود. تلفن را جواب داد. الیزابتا گفت: «آه آنتونیوی عزیز تو هستی؟» آنتونیو گفت: «بله ماما- من هستم.» الیزابتا پرسید: «پس کجا بودی. از تو بی خبرم و خیلی زیاد سراغت را گرفتم و نتوانستم با تو تماس بگیرم.» آنتونیو گفت: «مامای عزیز من از رم دل کنده ام و دیگر تمایلی به زندگی در رم ندارم و به همین منظور در اینجا نبودم. اکنون هم آمده ام که هرچه را که می توانم نقد کنم، با خودم برداشته ببرم به یکجای دور و تا آخر عمرم در آنجا بمانم و هرگز به رم بر نگردم.» الیزابتا به حال غمگین آنتونیو دلش سوخت و شروع به گریستن کرد وگفت: «آنتونیوی عزیزم، می فهمم که چه دردی را تحمل می کنی و چه غمی داری، و در ضمن میدانی که از دست من کاری برنمی آید که فایده ای داشته باشد. ربکا هم در وضعیت خوبی نیست و کم مانده که دچار جنون شود.» آنتونیو خواست بپرسد حالا حالش چطور است اما جلوی سخنش را گرفت و سکوت کرد. الیزابتا گفت: «ربکا می خواهد با تو حرف بزند.» آنتونیو گفت: «در چه موردی میخواهد با من حرف بزند؟» الیزابتا گفت: «می خواهد از تو خدا حافظی کند و طلب بخشش نماید و اگر اجازه دهی، مقداری از وسایل شخصی اش را از خانه تو بردارد و بیاورد.» با آنکه آنتونیو از ربکا نا امید بود، اما اینکه می خواهد خداحافظی کند، دلش را لرزاند و نوعی غم جدایی شدید در دلش ایجاد شد. گفت: «هیچ مانعی ندارد، می تواند هر وقت که بخواهد بیاید و هرچه را که دوست دارد با خود ببرد.» دودل مانده بود که آیا برای حرف زدن با او روبرو شود و یا دیگر او را نبیند تا عشق گذشته اش زنده نشود. درباره ملاقات چیزی نگفت و الیزابتا ترجیح داد که در آن باره اصرار نکند و بگذارد خود آنتونیو تصمیم بگیرد.

آنتونیو شب تا صبح خوابش نبرد که آیا یکبار دیگر ربکا را ببیند یا نه! اما می ترسید همه آن روزهایی را که برای فراموشی اش خود را زیر فشار گذاشته بود به هدر رود. آخر به فکرش رسید که ربکا را برای آخرین بار ببیند اما خود را به او نشان ندهد. راه حلی که پیدا کرد آن بود که قفل یکی از در اطاق ها را عوض کند که ربکا نتواند آن را باز کند و همه اسبابی را که متعلق به ربکا بود بیرون از اطاق بگذارد و زمانی که ربکا به آنجا میاید خود در اطاق بماند و در را بروی خود قفل کند و فقط از سوراخ کلید ربکا را ببیند.

ربکا برای بردن چمدان هایش وارد خانه شد و به محض ورودش، حضور آنتونیو را احساس کرد. صدایش کرد اما آنتونیو کوچکترین واکنشی نشان نداد. ربکا گفت: «آنتونیو من حضور تو را در خانه حس می کنم. هرجاهستی بیا تا با تو حرف بزنم و برای آخرین بار با تو خداحافظی کنم زیرا که نمی دانم پس از این چه خواهد شد. شاید دیگر هرگز یکدیگر را نبینیم و به همین دلیل دلم نمی خواهم با پریشانی و بدون گفتگو از هم جدا شویم. ما یک روزی یکدیگر را دوست داشتیم و من هنوز هم تو را دوست دارم، اما اکنون نوع دوست داشتنم نسبت به تو مانند دوست داشتن یک رفیق خوب قدیمی است و من می خواهم از رفیق قدیمی ام خدا حافظی کنم و نه از شوهرم و یا معشوق و محبوبم. تو همیشه برای من محترم و عزیز بوده ای اما این عشق شدید و آتش گونه آنچنان من را در خود بلعیده که در برابرش مانند گنجشکی هستم در حضور یک شاهین.»

آنتونیو ساکت بود و ربکا حرف میزد و به همه جا سرک می کشید. دستگیره در اتاقی را که آنتونیو در آن بود چرخاند و باز نشد. کلیدش را به قفلش انداخت اما نچرخید و دانست که قفل عوض شده ولی اطمینان داشت که آنتونیو در یک قدمی اوست. مانند گناهکاری که در اتاق اعتراف برای کشیش حرف میزند، همه آنچه که گذشته بود را برای آنتونیو اعتراف کرد تا چیزی را ناگفته باقی نگذاشته باشد. ربکا رفت و روی دسته مبلی که در روبروی درب اتاق بود نشست و به اعترافات خود ادامه داد. آنتونیو ربکا را میدید و از دیدنش لذت می برد و اگر قصد فراموش کردن او را نداشت، در را باز می کرد و ربکا را دیوانه وار و با تمام وجود در آغوش می کشید.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

Alborz Academy
مدرسه فارسی البرز

زبان ما هویت ماست

مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت علاقمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

- کلاس های پیش دبستان (برای نوآموزان ۴ ساله)
- کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا) جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه
- کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408)829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!

اشتباهات متداول در زبان انگلیسی

داریوش گیلانی

درمکالمه روزانه ما ایرانیان درآمریکا مشاهده می شود که بعضی از کلمات و عبارات بسیارمصطلح در زبان انگلیسی به طوراشتباه استفاده می شوند و ازآنجایی که هیچوقت کوششی درتصحیح این اشتباهات ازطرف هیچ منبعی نشده دوستان ایرانی کماکان به تکرار این اشتباهات ادامه می دهند. در اینجا سعی می کنم که بعضی از این موارد را به اطلاع برسانم.

برای مثال هنگامی که بعضی از دوستان می خواهند بگویند « ارزش آن را ندارد» می گویند: It doesn't worth it درحالیکه جمله صحیح هست It isn't worth it.

برای گفتن « خدارا شکر» می گویند: Thanks God. در اصل صحیح آن هست Thank God.

هنگامیکه شما یک حساب بانکی باز می کنید یکی از سوالاتی که مامور بانک از شما میکند این است که اسم Maiden مادر شما چیست؟

این کلمه یعنی اسم فامیلی مادر شما قبل از ازدواج با پدر شما. درحقیقت یعنی فامیلی پدرمادر شما. منظور از این سوال این است که بانک می خواهد با شما یک اسم رمزمشترک داشته باشد که در آینده ازسوء استفاده های اعتباری از حساب بانکی شماجلوگیری کند. متاسفانه برخی از ایرانیان معنی این کلمه را متوجه نمی شوند و یا با کلمه اسم وسط Middle اشتباه کرده و اطلاعات غلط می دهند ودر آینده، حداقل دریک مورد، به مشکل برمی خورند.

اشتباه دیگر در نحوه تلفظ کلمه «پیغام» Messasge به انگلیسی می باشد. تلفظ صحیح این کلمه برای ما ایرانیان سخت میباشد . ولی نزدیک ترین تلفظ درست این کلمه «مسج» با گذاشتن کسره زیر دو حرف اولً است.

مورد دیگر تلفظ کلمه «آهن» یا Iron می باشد که بعضی از ایرانیان آن را به غلط «آی رون» تلفظ می کنند، درحالیکه صحیح آن « آیرن» است.

کلمه دیگری که درگفتنَ آن زیاد اشتباه می شود کلمه «حسابدار» است که اشتباها به آن Accounter می گویند. در حالیکه صحیح آن Accountant می باشد.

مورد دیگر کلمه «بدهکاری» می باشد که به انگلیسی می شود Debt. حرف b درتلفظ این کلمه خوانده نمی شود و باید «دت» تلفظ شود.

کلمه دیگر اسم ماهی معروف Salmon است که حرف L خوانده نمی شود و باید «سَمن» تلفظ شود.

همینطورَ کلمه «آرام» یا Calm «کام» خوانده می شود.

کلمه سرهنگ به انگلیسی Colonel خوانده می شود «کرنل».

واژه نامه حقوقی انگلیسی-فارسی

شامل واژه های:
حقوقی، سیاسی، اقتصادی و جامعه شناسی
تالیف: دکتر احمد ایرانی،
کارشناس ترجمه
لس آنجلس، کالیفرنیا ۲۰۰۶
بهای کتاب با هزینه پست: ۱۲ دلار

Ahmad Irani
201 Glenwood Cir., Apt. 319, Monterey, CA, 93940

با هادی خرسندی

www.asgharagha.com
hadikhorsandi@aol.com

به عشق تو

من بی تو شهید کربلایم
سم خورده تر از امام رضایم
بی حال چو زین العابدینم
درمانده چو آل بی عبایم
با غیبت صاحب الزمانی
در چاه فراق گشته جایم
من حنجره بلال دارم
ای کاش که بشنوی صدایم
در تکیه عاشقان غمگین
سردسته هیأت عزایم
داماد نگشته، قاسم ام من
کز تازه عروس خود جدایم
در مسجد جمکران هجران
مشغول نیایش و دعایم

از گفتن طنز توبه کردم
من شاعر مرثیه سرایم
البته ز عشق تو عزیزم
درگیر ائمه، انبیایم
بیزارم از این همه وگرنه،
غیر از تو ز عالمی رهایم
من کافر حربی ام به قرآن،
در حالت جنگ با خدایم
وز بهر تو کرده ام تقیّه
جان تو، به جان بچه هایم
گر باز مرا نمی پذیری
لطفا بپذیر بای بای ام

برای درک عشق، نخست باید به خود عشق بورزیم.
تنها آنوقت است که می توانیم عشق را درک کنیم و با دیگران شریک شویم. عشق نمی تواند یک تک صدایی باشد. عشق یک گفتگو است. می توانیم چنان زیاد عشق را ببخشیم،
چنان بی نهایت، که هر چه بیشتر ببخشیم،
عشق مان با فرهنگ تر و پر عطرتر خواهد شد.

آنوقت است که رضایت بیشتری خواهیم داشت.

جلسات انجمن فردوسی

ورود برای عموم آزاد است

هر دو هفته یکبار در دومین
و چهارمین جمعه هر ماه

تلفن اطلاعات
۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰

www.ferdosi.org

این تَرَک های دوست داشتنی

ماهرخ غلامحسین‌پور

وقتی زنی می زاید، با کودکش رنج هم می زاید. ترک ها و افتادگی پوست و بی ریختی شکمی که تا دیروز صاف و یک دست بود، اما امروز دیگر نیست، ما را نسبت به تن مان خشن می کند. دیگری را نسبت به تن مان خشن تر می کند. خودمان را دوست نداریم. برهنه که می شویم دیگر به خودمان در آینه و شکمی که زمانی صاف و یکدست بود خیره نمی شویم. با سرخوشی دست به شکم مان نمی سابیم. بدمان می آید از پوستی که آویزان شده، قلمبه قلمبه چین می خورد تا پایین. دیگری هم نسبت به تن مان نامهربان می شود. به تن مان دست نمی کشد. اولش می گوییم لابد به زودی ترمیم می شود. اما نمی شود و باقی می ماند. ما حس مان را لابلای آن تَرَک ها گم می کنیم. بعدش دیگری پیشنهاد می دهد که برویم جراحی کنیم.

بیش از حد بابت این تَرَک ها رنجور نباشیم

دکتر سیمین صبری، روانپزشک ساکن نروژ در این باره می گوید: نباید نقش همسر را با بیان الفاظ ناخوشایند و گاه تمسخر آمیز به علت تغییرات پوستی بعد از زایمان و بروز تَرَک ها نادیده گرفت. به اعتقاد من اگر مردی گمان می کند ارزش شریک زندگی او با تغییراتی که به ناچار در ظاهر همسرش ایجاد می شود، بالا و پایین می رود و یا کم و زیاد می شود، باید به تعریف او از یک «زن با ارزش» تردید جدی داشت. علاقه عاطفی که به ظاهر طرف دیگر وابسته مطلق است، با وزش هر بادی که منجر به تغییرات ظاهری می شود، به آن رابطه آسیب زده و منجر به فرسایش زندگی زناشویی می شود. مردی که نتواند بهایی را که زن به قیمت تغییر در اندام های بدنش، ریسک ابتلا به بیماری قند و مسمومیت بارداری و پارگی های کانال های زایمان، برای کودکش می پردازد عاشقانه درک کند و نقاط جذاب و زیبای همسرش را از دوران آشنایی تا جوانی و بارداری و مادری از یک شکلی به شکل دیگر دنبال کند و از هر کدام از مراحل زندگی لذت ببرد، از درک همه جانبه زیبایی های زندگی رنج می برد. چنین فردی حتی اگر امروز تَرَک های پوست و تغییرات در بدن همسرش با معجزات علم پزشکی برطرف شود، همواره در معرض تهدید انواع و اقسام حوادث و بیماری ها در دنیایی پر از حادثه و خطر است و کسی نمی‌تواند او و همسرش را از این قبیل صدمات مصون سازد. در مقابله با چنین افرادی باید تلاش نمود که دیدگاه آنها را به ارزش هایی که میان یک زن و مرد آرامش و محبت را پدید می آورد معطوف کرد.

این روانپزشک ادامه می دهد:«اسکار و تَرَک های پوستی در هنگام بلوغ و رشد سریع نوجوانان، بروز چاقی های مفرط و دوران بارداری بخصوص در ناحیه شکم و سینه ایجاد می شوند و از نظر زیبایی به اندام بانوان آسیب زده و باعث ناراحتی و دل آزردگی زنان می شوند که البته این دل آزردگی تا حدی طبیعی است. این دلخوری دقیقا به نارضایتی کسانی شبیه است که از اعضای بدن، قد، وزن و شکل و فرم نقاط مختلف بدنشان ناراضی اند و البته حسی معمولی است. اما اگر این حس بد به مرحله ای برسد که جریان عادی زندگی را به مخاطر بیاندازد و در مسیر زندگی مشکل ایجاد کند ، به وسواس یا عامل افسردگی تبدیل شود، یا باعث بروز حالت هیجانی و دلواپس بودن شود و به کیفیت معمول زندگی آسیب بزند باید وارد مراحل درمانی شود. این حالات آن موقع پاتالوگیک یا بیمارگونه اند که امکان کار، لذت از زندگی و امکان داشتن زندگی معمولی را از ما سلب می کنند. بی خوابی‌ها و اضطراب ها و دغدغه هایی که دست از سر ما برنمی دارند و ما را روزی به دکتر می کشانند. تَرَک های پوستی هم اگر بیش از حد نرمال ما را اذیت کند و کیفیت زندگی ما را به هم بریزد یا لذت زندگی را بر ما حرام کند، دیگر نرمال نیستند بلکه پاتالوگیک یا بیمار گونه اند».

شوهرم می گوید عمل کن

رکسانا را در یک سالن ورزشی دیدم. با لباسش احساس راحتی نمی کرد. مرتبا" نگران این بود که مبادا بلوزش حین حرکات کششی بالا برود و چروک ها و خطوط شکمش دیده بشوند. او که یک دخترک پنج ساله دارد می گوید که زمانی شکمش صاف بود. خبری از تَرَک و چروک ها نبودند. اما حالا او حس ناخوشایندی نسبت به تنش دارد زیرا همسرش مستقیم و غیر مستقیم درباره بدنش حرف میزند و یا خوش هیکلی زن های دیگر را به رخش می کشد. رکسانا می گوید که تازگی رابطه جنسی شان کم شده. خودش هم دیگر خودش را دوست ندارد. کمتر رغبت می کند در آینه خودش را دید بزند. و شوهرش می گوید بهتر است شکمش را به تیغ جراحی بسپارد.

رکسانا می گوید: «الان پنج سال است آن شب ها و خوشبختی را باد با خود برده. شکافی درست شده بین مان به اندازه تمام تَرَک ها و تغییرات روی بدنم. اولش می گفتی این تَرَک ها را هم دوست داری. روی خط های شکمم را می بوسیدی. آنها یادگار رشد جنینی دخترک مان بودند. هم آن موجودی که هر دومان عاشقش هستیم و با او زندگی مان پوست انداخته. اما هی که زمان می گذشت آن تَرَک ها آبی می شدند، قرمز می شدند، قهوه ای می شدند، پوست می انداختند و رنگ عوض می کردند. پوست شکمم شل و وارفته شده بود. چربی ها که آب شدند یک کیسه شل و وارفته زیر پیراهنم ماند که رنگارنگ بود و با راه رفتنم تکان می خورد. هنوز هم نمی دانم آن تَرَک ها را دوست داشته باشم به یادگاری مادر شدنم یا ازشان متنفر باشم که باعث شده اند دیگر دستت را روی شکمم نگذاری. حالا شکافی مانده بینمان به اندازه همه آن رگ به رگ های دوست داشتنی.

غزلی از حافظ

هرکه شد محرم دل در حرم یار بماند
وانکه این کار ندانست در انکار بماند
اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن
شکر ایزد که نه در پردهٔ پندار بماند
صوفیان واستدند از گروِ می همه رَخت
دلق ما بود که در خانه خَمّار بماند
خرقه‌پوشان دگر مست گذشتند و گذشت
قصّهٔ ماست که در هر سر بازار بماند
داشتم دلقی و صد عیب مرا می‌پوشید
خرقه رهن می و مطرب شد و زنّار بماند
هر می لعل کز آن دست بلورین ستدم
آب حسرت شد و در چشم گهربار بماند
جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت
جاودان کس نشنیدیم که در کار بماند
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوّار بماند
گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس
شیوهٔ تو نشدش حاصل و بیمار بماند
به تماشاگه زلفش دل حافظ روزی
شد که بازآید و جاوید گرفتار بماند

حافظ

حسرت پرواز

چند یاد چمن و حسرت پرواز کنم
بشکنم این قفس و بال و پری باز کنم
بس بهار آمد و پروانه و گل مست شدند
من هنوز آرزوی فرصت پرواز کنم
خار حسرت زندم زخمه به تار دل ریش
چون هوای گل و مرغان هماواز کنم
بلبلم لیک چو گل عهد ببندد با زاغ
من دگر با چه دلی لب به سخن باز کنم
سرم ای ماه به دامان نوازش بگذار
تا در آغوش تو سوز غزلی ساز کنم
به نوایم برسان زان لب شیرین که چو نی
شکوه های شب هجران تو آغاز کنم
بادم عیسوی ام گر بنوازی چون نای
از دل مرده برآرم دم و اعجاز کنم
بوسه می خواستم ازآن مه و خوش می خندید
که نیازت بدهم آخر، اگر ناز کنم
سایه خون شد دلم از بس که نشستم خاموش
خیز تا قصه آن سرو سرافراز کنم

هوشنگ ابتهاج «سایه»

سحر قلم

تمثال دو زلف و رخ آن یار کشیدم
یکروز و دو شب زحمت اینکار کشیدم
اول شدم آشفته ز بوی سر زلفش
آخر بپریشانی بسیار کشیدم
در تیرگی زلف کشیدم رخش از مهر
گفتی که مهی را بشب تار کشیدم
اندیشه نمودم که کشم ابروی آنشوخ
اندیشه چو کج بود کمان وار شدم
سحر قلمم بین که کشیدم چو دو چشمش
گفتی بفسون نقش دو سحار کشیدم
آشوب قیامت همه شد در نظرم راست
چون قامت آن دلبر عیار کشیدم
«فرصت» چو کشدم ببرش جامه رنگین
گلناریش از خون دل زار کشیدیم

فرصت شیرازی

گناه

گنه کردم گناهی پر ز لذت
در آغوشی که گرم و آتشین بود
گنه کردم میان بازوانی
که داغ و کینه جوی و آهنین بود

در آن خلوتگه تاریک و خاموش
نگه کردم به چشم پر ز رازش
دلم در سینه بی تابانه لرزید
ز خواهش های چشم پر نیازش

در آن خلوتگه تاریک و خاموش
پریشان در کنار او نشستم
لبش بر روی لبهایم هوس ریخت
ز اندوه دل دیوانه رستم

فرو خواندم به گوشش قصه عشق:
ترا می خواهم ای جانانه من
ترا می خواهم ای آغوش جانبخش
ترا ای عاشق دیوانه من.

هوس در دیدگانش شعله افروخت
شراب سرخ در پیمانه رقصید
تن من در میان بستر نرم
بروی سینه اش مستانه لرزید

گنه کردم گناهی پر ز لذت
کنار پیکری لرزان و مدهوش
خداوندا چه می دانم چه کردم
در آن خلوتگه تاریک و خاموش

فروغ فرخزاد

رسالت

ای خامه های لاغرتان، ساقه های خشک
روئیده در صحاری فقر آشنای خشک!
ای مغزهایتان، لزج بویناک عجز
ماسیده در سفال تهی کاسه های خشک!
ای فکرتان زبونی شب تاب بینوا
بیزار از آفتاب و ملول از هوای خشک!
ای پرفریب یاوه فروشان دوره گرد
انباشته به دامن تر، عقل و رای خشک!
از دختران شعر، غبار آفریده اید
چون اژدها به یک نفس مرگزای خشک!
گفتی رسالت است؟ دریغا ضلالت است
این چند لفظ بی هدف نارسای خشک!
یادآور دریغ و زوال شکفتگی ست
چون خار و خس که مانده ز بستانسرای خشک
از دستتان صراحی ده قرن اعتبار
برسنگ راه می شکند با صدای خشک!...

سیمین بهبهانی

روزگار نو

در وصل هم به شوق تو ای گل در آتشم
عاشق نمی شوی که ببینی چه می کشم
با عقل آب عشق به یک جو نمی رود
بیچاره من که ساخته از آب و آتشم
پروانه را شکایتی از جور شمع نیست
عمری است در هوای تو می سوزم و خوشم
خلقم به روی زرد بخندند و باک نیست
شاهد شو ای شرار محبت که بی غشم
هر شب چو ماهتاب به بالین من بتاب
ای آفتاب دلکش و ماه پریوشم
لب برلبم بنه به نوازش دمی چونی
تا بشنوی نوای غزل های دلکشم

شهریار

عشق و جنون

یاران عبث نصیحت بی حاصلم کنید
مجنون شدم ز غصه لیلی، ولم کنید
ممنون این نصایحم اما من آن چنان
دیوانه نیستم که شما عاقلم کنید
مجنونم آن چنان که مجانین زمن رمند
وای اربه مجلس عقلا داخلم کنید
من مطلع نیم که چه با من نموده عشق ؟
خوب است این قضیه سوال از دلم کنید
یک ذره غیرعشق و جنون ننگرید هیچ
در من اگر که تجزیه آب و گلم کنید
کم طعنه ام زنید که غرقی به بحربهت
مردیداگر هدایت برساحلم کنید

میرزاده عشقی

از خاطرات یک دامپزشک

دکتر فریبا مکارمی

روزی غرورآفرین

دو سالی از بازنشستگی‌ام می‌گذشت. اوایل بهار بود و تازه از خواب بعد از ظهر بیدار شده بودم که تلفن همراهم زنگ خورد. شماره برایم ناآشنا بود. وقتی جواب دادم، آقای ظاهراً جوانی با کمال ادب، سلام و احوالپرسی کرد و خود را «اردلان آتشی» دانشجوی چند سال پیش من معرفی کرد. طبق معمول خوشحال شدم که دانشجویی قدیمی از من یاد کرده است. از او خواستم از کار و زندگی‌اش برایم بگوید. با ذوق خاصی که از صدایش مشخص بود، گفت که «برای همین به شما تماس گرفته‌ام تا خواهش کنم برای بازدید به کارخانهٔ من بیایید.» دعوتش خیلی به دلم نشست. قرار را برای دو روز بعد پذیرفتم. قبل از اینکه تلفن را قطع کند، یادآور شد که راننده‌اش را به دنبالم می‌فرستد.

هنگام سفر برای آنکه تنها نباشم از دو نفر از نزدیکانم خواهش کردم با من همراه شوند. از منزلم تا کارخانه بیست دقیقه‌ای در راه بودیم. طی راه هر چه در حافظه‌ام گشتم، تصویری از او را به خاطر نیاوردم. به کارخانه که رسیدیم، راننده ماشین را در جلوی یک ساختمان شیک و مرتب پارک کرد. چند ثانیه‌ای نگذشته بود که مردی سی و چند ساله با ظاهری بسیار آراسته و هیکل‌دار با چهره‌ای خندان به استقبال مان آمد و ما را به طرف دفتر کارش راهنمایی کرد. با ورود ما خانم منشی آنچنان به گرمی خوش‌آمد گفت که گویی سال‌هاست ما را می‌شناسد. اتاق منشی با یک در چوبی و زیبایی به یک سالن کوچک باز می‌شد. اردلان ما را به دفتر کارش دعوت کرد. دفتر کارش بزرگ نبود ولی نظم و جاذبه خاصی داشت. تعدادی مبل شیک و راحت در وسط سالن اطراف میز بزرگی قرار داشت و در روی میز انواع میوه و شیرینی در ظروفی زیبا و با سلیقه چیده شده بود. در بالای سالن میز کار نسبتاً بزرگی قرار داشت. هنوز نمی‌دانستم تولیدات کارخانهٔ او چیست. وقتی روی مبل نشستم، تعدادی شیشهٔ کوچک با مایعات رنگارنگ درون آنها که روی میزکار چیده شده بود، توجّهم را جلب کرد. تازه متوجه شدم که به یک کارخانه تهیهٔ آب میوه دعوت شده‌ام.

چند دقیقه‌ای نگذشته بود که کاملاً او را به خاطر آوردم. در همان ترمی که او دانشجوی من بود، مادر اردلان نیز درس حرفه و فن را به دخترم رایحه در مقطع راهنمایی تدریس می‌کرد. جویای احوال مادرش شدم، با تأسف برایم شرح داد که او براثر بیماری دیابت چند سال پیش فوت کرده است. بعد از پذیرایی از ما خواهش کرد که از کارخانه‌اش بازدیدی داشته باشیم. همگی با اشتیاق دعوتش را پذیرفتیم. چند دقیقه‌ای پیاده راه رفتیم تا به سالن کارخانه رسیدیم. قبل از ورود به منظور رعایت نکات بهداشتی از ما خواسته شد که کفش‌های مخصوص ورود به کارخانه را به پا کنیم و روپوش بپوشیم. نیم ساعتی را که در آن جا بودیم اردلان، تمام مراحل تهیه آب میوه را برایمان شرح داد و همکارانش را به ما معرفی کرد. محیط کارخانه بسیار صمیمی و دوستانه به نظر می‌رسید. برایم خیلی عجیب بود، اغلب کارکنان مرا ندیده می‌شناختند.

بازدید از کارخانه که تمام شد به پیشنهاد اردلان برای صرف ناهار به دفتر کار او برگشتیم. آن لحظات برایم شیرین و با افتخار بود، چرا که یکی از دانشجویان قدیمی خود را در قالب شخصیت یک مدیر لایق می‌دیدم. دقایقی قبل از خداحافظی، اردلان نگاهی به من کرد و با صدایی آرام و متین گفت: «خانم دکتر، من برای شما احترام خاصی قایل هستم، درسی را در زندگی به من دادید که موفقیتم را مدیون شما هستم. برای تمام همکارانم نیز آن را تعریف کرده‌ام.»

با تعجب به او نگاه کردم و گفتم: «چه درسی؟» با لبخندی بر لبانش ادامه داد که «به خاطر دارید در واحد عملی درس دامپروری، دانشجویان را برای بازدید به کشتارگاه می‌بردید؟» با سر سئوالش را تایید کردم و گفتم: «خوب در کشتارگاه چه اتفاقی برایت افتاد که هنوز آن را به یاد داری؟» خندهٔ بلندی کرد و ادامه داد: «در روز بازدید از کشتارگاه از ما خواستید به سالن لش‌گیری روده برویم. وقتی وارد آنجا شدیم، بوی تعفن زیادی می‌آمد به حدی که برای بسیاری از دانشجویان غیرقابل تحمل بود. آنقدر حالم دگرگون شد که فوراً از آنجا بیرون آمدم. شما که متوجه شدید من سالن را ترک کردم آستینم را گرفتید و گفتید اگر به سالن برنگردم، نمرهٔ عملیاتم را صفر خواهید داد. در آن لحظه حاضر بودم هر کاری انجام بدهم ولی دوباره به آن قسمت برنگردم. اما جدّیت شما باعث شد چند دقیقه‌ای در آن جا بمانم و به صحبت‌هایتان گوش دهم. زمان خروج از سالن یکی از کارگرانی که نظاره‌گر برخورد شما با من بود، دست روی شانهٔ من گذاشت و با صدایی آرام در گوشم گفت: «داداش، من هم دیپلمه هستم که این جا کار می‌کنم.» هیچ حرفی نداشتم که به او بزنم. سرم را به زیر انداختم و سالن را ترک کردم. در هنگام بازگشت وقتی سوار اتوبوس شدیم، در تمام مسیر برایمان توضیح دادید تا زمانی که سختی کار را در محیط کار نتوانیم تحمل کنیم، چگونه می‌توانیم انتظار موفقیت داشته باشیم؟ حرف‌های آن روز شما خیلی به دلم نشست، آن طوری که هر وقت تصمیم می‌گیرم کاری را شروع کنم، خودم را برای سختی‌های آن آماده می‌کنم. به همین دلیل احساس می‌کنم، موفقیتم را مدیون شما هستم.»

صحبت‌های اردلان که تمام شد، نگاهم بر روی صورتش چند لحظه‌ای ثابت ماند. بعد لبخند زدم و با افتخار گفتم: «آقای مهندس، پاداش سی سال خدمتم را امروز گرفتم.» و بعد با آرزوی موفقیت بیشتر برای او کارخانه را ترک کردیم. در راه برگشت در افکارم غرق بودم که با صدای یکی از همراهان به خود آمدم. دلیل سکوتم را پرسید. با خنده گفتم که به یاد یکی از دانشجویانم افتادم، اگر ماجرای او را برایتان تعریف کنم، متوجه می‌شوید که چرا به فکر فرو رفته‌ام.

سال‌ها پیش وقتی گروهی از دانشجویان را برای بازدید به کارخانهٔ سالامبور برده بودم، هنگام ترک کارخانه، اجازهٔ خروج به مینی‌بوس حامل ما داده نشد. وقتی علت را جویا شدم، مدیر حراست کارخانه گفت: «متاسفانه بعد از بازدید دانشجویان از قسمت آزمایشگاه نمونهٔ جیر تهیه شده در کارخانه ناپدید شده است به همین علت دانشجویان باید بازرسی بدنی شوند.» این تهمت برایم غیر قابل باور بود. به ناچار از دانشجویان خواستم از ماشین پیاده شوند تا مورد بازرسی بدنی قرار گیرند. پس از بازرسی بدنی نمونهٔ جیر پیدا نشد. رئیس حراست به نگهبان کارخانه دستور بازرسی داخل ماشین حامل دانشجویان را داد. متاسفانه نمونهٔ جیر در زیر یکی از صندل‌های مینی‌بوس پیدا شد. از خجالت نمی‌دانستم چه بگویم. با شرمندگی کارخانه را ترک کردیم، ولی برایم معما بود که یک تکه جیر چه ارزشی داشته که یک دانشجو حاضر به انجام این کار شده بود.

با پی‌گیری‌های معاون آموزشی دانشگاه، دانشجوی خاطی پیدا شد. باورم نمی‌شد که او این عمل زشت را انجام داده باشد. او ظاهری آراسته داشت و از یک خانوادهٔ مرفّه بود. اول فکر کردم این کار را برای شیطنت انجام داده، ولی بعد متوجه شدم به خاطر اعتراض به برنامهٔ بازدیدها مرتکب این عمل شده است. از بوی محیط خوشش نیامده و این مکان را مناسب شخصیت خود ندانسته بود. به هر حال مجبور شد، این درس را حذف کند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

لَش گیری: استفاده از رودهٔ کوچک گوسفند، بز و نیز رودهٔ کوچک گاو برای پوشش‌های طبیعی و قابل مصرف فرآورده‌های گوشتی مانند سوسیس و کالباس از مدت‌ها پیش در بسیاری از کشورهای جهان مرسوم بوده است. از رودهٔ کوچک گوسفند برای تولید نخ بخیهٔ قابل جذب نیز استفاده می‌شود. روده از سه لایه تشکیل شده است. دو لایهٔ خارجی و داخلی جدا می‌گردد و لایه‌ی میانی که قسمت باارزش روده است باقی می‌ماند. این لایه از فیبرهای کلاژن تشکیل شده و یک پلی‌پپتید است. لایهٔ میانی تحت تأثیر آنزیم‌های مختلف هضم و جذب می‌شود. روده پس از استخراج از بدن دام در کشتارگاه به منظور طی مراحل بعدی به کارگاه «لش‌گیری» منتقل می‌شود. در این قسمت ابتدا روده از روده‌بند و سایر بافت‌ها از جمله چربی جدا می‌شود و محتویات آن خارج می‌گردد. روده پاک‌کنی توسط دستگاه یا شخص انجام می‌گیرد. در ایران با استفاده از چوب خیزران و با عبور دادن آن در روده این کار را انجام می‌دهند. (مؤلّف مقاله)

جیر و چرم: در کشتارگاه پس از ذبح گاو، به منظور تهیه چرم، پوست آن را جدا می‌کنند و قبل از انتقال به کارخانهٔ سالامبور یا دباغی، برای نگهداری و جلوگیری از فساد، آن را «نمک سود» می‌کنند. این پوست تحت تأثیر فرایندهای فیزیکی و شیمیایی تبدیل به چرم می‌گردد. در کارخانه سالامبور اگر فرایند بر روی سطح گوشتی پوست انجام گیرد، آن را جیر یا چرم مخملی می‌نامند ولی اگر این فرایند در روی سطح مویی پوست انجام گیرد آن را چرم می‌نامند. (مؤلّف مقاله)

چگونه در بیماری زوال عقل از «خود» مراقبت کنیم

مویرین آیریش (دانشیار روان‌شناسی در دانشگاه سیدنی، استرالیا)
برگردان: افشین احسانی

بسیاری از مردم حافظه را زیربنای حسی پایدار از خود می‌دانند. حافظه مربوط به زندگی‌نامه شخصی ما نقش مهمی در بافتن تار و پود داستان زندگی‌مان دارد زیرا گذشته و حال را به هم پیوند می‌دهد و درک‌مان از آینده را ممکن می‌سازد، آن هم به طوری که کل داستان، معنادار و همگون به نظر آید. به این ترتیب، وقتی فرشینه حافظه مندرس می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ در سراسر دنیا، اختلال شدید حافظه واقعیت زندگی میلیون‌ها انسان است؛ کسانی که به علت بیماری آلزایمر یا انواع دیگری از بیماری‌های عصب‌زُدا دچار زوال عقل (dementia) می‌شوند. آلزایمر، با پیشرفت موذیانه، ابتدا به ذخیره تجارب تازه آسیب می‌رساند و در قالب ایست‌های لحظه‌ای حافظه، مثل فراموش‌کردن صحبت‌های تازه یا قرارهای گذاشته شده، جلوه می‌کند، حالاتی که ظاهراً چندان مهم به شمار نمی‌روند. اما به مرور زمان، این تغییرات تشدید می‌شود و فرد، تجربیات و اتفاقات مهم اخیر را نیز فراموش می‌کند. با گسترش بیماری، خاطرات قدیمی‌تر هم آسیب می‌بینند و به تدریج به یادآوری ناهمگون و ناقص وقایعی مثل تاریخ ازدواج یا تولد فرزندان که در تصویر فرد از خود نقش دارند، منتهی می‌شود.

این دیدگاه رایج که ما بدون حافظه دیگر خودمان نیستیم، حتی در محیط‌های نگهداری این‌گونه بیماران، کاربرد کلماتی تحقیرآمیز، مثل «فقدان»، «تشتّت» و «ناجور» را موجه می‌کند. این پنداره فزاینده نیز مطرح است که به موازات حملات پیش‌رونده آسیب‌شناختی در مغز، مرگ قطعی شخصیت هم رخ می‌دهد، چیزی که می‌توان آن را «مرگ زندگی‌نما» نامید.

نگرش به زوال عقل به عنوان فرسایش «خود» می‌تواند کارکردیَ حفاظتیَ داشته باشد، به این صورت که به مراقبان بیمار کمک می‌کند با کاربرد عباراتی مثل فقدان و محرومیت که معمولاً در رابطه با انتظار حصول غم و اندوه مطرح می‌شود، از مواجهه با واقعیت‌های بارز بیماری دوری کنند. اما پژوهش‌های جدید در آزمایشگاه من، این تصور را که با بیماری آلزایمر شخصیت به کلی معدوم می‌شود، به چالش می‌کشد. درست است که افراد مبتلا به این بیماری تغییرات عمده‌ایَ را در درک و تصور از خود، روابط اجتماعی، ظرفیت و توانایی شخصی و حتی جنبه‌های جسمانی تجربه می‌کنند اما جوهره شخصیت آنان پایدار می‌ماند. پذیرش این واقعیت تأثیری بنیادی در نگرش به فرایند حفاظت و نگهداری دارد. ما باید تجارب افراد مبتلا به زوال حافظه را در نظر بگیریم، حتی اگر این قضیه برخلاف ادراکات و انتظارات مان درباره شخصیت آنان باشد.

هر چند آلزایمر مرضی ویران‌گر است اما تمام خاطرات گذشته را از میان نمی‌برد. در این بیماری، بخش اعظم آگاهی‌های عمومی شخص و توان بازخوانی خاطرات دوردست محفوظ می‌ماند و حتی در مراحل پیشرفته آن، ذخیره بزرگی از تجارب زندگی، اعم از وقایع متعدد و داستان‌های متنوع باقی می‌ماند. در مراحل متوسط تا حاد زوال عقل، فعالیت‌های هنری، مثل رقص و موسیقی درمانی، روش‌های غیرلفظی مهمی برای برقرارکردن ارتباط انسانی و فراهم آوردن تعامل اجتماعی هستند، حتی هنگامی که ظاهراً بسیاری از توانایی‌های اساسی فرد از بین رفته باشد. برای مثال، مادر بزرگ من، حتی در مرحله پیشرفته آلزایمر، بسیاری از ترجیحات و خلقیات قبلی خود و نیز علاقه به موزیک ویدئوها و عقاید مذهبی و حتی بذله‌گویی‌های گزنده‌اش را حفظ کرده بود.

به موازات پیشرفت زوال عقل و افزایش عطف توجه خودآگاهی بیمار به سمت گذشته، او به نحو فزاینده از محیط‌های مأنوس فاصله می‌گیرد و به تدریج حس آشنایی و آگاهی خود از آنها را از دست می‌دهد. این وضعیت، عامل رفتارهایی است که معمولاً «چالش‌برانگیز» تلقی می‌شوند، رفتارهایی مثل اضطراب، سرگردانی، تمایل به ترک محیط نگهداری و رفتن «به خانه»، تلاش برای رفتن به «سرکار»، و جست‌وجو برای یافتن همسر یا والدین درگذشته. اعضای خانواده اغلب درگیر این حرکت واپس‌گرایانه عزیز خود در زمان می‌شوند و با این حس مواجه می‌شوند که دیگر به زبان پدر یا مادرشان نمی‌آیند و می‌بینند که آن پویایی خانوادگی که اساس حس تشخص خودشان بوده است، به نحو برگشت‌ناپذیری دگرگون شده است.

واکنش بی‌تأمل بستگان اغلب این است که عضو مبتلا را «به حالت عادی» برگردانند و او را با شرایط زمان حال سازگار سازند. یک مثال معمولی این است که وقتی فرد مبتلا در جست‌وجوی همسر ازدست‌رفته و خانه مأنوسش بر می‌آید، صرفاً به او می‌گویند که همسرش درگذشته و خانه هم فروخته شده است. این حرف‌ها کاملاً درست است اما تلاش‌هایی از این دست به جای این که اوضاع را بهبود بخشد، چنان آسیب احساسی شدیدی به بیمار وارد می‌کند که آثارش تا مدت‌ها بعد از خود خبر باقی می‌ماند. اطلاع کسی از این که همسرش وفات کرده، همان قدر که در گذشته دردناک بوده، در این شرایط هم رنج‌آور است و بیمار را مضطرب و پریشان می‌کند و اغلب او را بدون این که بتواند علتش را بر زبان بیاورد، به تکاپو و جست‌وجو وامی‌دارد.

دنباله مطلب در صفحه ۴۸

Danford Services Inc.

Full Bookkeeping & Tax filing

- خدمات دفترداری، حسابداری و امور مالیاتی
- تهیه و تنظیم کلیه گزارش های مالی و مورد نیاز مدیریت
- ثبت انواع شرکت ها در سراسر آمریکا
- مشاوره و ارایه روش های اصلاحی درکلیه امور مالیاتی و ثبت شرکت ها
- صدور چک های دستمزد و حقوق کارکنان با بهره برداری از روش های پیشرفته و معتبر برای اشخاص و شرکت ها

امور حسابداری و مالیاتی خود را با اطمینان خاطر به ما بسپارید و توانایی های خود را در توسعه دیگر امورتان متمرکز نمایید!

✦Full Bookkeeping, Sales Tax Report & Processing ✦Monthly, Quarterly & Yearly Financial Statements & Tax Filing ✦Payroll set up (one time charge) ✦Payroll Processing ✦W2 or 1099 forms issuance ✦ Business Registration ✦ Register Agent (This will cover company registration nationwide & covers total States & Federal charges.)

CTEC®
CRTP: A308025

مشاوره اولیه رایگان

Cell: (650) 720-0182 — Reza Farshchi, MS

reza@danfordservices.com ★ rezad@danfordservices.com

21060 W. Homestead Rd., Cupertino, CA 95014

اگر دختر گل فروش بمیرد

فرشته

«گل فروشی که می خندد و گل تعارف می کند، چنگی به دل نمی زند» استاد دستی به صورتش کشید و به صورتم نگاه کرد. ناراحت بودم از اینکه اجازه نداد داستانم را تمام کنم. با دلخوری به چشمانش زل زدم. ادامه داد: «داستان باید عدم تعادل داشته باشد داستانت را با واقعه ای شروع کن. برای جذاب شدن داستان و جذب مخاطب می توانی بلایی سر او بیاوری. اگر می خواهی داستانی پر کشش داشته باشی. اگر می خواهی نظر دیگران را جلب کنی، گره و بحران است که داستان را پیش می برد.» به چشمانم خیره شد و پرسید: «متوجهی جانم، یک اتفاق تکان دهنده...» یکی از هم کلاسی ها گفت: «مثلا قتل.» استاد سری به تایید تکان داد و با دست به او اشاره کرد«بعد دنبال قاتل بگرد یا دنبال انگیزه قتل یا واکاوی کن که چرا دختر مجبور است در این سرما گل بفروشد.» از شنیدن این حرف دلم گرفت. با ناراحتی پرسیدم: «چرا زندگی دختر را بهتر نکنم. چرا داستان با آرامی و محبت پیش نرود؟.»

استاد با تمسخر گفت: «منظورت اینست که مثلا عشق را وارد داستان کنی؟ جوانی از طبقه مرفه عاشق دختر کی گل فروش می شود.» مکثی کرد و ادامه داد: «عشق قصه هم تا به فراق یا مرگ منتهی نشود جاودانی نمی شود. ادبیات پر است از عشق هایی که به مرگ و ناکامی منتهی شده. فقط اینگونه است که اثر جاودانه می شود.»

گفتم: «من قتل را دوست ندارم. از مرگ در داستان بیزارم.» انگارکمی بلندتر از معمول صحبت کردم چون منوچهر مسن ترین عضو کلاس چرتش پاره شد و به نشانه اعتراض گفت: «نترس. گر بمیرد دختری گل بروید جای آن.» بنفشه با عصبانیت دفترش را بلند کرد و گفت: «خجالت بکشید.» نگاه متعجب و دهان باز بقیه را که دید، دفترش را پایین آورد. فوری گفتم: «جذابیتی که با مرگ زاده شود بی ارزش است.» استاد گفت: «کسی نگفت به قتل برسان. تو باید حس بر انگیزی.» منوچهر ادامه داد: «هیچ چیز به اندازه مرگ نمی تواند حس بر انگیزاند. نمی بینی مردم چقدر برای مردگان اهمیت قایل اند. تقویم ها پر است از بزرگداشت مردگان. مرگ مقدس است. بهانه ای است برای تخلیه روحیاتمان، وقتی برای دور هم جمع شدن. تنها وقتی که فرصت می کنیم و خوبی های دیگران را به یاد میاوریم.» بعد همان طور که بازویش روی میز و دستش زیر چانه بود خندید: «یادآوری خوبی هایی که شاید هیچگاه در وجود مرحوم وجود نداشته.» بنفشه به تندی گفت: «این نظر شما مردان است. مرگ با ذات مرد پیوند خورده اصلا مرد و مردن بر یک وزن و ریشه اند. همیشه امثال شما مردان باعث و بانی همه جنگ ها هستند.» منوچهر با خنده ای تمسخر آمیز گفت: «مردن هم شانس می خواهد، مرگی که برای خبرنگاران و سیاستمداران بهره ای نداشته باشد به چشم نمی آید و به مفت نمی ارزد.» بنفشه زیر لب نجواکرد: «کاش همیشه می خوابیدی.» در همین وقت در کلاس را زدند و خدمتگزار پایان کلاس را به استاد گوشزد کرد. او همیشه میداند کی پایان کلاس را اعلام کند. مرد زیرکی است گویی کار دیگری ندارد جز گوش کردن به حرف های ما و اعلام پایان کلاس.

موقع خروج از کلاس به استاد گفتم: «به نظر شما قتل دختری که گل و شادی را با هم ارمغان می دهد موضوع جذابی است؟» جواب داد: «نوشته تو مثل یک خبرنامه است. یک خاطره بدون هیچ کششی. بدون هیچ گره ای. در دنیای داستان هم مثل دنیای واقعی آنچه امور را به پیش می راند مصلحت اندیشی است نه صرف داشتن راهکار و ذکاوت. اگر می خواهی داستانی زیبا بنویسی، اگر می خواهی مخاطب جذب کنی، باید فکرشان را درگیر و روحشان را اسیر کنی. باید بتوانی جریان سازی کنی. اگر دختر گل فروش بمیرد داستان تو حرفی برای گفتن دارد، شاید هم گل کند.»

با او خداحافظی کردم و با این فکر که به چه دلیل و چطور دختر را بکشم سوار ماشین شدم. این که هر شب وسوسه شوی و کیلومترها رانندگی کنی تا همه گل های دختری که از سرما می لرزد را بخری تا زودتر به خانه برگردد، جذاب نیست. انعکاس برق شادی چشمانش مهم نیست، نشان دادن چند ساعت زندگی او، التماس ها، ترس ها و حتی توهین های گاه و بیگاه رانندگان هیچ کدام کشش ندارند. این چیزها نه کسی را به فکر میاندازند و نه گیرا هستند.

به خودم که می آیم، هوا تاریک شده. نمی دانم چه مدتی فکرم درگیر این مسئله بوده است. به اطراف نگاه می کنم و تازه متوجه سوز هوا می شوم که از لای درز ماشین به داخل می خزد. چرا باید بلایی سر دختر خندان گل فروش بیاید؟ دختری تنها که بودنش، سر چهار راه، کافی است تا تمام وجود آدم یخ بزند. گرچه آن طرف چهار راه، چند پسر بچه هم ایستاده اند و گل می فروشند. ترس اتفاقی که ممکن است هر شب برای آنها بیفتد تنم را می لرزاند.

کلید را می چرخانم. ماشین روشن می شود و حرکت می کنم. امشب باید تنها دختر گل فروش سر چهار راه ورودی شهر را بکشم تا داستانم جذاب شود. از این فکر چندشم می شود، به آیینه نگاه می کنم. در آیینه ماشین دختری می بینم که صورتش از سرما گل انداخته، سرش را با روسری پشمی پوشانده است. اولین باری که او را دیدم پشت چراغ قرمز بود. تیغ در دستش فرو رفته، از انگشتش خون می چکید. دستمالی به طرفش تعارف کردم. گرفت و خندید. گل قرمزی به من داد، پول آن را قبول نکرد، گفت به جای دستمال. بعد از آن شب، گاه و بیگاه از آن مسیر عبور کرده ام و گل خریده ام. گرچه هر شب بیش از شب قبل صورتش را در روسری پشمی می پوشاند و من دیگر چهره اش را ندیدم، اما برق چشمانش را هنوز نتوانسته پنهان کند. آه بلندی می کشم. بخار روی شیشه جلو می نشیند. در دنیایی که نوشته ها باید بوی خون و جنون بدهند تا مخاطب جذب کند، دیگر نمی نویسم. مرا باش، می خواستم شهر را پر از دختران شادی کنم که بدون ترس، در روز، و تنها سر چهار راه ورودی شهر و سر همه چهار راه ها و خیابان ها گل هدیه می دهند. افسوس داستانم در همان بندهای اول توقیف شد.

نویسندگی بزرگترین آرزوی من، تنها دلیل زندگی است. یا باید او را بکشم و پا در این راه بگذارم یا برگردم سراغ کار روزمره و روز مرگی خودم. به اطراف نگاه می کنم. تنها اختیار گاز و فرمان را دارم. خود ماشین مسیر را انتخاب کرده، بیرون شهر. هر چه نزدیک تر می شوم دل آشوبم بیشتر می شود. کشتن یک کودک کار من نیست، کار یک یعقل مست است یا بیمار روانی. به خودم نهیب می زنم «تو اگر نویسنده باشی می دانی در این تاریکی قاتل هر کسی می تواند باشد. بنویس هیچکس قاتل را ندید. اگر کسی حواسش به او بود که مجبور نبود هر شب در این جای پرت و در سرما گل بفروشد.» باز صدایی در سرم پیچید «او را بکش. اگر می خواهی مطالبت جذاب و پر کشش باشند».

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

«همایش دوستان»

هموطنان عزیز،

گروهی از همراهان شما به نام «همایش دوستان» چهارشنبه هر هفته (به غیر از اولین چهارشنبه ماه) از ساعت ۷ الی ۱۰ شب در محل Scientology Building در شهر مانتین ویو گرد هم می آیند.

«همایش دوستان» کانونی است برای ایجاد دوستی و همیاری بین هموطنان ایرانی مقیم شمال کالیفرنیا.

این کانون غیر انتفاعی کاملا «غیر سیاسی» و «غیر مذهبی» می باشد و به هیچ گروهی وابستگی ندارد.

برای گرفتن اطلاعات بیشتر لطفا با شماره تلفن ۸۶۲۴-۲۲۱ (۴۰۸) تماس حاصل فرمایید.

همایش دوستان «صمیمیت»

1080 Linda Vista Ave., Mountain View, CA

دیشب قبل از اینکه خوابم ببرد مدام در فکر روز بعد بودم. با خودم فکر می کردم که فردا نیز مانند روزهای دیگر سرم خیلی شلوغ خواهد شد. در فکرم تمام کارهایی را که باید انجام بدهم، یکی بعد از دیگری مرور کردم، تا بالاخره وسط شب خوابم برد.

صبح زود با هیجان بیش از حد چشمانم را باز می کنم. از پنجره به بیرون نگاهی می‌اندازم. چه هوای بارانی و تاریکی. از زمستان خیلی‌بدم میاید. برای من باران مانند اشکی غمگین می‌ماند. عاشق آفتاب هستم. باید زود حاضر شوم و تا قبل از این که روز به نیمه شب برسد تمام کارهایم را انجام بدهم. کلی کار و مسئولیت های متعدد جلوی راهم قرار گرفته است که باید به اتمام رسانده و کامل کنم، البته اگر وقت به اندازه کافی باقی بماند. همیشه وقت کم می آورم.

همانطور که مشغول حاضر شدن هستم و فکرم نیز پر از مسائل مختلف، یکدفعه احساس خستگی شدیدی بهم دست میدهد. چشمانم را می بندم. حس می کنم قلبم تندتر از معمول می زند و سنگین شده و کمی دلگیر. با خودم فکر می کنم: «چرا اینقدر کارهای تمام نشدنی! تا به چه اندازه بار سنگین مسئولیت ها!»

چشمانم را باز می کنم. نظرم به آینه می‌افتد. به صورتم خیره می شوم. دقیق تر نگاه می کنم. احساس می کنم که چشمانم دارند با من حرف میزنند! دارند به من یادآوری می کنند که من بعنوان یک انسان، مهمترین و حساس ترین نقش را در زندگی روزمره ام بازی می کنم و این فقط من هستم که با رفتاری که انتخاب می کنم روزم را مشخص خواهم کرد، خوب یا بد. «امروز» می توانم شکایت و ناله کنم که از زمستان بدم میاید و اینکه چرا هوا سرد و بارانی است و یا می توانم شکرگزار باشم که با آمدن باران رودخانه ها پر آب خواهند شد. درخت ها ، گل ها و چمن ها تغذیه خواهند کرد و رشدشان بهتر خواهد شد و طراوت و تمیزی، هوا را نیز در برخواهد گرفت.

«امروز» می توانم احساس ناراحتی کنم که چرا به اندازه کافی پول در اختیارم نیست تا بتوانم هرکاری دلم می خواهد انجام دهم و یا برعکس می توانم به خاطر وضع نه چندان خوب مالی، یاد بگیرم تا عاقلانه خرید کنم، از هدر دادن جلوگیری نمایم، و در نهایت راضی و خوشحال باشم برای‌هر چه که دارم.

«امروز» می توانم از وضع جسمانی ام شکایت کنم، برای خودم احساس تاسف کنم و یا می توانم خوشحال و شکرگزار باشم از اینکه زنده هستم و هنوز نفس می‌کشم.

«امروز» می توانم به راحتی اجازه بدهم تا مسئولیت های روزمره زندگیم، انرژی روحی و جسمی را از من بگیرند و افکارم را به راه های منفی بکشند و یا اینکه می توانم با روحیه ای مثبت این مسئولیت ها را یکی بعد از دیگری انجام داده و واقعا از ته قلبم به این حرف معتقد باشم که در انتهای تونل تاریک، مطمئناً روشنایی را خواهم یافت.

«امروز» منتظر من است. چرا که فقط من این توانایی را دارم تا مانند یک مجسمه ساز به او شکل و ترکیب بدهم. می توانم «امروز» را، هر چقدر سخت و مشکل، با روحیه ای مثبت به اتمام برسانم، و یا بر عکس می توانم به راحتی خودم را عذاب روحی داده که نتیجتاً جسماً نیز مریض خواهم شد و یک روز جهنمی را برای خودم و اطرافیانم انتخاب خواهم کرد. ارزش کدام بیشتر است!

✦✦✦✦

یک بسته نان بطور تصادفی از یک کامیون متعلق به نان فروشی بیرون می افتد. همانطوری که در حال بالا و پایین پریدن بود تا در یک گوشه ای از خیابان متوقف شود، یک تکه کوچکی از آن کنده شده و در کنار بسته نان بر روی زمین می افتد. درعرض چند ثانیه سه گنجشک از بالای شاخه های درختان بطرف خرده نان پرواز کرده و برسر تصاحب آن شروع به دعوا و کتک کاری می کنند. بالاخره یکی از پرندگان موفق می شود تا خرده نان را به نوک دهان خود گرفته و به طرف آسمان پرواز کند. دو گنجشک دیگر نیز به دنبال او به پرواز در میایند. بعد از مدتی کشمکش و دعوا یکی ازگنجشکان تکه نان را بلعیده و همگی دوباره برمی گردند بر سر جای خودشان، بر روی شاخه های درختان اطراف، به انتظار خرده نان بعدی. جالب اینجا بود که هیچکدام از گنجشکان توجهی به بسته اصلی نان نکرده و بنظر می رسید که فقط آن خرده نان بود که ارزش دعوا و کتک کاری را داشت. دنباله مطلب در صفحه ۵۸

دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

- اخذ تابعیت آمریکا و تمدید گرین کارت
- دریافت گرین کارت از طریق ازدواج و خانواده
- تهیه و تنظیم وصیت نامه
- دریافت پاسپورت سفید و پاسپورت آمریکایی
- تهیه و تنظیم دعوت نامه
- سوشیال سکیوریتی
- مدیکر و مدیکال
- دریافت حقوق پرستار و از کار افتادگی
- دریافت حقوق و مزایای دولتی
- حقوق بازنشستگی در آمریکا
- گرفتن *Employer Identification Number*
- ثبت *Fictitious Business Name*
- تشکیل شرکت ها *(Incorporation, LLC, DBA)*
- گرفتن وقت از سفارت ایران، رزرو بلیط و هتل
- طلاق در آمریکا
- تعویض نام

دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Office of Internationl Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ✦ Toll Free: (888) 350-9060 ✦ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

تهران قدیم

جعفر شهری

آب انبار سیداسماعیل، یا آب انبار میرزا موسی

آب انبار سیداسماعیل از بزرگترین آب انبارهای تهران بود که به مناسبت اهمیت بنا، ذکر آن خاص می شود. این بنا که اکنون نیز برپا و به جز پاشیر و پله آن بقیه برقرار و در معرض تماشای عموم می باشد، زیر بنائی معادل هزار و پانصد ذرع مربع دارد که هزار و دویست ذرع سطح آب گیر آن و بقیه دیوار و اطراف و پاشیر و متفرعات او می باشد. انبار یعنی آبگیر آن در شش ردیف

آب انبار سید اسماعیل

ستون آجری پنج آجر شمال و جنوبی و هشت ردیف ستون شرقی و غربی بنا شده که مجموعا چهل و هشت ستون در آن بکار رفته و فاصله میان هر دو ستون چهار ذرع می باشد که چون پایه ها را بر فاصله بیفزائیم سی ذرع در چهل ذرع مساحت کل بدست می آید که همان هزار و دویست را بدست می دهد، در ارتفاع هشت ذرع که پس از وضع ضخامت پایه ها حدود نه هزار و سیصد و دوازده ذرع مکعب آبگیر آن می باشد.

اهمیت این بنا صرفنظر از پانزده هزار متر مکعب خاک برداری در عمق ده ذرعی زمین یا فقدان وسائل آنروز، در اسلوب بنا و ظرافت ساختمان و اصول معماری آن می باشد که آب گیری با این عظمت ساروج و مثل آن در روکش آن بکار نرفته، آجرهای آن نمایان و فقط به صورت دیوار، بندکشی شده است.

در آن زمان که آب داشت و مورد استفاده قرار می گرفت آبش در تابستان در آن حد خنک و گوارا بود که احتیاج به یخ پیدا نمینمود و می گفتند از آن جهت است که در کف آن به ضخامت یک چارک سرب مذاب ریخته، پشت دیوارهای آن را سرب اندود ساخته اند که اگر این گفته درست باشد، شاید منع نفوذ آب از آن هم یکی، همان پوشش خارجی و سطحی آن بوسیله سرب ها«که مسلما درز و منفذی هم از پیوند آنها برجا نگذاشته اند» باشد، اگرچه قاعده (آب چینی) این نوع ابنیه نیز در جلوگیری از فرار آب بی تاثیر نمی باشد.

پاشیر آن که سه شیر بزرگ در ان کار گذاشته شده بود چهل و سه پله داشت که بعد از هر چند پله پاگردی برای رفع خستگی در آن تعبیه شده بود و خود پاشیر فضائی حدود دوازده متر مربع جهت ایستادن در نوبت و چاله هایی در زیر شیر به ابعاد یک ذرع مکعب که کوزه و سطل و مَشک، هرچند بزرگ محل داشته باشد و در تابستان ها جائی که از فرط خنکی و لطف هوا که تداعی توچال و پس قلعه می نمود.

سقف آن دارای بادگیرهای متعدد بود که هوا را خروج و دخول داده تعدیل می نمود و در بام آن کاروانسرا و بارانداز و بر جبهه پاشیر آن که مشرف به کوچه سیداسماعیل بود دکاکینی که وقف آب انبار گشته عواید آن مخصوص لجن کشی و تعمیر و مصارف آن گردیده بود. از معماری و اصول ساختمان آن همین بس که تا امروز که بیش از صد و سی سال از تاریخ بنای آن می گذرد حتی اندک تعمیری بهم نرسانیده، با آنکه قسمت شرقی آن در خیابان کشی های زمان رضا شاه کف پیاده رو و زیر نهر آب آن واقع شده، روزانه هزاران اتومبیل از روی آن می گذرد. و آب نهر آن قطع نشده، لامحاله رطوبت از خود نفوذ می دهد اندک نقصانی در آن بوجود نیامده در کمال صحت و درستی برجا مانده و از اهمیت معماری آن در عدم قبول و نفوذ رطوبت نیز آن که امروزه به صورت موزه درآمده اجاره دار آنجا آنرا قهوه خانه و تماشاخانه و رستوران نموده، تمامی آن را رنگ لعابی که با آن گچ و دیوار و جاهای خشک رنگ می کنند زده و لکه ای نم از آن به ظهور نرسیده، خشک و تمیز و یک دست خودنمائی می کند.

همچنین تا اهمیت آن را روشن تر بیان کنیم و نشان دهیم که این آب انبار برای تهرانیان تا چه حد حائز توجه بوده است باید بگوئیم یکی از کارهای مهمی که سیدضیاءالدین رئیس الوزرای کودتای ۱۲۹۹ دست به آن زد تا جلب مردم پایتخت کند لجن کشی آن بود، از آن جهت که کسی در صد ساله اخیر، چه دولتی و چه ملتی تا آنجا که پیران و سالخوردگان نشان می دادند، بخاطر خرج و معطلی اش جرأت آن نکرده بود.

آب این آب انبار را طول مدت چند ماهه پائیز و زمستان که قنات های شاه و حاج علیرضا که در این فصول مصرف آنها تقلیل می گرفت تأمین می نمود و تابستان ها اهالی حدود سید اسماعیل و کوچه های حمام گلشن و قسمت اعظم جنوب شهر و سکنه اطراف و میدان های مال فروش ها و کاه فروش ها و امین السلطان و مردم بازار دروازه و بازار حضرتی و بازار پالان دوزها و خیابان اسماعیل بزاز و کوچه های پشت بدنه و سر قبر آقا و اطراف آن را مشروب می نمود، که وسیله سطل و کوزه و خیک و مشک بدکان ها و خانه ها و پزندگی ها و اهل حاجت می رسید.

دیگر ماهی های سیاه بزرگ جثه، به اندازه های ماهی سفید و ماهی آزاد که در آن زیاد دیده می شدند و همچنین اجساد سگ و گربه های باد کرده که از مجرای آب در آن افتاده و اجسام کودکان و اطفال و نوجوانان روی آب ایستاده که گاهی در آن به ظهور می رسید. اطفال حرامزاده ای را که پس از به دنیا آوردن از مجاری بام در آن می انداختند و کودکانی که بازی کنان خود در آن افتاده یا بچه لخت کن ها و بچه دزدها که زینت آلات مانند (وان یکاد) طلا و (چهل بسم الله) و گوشواره النگوی ارزشمندی در اطفال دیده بودند آنها را بدانجا کشیده پس از لخت کردن و گاهی تجاوز از مجرای بام در آن می افکندند و پس از آئینه انداختن معلوم می شدند.

بچه دزدها و قاتلینی، نقطه مقابل آب انبار ساز که یکی آب انبار ساخته با آب آن راحت رسانی و حیات بخشی می کرد و یکی کثافات و جنایات خود را در آن پنهان کرده ممات بخشی و جان ستانی می نمود، مانند شیردزدهای آب انبارها که یکی آب انبار ساخته، یکی شیر آن را می دزدید!

اواخر پاشیرهای آب انبارهای عمومی را به گونه ابتکاری می ساختند، به این صورت که در هر چند پله برای آن پاشیری تعبیه کرده بوسیله لوله ای شیر آن را به آب انبار راه می دادند که اگر آب انبار پُر است مردم همه پله را طی نکرده زحمت تا پائین رفتن نداشته باشند و به این ترتیب شیر و پاگرد و در آخر که به خود پاشیر برسند، با فائده دیگر که اندازه آبِ آب انبار را نیز معلوم می نمود.

تا نظر شما چه باشد!

نامه ها و شعرهای رسیده به دفتر ماهنامه پژواک

در ماتم عزیزانی که در سانحه هوایی اخیر جان باختند و همدرد با آنان که در سوگ عزیزان از دست رفته نشسته اند.

گل عشقم را چیدی دانه به دانه!

وقتی در غمی پایان ناپذیر هستی چه باید کرد؟
وقتی قلبت آنقدر در زجر هست که توان نفس کشیدن نداری چه باید کرد؟
وقتی دلبند و جگر گوشه ات با رفتنش آتش به جانت می زند چه باید کرد؟
وقتی آنقدر اشک ریختی ولی دیگر اشکی برایت باقی نمانده چه باید کرد؟
وقتی روی زیبای جگرگوشه ات لحظه ای تو را ترک نمی کند چه باید کرد؟
وقتی صدای زیبای او در گوشت هست ولی دیگر صدایش را نخواهی شنید چه باید کرد؟
وقتی به هر چیزی نگاه می کنی و فقط او را می بینی ولی می دانی که خودش را دگر نخواهی دید چه باید کرد؟
وقتی دست های لطیف و مهربان او را دیگر لمس نخواهی کرد چه باید کرد؟
وقتی لبخند و روی زیبای او را دیگر نخواهی دید چه باید کرد؟
وقتی رویاهایت هم مجال دیدن کافی او را به تو نمی دهند چه باید کرد؟
وقتی شیرینی زندگی و امیدت را سرنوشت و تقدیر با کمال بی رحمی از تو می گیرد چه باید کرد؟
وقتی جان، قلب و روحت همانند گل جلوی چشم هایت پر پر می شود چه باید کرد؟
وقتی همیشه در پی او خواهی بود و دیگر او را نخواهی دید چه باید کرد؟
زیبای من، دلبند من چرا دلم را آتش زدی و با این غم بزرگ چه باید کرد؟
زیبای من، با رفتنت گل عشقم را چیدی دانه به دانه!

گلی قریشی

سلول انفرادی، از تاریکی و انزوا تا باغ‌های روشن تخیّل

قسمت آخر - شیوا نظرآهاری

حبس انفرادی در سال‌های اخیر از سوی نهادهای مختلفی به عنوان شکنجه شناخته شده است. در آمریکا نگه‌داری زندانیان در سلول انفرادی برای طولانی مدت به شکل‌گیری کمپین‌های زیادی علیه این شیوه غیرانسانی منجر شده است و تحقیقات مختلفی نیز بر روی کسانی که حبس انفرادی را تجربه کرده‌اند، انجام گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهند که اضطراب، وحشت، عصبانیت، پارانویا، توهم و در برخی از موارد خودکشی از جمله عوارض محتمل حبس انفرادی است. در گزارش سازمان ملل متحد آمده است که «سلول انفرادی اقدامی خشن است که به عوض کمک به بازسازی و توانبخشی زندانیان، آنان را در معرض مشکلات جسمانی و روانی شدید قرار می‌دهد.»

در ایران سلول انفرادی در بیشتر اوقات دقیقاً به عنوان ابزاری برای تحت فشار گذاشتن زندانی استفاده می‌شود تا در نهایت زندانی وادار به اعتراف شود. برای یک زندانی در سلول انفرادی که مطلقاً از اتفاقات خارج از زندان بی‌اطلاع است، اخبار و اطلاعاتی که بازجو به او می‌دهد، تنها منبع اتصال با جهان خارج است. اطلاعاتی که با برنامه‌ریزی دقیق به زندانی داده می‌شود تا در تنهایی و انزوای سلول انفرادی از پا درش آورد. بازجو تلاش می‌کند تا کنترل ذهنی زندانی را در دست بگیرد و باورهای خودش را به او دیکته کند. همه این اتفاقات وقتی فرد در سلول انفرادی قرار دارد، بیشتر به او فشار می‌آورد، چون هیچکس را ندارید که بتوانید با او حرف بزنید، از بازجویی‌هایتان بگویید، تحلیل‌هایتان از اوضاع را با هم در میان بگذارید و یا در نهایت بتوانید باهم درد دل کنید.

استفاده بازجو از این انزوای زندانی در سلول انفرادی، بهترین حربه او است تا بتواند پس از مدتی تمام آنچه را که می‌خواهد، در قالب واقعیت به زندانی ارائه دهد. جملاتی مثل این‌که «همه تو را فراموش کرده‌اند»، «تمام دوستانت نسبت به جرم تو ابراز انزجار کرده‌اند» و «هیچکس از تو حمایت نمی‌کند» یا دادن اخباری که نشان دهد، اطلاعاتی که از شما به‌دست آمده باعث ایجاد دردسری برای دوستان یا اطرافیان‌تان شده، می‌تواند حتی قوی‌ترین آدم‌ها را نیز به شرایطی برساند که مطیع خواست بازجویان شوند. واضح است که اگر زندانی بتواند در جریان اخبار قرار بگیرد، می‌تواند تحلیل درست‌تری از شرایط خود داشته باشد و در بازی بازجویان، نقش خود را بهتر ایفا کند.

توهم، همان چیزی که بازجو برای زندانی می‌خواهد

از دست دادن تمرکز ذهنی و دچار توهم شدن، یکی دیگر از تأثیرات سلول انفرادی است. در بی‌خبری و سکوت مطلق، ذهن شما به طور ناخودآگاه کنترلش را در شناخت وضعیت از دست می‌دهد. ممکن است زندانی دچار توهماتی شود و چیزهایی غیرواقعی را برای خود واقعی کند و یا امور واقعی را تحت تأثیر همین توهم و عدم توانایی برای تشخیص درست یا غلط بودن، غیرواقعی تلقی کند. مثلاً من یادم است که در روزها یا هفته‌های بعد از عاشورای ۸۸ که تعداد دستگیرشدگان زیاد بود و هر شب خانواده‌های زندانیان و دیگران مقابل در اوین می‌آمدند و شعار می‌دادند، من در سلول انفرادی‌ام بعضی از شب‌ها به وضوح این شعارها را می‌شنیدم. یادم است خواب بودم یا تلاش می‌کردم بخوابم که شعار «الله اکبر» شنیدم، یک‌دفعه بلند شدم و گوشم را تیزتر کردم و چند بار دیگر هم شنیدم. صبح که بیدار شدم اما به خودم گفتم که خواب دیده‌ام یا دچار توهم شده‌ام. این اتفاق چندبار دیگر هم تکرار شد و من حتی صدای شعار «مرگ بر دیکتاتور» را هم در سلول انفرادی‌ام شنیدم، اما باز به خودم می‌گفتم واقعیت ندارد. ذهنم با اخباری که بازجو به من می‌داد، که «همه را دستگیر کرده‌ایم»، «همه را اعدام می‌کنیم» و ... پر شده بود و انگار نمی‌خواستم قبول کنم شکل دیگری از ماجرا هم وجود دارد و مردم معترض و خانواده‌هایی هستند که هر شب می‌آیند جلوی اوین و شعار می‌دهند.

من با این‌که کاملاً واضح صدای‌شان را می‌شنیدم اما مرتب به خودم می‌گفتم داری دیوانه می‌شوی، مگر می‌شود کسی در شعاعی آنقدر نزدیک به تو، شعار مرگ بر دیکتاتور بدهد. آخرین‌بار وقتی دوباره صدا را شنیدم، بلند شدم و روی دیوار کنار سرم نوشتمش، تا وقتی که صبح بیدار می‌شوم چیزی ثبت شده از دیشب، باقی مانده باشد و مطمئنم کند که خواب و خیال نبوده است.

این وضعیت دقیقاً چیزی است که بازجو می‌خواهد. اگر به این‌ها یک اتهام سنگین که می‌تواند مجازاتی در حد اعدام داشته باشد را اضافه کنید شرایط بازهم سخت‌تر می‌شود. اگر در این میان یکی از بستگان زندانی را هم دستگیر کنند، دیگر به سختی می‌توان کمر راست کرد. من البته با این تجربه مواجه نشدم، باید خیلی سخت باشد که خواهر، برادر، مادر یا پدر کسی را بگیرند تا بتوانند زندانی را وادار کنند به اعتراف تن بدهد. اما یادم است که یک بار در بازجویی، بازجو جمله‌ای گفت با این مضمون که اگر خواهرت را دستگیر کنیم چه؟ یا می‌توانیم خواهرت را هم دستگیر کنیم. من در یک لحظه از تصور خواهر کوچکم که آن سال برای شرکت در کنکور درس می‌خواند در گوشه بند ۲۰۹، نفسم بند آمد اما در همان لحظه هم بدون این‌که از قبل به آن فکر کرده باشم گفتم بالاخره او هم از پس خودش برمی‌آید، من هم اولین بار که به زندان افتادم ۱۸ سالم بود. بعد از آن هم دیگر به این شوخی یا تهدید یا هرچه که اسمش را بگذاریم زیاد فکر نکردم، صدایی قوی توی ذهنم می‌گفت حتی در صورت وقوع این اتفاق هم، تقصیری متوجه تو نیست و حتماً او هم می‌تواند از این‌جا زنده بیرون برود، همان‌طور که من توانستم!

نکند فراموشم کرده‌اند

رهاکردن زندانی به حال خود در سلول انفرادی برای روزهای متمادی، راه دیگر شکنجه کردن است. بازجو ناگهان شما را رها می‌کند و دیگر سراغ‌تان نمی‌آید. اگر در انفرادی باشید، این قضیه بیشتر آزاردهنده است. در این وضعیت تمایل شما به اعتراف کردن شدیدتر می‌شود و می‌خواهید برای پایان دادن به آن بی‌خبری و استیصال، کاری کنید. ممکن است ذهن‌تان به هزار راه برود. چرا سراغم نمی‌آیند؟ نکند فراموشم کرده‌اند؟ آنقدر هر روز با خودتان همه چیز را مرور می‌کنید که می‌توانید به مرز جنون برسید. در این مواقع است که بسیاری از زندانیان از زندانبانان می‌خواهند تا بازجویشان را صدا بزنند. یا نامه می‌نویسند و خواهان دیدار با بازجو و بازجویی می‌شوند. البته همیشه هم این‌گونه نیست که زندانیانی که نامه می‌نویسند آماده اعتراف باشند. گاهی زندانی فقط برای بیرون رفتن از فضای سلولش دست به این کار می‌زند یا برای این‌که ساعاتی با یک نفر حتی بازجو حرف بزند، اما خب همیشه هم نتیجه دلخواه زندانی به دست نمی‌آید. من اتفاقاً جزو آن زندانیانی بودم که از این زمان‌های رها شدن به حال خود زیاد داشتم. بار اول که دستگیر شدم روز ۲۵ خرداد یک بازجویی کوتاه داشتم و بعد از آن تا چند هفته کسی سراغم نیامد. به گمانم دهه اول تیرماه بود که زن زندانبان در سلولم را باز کرد و پرسید که من اصلاً بازجویی رفته‌ام یا نه و وقتی شنید که فقط یک‌بار روز اول ورودم به ۲۰۹ بازجویی شده‌ام؛ خودش دست به کار شد و عصر همان روز مرا بردند بازجویی.

بار بعد شاید بیش از چهل روز طول کشید. البته در آن زمان هیچوقت به ذهنم نرسید که باید نامه بنویسم و بازجویم را بخواهم. اساساً حتی به نظرم نمی‌رسید که این‌جوری دارند شکنجه‌ام می‌کنند، چون به طور کلی در تنهایی سلول وضعیت بهتری داشتم و ترجیح می‌دادم به جای رفتن به بازجویی و آن همه سؤال و جواب و شرایط تحقیرآمیز، در سلول خودم بمانم و همه درد و رنجم را فقط خودم ببینم و نه بازجو یا دیگران. اما بعدتر که به این قضیه فکر کردم به نظرم رسید که حتی اگر صدا کردن بازجو، راهی است که می‌خواهید به عنوان یک زندانی دنبال کنید می‌شود تلاش کرد که نه از سر ضعف بلکه از این موضع باشد که طبق قانون بازجو موظف است در سریع‌ترین زمان ممکن برای پرونده تعیین تکلیف کند و نمی‌تواند هر موقع که دلش خواست برای بازجویی بیاید! دنباله مطلب در صفحه ۵۰

WATCHMEN
NOTHING
EVER
ENDS...
2020
HBO

ادامه مطلب قربانیان سقوط...از صفحه ٤

سیاوش، پسر عموی «بابک غفوری‌آذر»، روزنامه‌نگار ساکن پراگ بود. غفوری‌آذر پس از دیدن نام سیاوش در فهرست جان‌باختگان، بر صفحه توییترش نوشت: «رفته بودند لباس عروس و دامادی بر تن کنند در آن خاک. برای دل‌خوشی عزیزان مانده در آنجا که ببینندشان در آن لباس‌ها و کمی دلشاد شوند در تحمل و صبوری تراژدی مهاجرت نسل ما. سیاوش در هیچ‌کدام از شبکه‌های اجتماعی فعال نبود. آدم خوش‌برخورد، خوش‌رو و مثبت‌اندیشی بود. به همراه همسرش برای برگزاری مراسم ازدواج‌شان به ایران رفتند تا از تعطیلات کریسمس استفاده کنند. ۱۰ روز قبل در تهران جشن عروسی داشتند و حالا...» سیاوش غفوری‌آذر و همسرش، هر دو فارغ‌التحصیل مهندسی مکانیک در مقطع کارشناسی ارشد از دانشگاه «کنکوردیا» بودند. بازماندگان این زوج جوان حالا در اندوه از دست دادن آن‌ها سوگوارند.

«فراز فلسفی» برای شرکت در مراسم ازدواج خواهرش «دریا»، به ایران سفر کرده بود. او چند سالی می‌شد که مقیم کانادا بود. به دنبال ساختن آینده‌ای بهتر مهاجرت کرده بود. فراز آن‌چنان که می‌شود در صفحه اینستاگرامش دید، از عاشقان عکاسی و طبیعت بوده است. اگر چه او سال ۲۰۱٤ از «دانشگاه مک‌گیل» در رشته کامپیوتر فارغ‌التحصیل شده بود اما دوستان نزدیکش او را عاشق سفر، عکاسی و ثبت تصاویر با بهترین کیفیت‌ها می‌شناسند.

فراز فلسفی پس از چند سال زندگی در مونترال کانادا، در سال ۲۰۱۵ به کبک رفته بود. فراز فلسفی از دو سال قبل ساکن تورنتو شده بود. چهارم ژانویه به ایران رفت تا در مراسم ازدواج خواهرش حضور داشته باشد.

سوزان گل‌باباپور یکی از قربانیان فاجعه سقوط هواپیمای اوکراینی است. سوزان کارمند سابق سازمان محیط‌زیست بود. مهاجرت کرد به کانادا که روزهای بهتری داشته باشد. با شور و عشق سه سال قبل ازدواج کرد. بعد از مدت‌ها رفته بود ایران برای دیدار مادرش. مادر پیرش که نه سوشیال مدیا می‌شناسد که دنبال حق فرزندش باشد نه صدایی دارد برای بلند کردن. صفحه فیسبوک سوزان گل‌باباپور پر از عکس‌های رنگی و شاد است. پر از تصاویر سفر و ماجراجویی. از غواصی در اقیانوس تا سفر به کوبا و پیاده‌روی‌های طولانی. پر از شور زندگی و امید به زیستن به شادمانی.

«نگار برقعی» و «الوند صادقی» یک سال پیش ازدواج کرده بودند. آن‌ها در تعطیلات ژانویه به ایران آمدند و پس از دیدار با خانواده دوباره با شور و امید به زندگی به کاشانه کوچکشان در تورنتو بازمی‌گشتند. «سهند صادقی» خواهر الوند به همراه فرزند پنج ساله‌اش «سوفی امامی» هم همسفر آن‌ها بودند.

هر چهار نفر از قربانیان سقوط هواپیمای اوکراینی هستند. نگار برقعی، دانشجوی علوم تغذیه دانشگاه مک‌گیل و الوند صادقی، فارغ‌التحصیل مهندسی صنایع دانشگاه تهران بود. الوند به‌عنوان طراح وب در تورنتو مشغول به کار بود.

«نیلوفر عاشق زندگی بود. عاشق دخترانش و عاشق لذت بردن از زندگی» این توصیفی است که «رضا بنی‌صدر» همسر سابق «نیلوفر صدر حاج سید جوادی» از او دارد. نیلوفر صدر زنی ٦۱ ساله و صاحب دو فرزند دختر ساکن تورنتو کانادا بود که در بازگشت از سفری که برای دیدار خانواده‌اش در ایران داشت مسافر هواپیمای اکراینی شد. هواپیما بویینگ ۷۳۷ که در اولین ساعات صبح چهارشنبه ۱۸دی۱۳۹۸ در نزدیکی فرودگاه امام خمینی مورد اصابت موشک قرار گرفته است. نیلوفر فرزند «احمد صدر حاج سید جوادی»، از اعضای نهضت مقاومت ملی ایران، از نخستین اعضای نهضت آزادی ایران و عضو شورای انقلاب بود. او همچنین وزیر دادگستری دولت موقت «مهدی بازرگان» بود. او مدیریت یک گالری هنری در مونترال را برعهده داشت.

یکی دیگر از قربانیان این اتفاق تلخ «سام ذکایی» است. سام ذکایی فارغ‌التحصیل از دانشگاه علم و صنعت و ساکن بریتانیا بود. سام ذکایی به گواه دوستانش فردی خوش‌قلب و از نخبگان ایران و یکی از بهترین‌ها در حرفه خود بود.

نامش «فائزه فلسفی»، ٤٦ ساله، فارغ‌التحصیل مقطع کارشناسی ارشد در رشته مهندسی مکانیک از دانشگاه شریف یکی از قربانیان فاجعه شلیک به هواپیمای مسافربری اوکراینی است. فائزه فلسفی پنج سال قبل به همراه همسرش «دکتر علیرضا قندچی»، دختر شانزده‌ساله‌اش «درسا» و پسر ۸ ساله‌اش «پارسا» به کانادا مهاجرت کرد.

این زوج موفق در ایران شرکتی به نام «نوین پارسیان» داشته و دارند که در زمینه «طراحی نرم‌افزارهای لوله‌های نفت و گاز» فعال بود. آن‌ها علیرغم زندگی در کانادا و فاصله زمانی زیاد با ایران بسیاری از شب‌ها به‌صورت آنلاین به امور این شرکت می‌رسیدند.

«تمام خوشحالی فرهاد از قبولی‌اش در امتحانات دشوار دندانپزشکی کانادا برای گرفتن مجوز و راه‌اندازی کلینیکش بود. آمده بود ایران برای دیدار خانواده... وداعی که آخرین وداع بود. خداحافظ آقای نیک‌نام! خداحافظ فرهاد جان! لعنت به خداحافظی! لعنت به پرواز.» این توییت «احمد جلالی فراهانی»، روزنامه‌نگار ساکن دانمارک است. احمد می‌گوید: «فرهاد را از خیلی سال قبل می‌شناختم. در خانه باجناقم که کارهای ساخت دندان را برای او انجام می‌داد آشنا شدیم و به خاطر روح دغدغه‌مندش روابط بسیار صمیمانه‌ای داشتیم. حتی بعد از خروجم از ایران هم این رابطه ادامه داشت.» او در مورد خصوصیات روحی فرهاد نیک‌نام می‌گوید: «فرهاد فامیل برازنده‌ای داشت. واقعا نیک‌نام بود. هرگز از یادش نرفت که باید هوای فرودستان را داشته باشد. با اینکه مطبش در محله خوبی از تهران بود بارها شاهد بودم که دندان آدم‌هایی را که وسع مالیشان نمی‌رسید رایگان درمان می‌کرد. فرهاد بعد از اعتراضات ۱۳۹٦ وقتی فضای کشور رفت به سمت کشتار مردم احساس کرد ایران دیگر جای ماندن نیست. مثل خیلی‌های دیگر تصمیم به مهاجرت گرفت و به همراه همسر و فرزندش برای ساختن آینده‌ای بهتر به کانادا رفت.»

ادامه مطلب چگونه در بیماری...از صفحه ۴۲

اگر به جای نابودی شخصیت، آن را متغیر بشماریم، در این صورت بهتر می‌توانیم به نیازهای افراد مبتلا به زوال حافظه کمک کنیم. این امکان نیز وجود دارد که محیط‌های فیزیکی و اجتماعی را تغییر دهیم و آنها را حمایتی‌تر کنیم. پژوهش‌های ما به نحو فزاینده نشان می‌دهد که به جای تلاش برای بازگرداندن بیمار به زمان حال، باید بیاموزیم به گذشته، که در واقع زمان حال او است، برویم. به این طریق می‌توانیم خاطرات و اتفاقاتی را که مبیّن شخصیت بیمار در زمان حال است، دریابیم. با این رویکرد، طرز فکر بیمار را به درستی می‌فهمیم و در مورد رفتارهایی که ممکن است بر اثر برآورده نشدن بعضی از نیازهایش از او سر بزند، به برداشت صحیحی دست می‌یابیم و بعضی از گسستگی‌های موجود میان او و محیط‌های کنونی‌اش از بین می‌رود، روالی که با عملکرد جزئی و سرسری پرستاران که اغلب سرشان خیلی شلوغ است و وقت زیادی ندارند، تفاوتی فاحش دارد.

در مورد مادر بزرگ خودم، زمانی که بیماری آلزایمرش پیشرفت کرد، تشویش و اضطرابش هم زیاد شد، به گونه‌ای که مرتباً در راهروهای محل نگهداری‌اش به این طرف و آن طرف می‌رفت. نگرانی او کاملا مشهود بود و مکرراً می‌خواست که به «خانه» برود. او دیگر مرا نه به عنوان نوه بلکه به عنوان دخترش می‌شناخت و نمی‌توانست بفهمد چرا در محل نگهداری‌اش هستم.

کارکنان آسایشگاه مادر بزرگم، همراه با درک پیشینه شغلی او به عنوان یک قابله، با چای دادن به او در نوبت صبح و عصر، و با تأمین حال و هوایی معنادار برای حضورش در آن محیط نامأنوس، و با تغییر اضطرابش به احساسی هدفمند، به یاری‌اش شتافتند. اقدامات ساده مرتبط با خودآگاهی بیمار، آن‌گونه که اکنون تجربه می‌کند، می‌تواند ثمرات دگرگون‌کننده‌ای به بارآورد.

چون شاهد نشر مطالب فراوانی درباره شیوع زوال حافظه هستیم، باید در نحوه نگرش خود به این افراد و چگونگی نگهداری از آنها تجدید نظر کنیم. زمانی که شوک ناشی از تشخیص اولیه فروکش کند و اعضای خانواده به تدریج با آنچه در شرف وقوع است سازگاری یابند، می‌توانند رویکردی مثبت اتخاذ کنند و پیش از فرارسیدن روزهای سخت آینده، چیزی مثل یک «گنجینه حافظه» فراهم آورند. این گنجینه می‌تواند شامل عکس‌ها، یادگاری‌ها، بریده‌های روزنامه، اشیاء با معنای ویژه، و حتی ترکیبات و عطرهایی باشد که با احوال بیمار سازگاری دارند و برای او مثل نوعی حافظه بیرونی عمل می‌کنند. گفتگو درباره موسیقی‌ها و ترانه‌های محبوب بیمار در دوران گذشته و خاطرات ناشی از این نغمات می‌تواند سوابق شخصی‌اش را به او بازگرداند و بستر لازم را برای تعامل اجتماعی و فراخوانی ذهنی فراهم کند. برای گروه مراقبت، اهمیت چنین گنجینه‌ای کم‌تر از سابقه دقیق معالجه بیمار نیست، مشروط به این که با علایق اساسی ناشی از هویت او و رفاه و نگرش‌اش در طول زندگی سازگار باشد. در بسیاری از مواقع، سابقه معالجه به اظهارات شخصی کمک می‌کند. متأسفانه ما در زمان رویارویی با زوال حافظه مادر بزرگم توجهی به این رویکرد نداشتیم. شوک ناشی از تشخیص بیماری می‌تواند بهترین برنامه‌ها را به هم بزند. اما، برخلاف تصورات گذشته، زوال حافظه نباید چیزی «ناجور» به شمار رود و «نفی» شخصیت به حساب آید. درست همان‌طور که در طول عمر رشد می‌کنیم و سازگاری می‌یابیم، باید بیاموزیم که با تغییر در جنبه‌های شخصیتی زوال حافظه کنار بیاییم. به این ترتیب، می‌توانیم در یاد و خاطره عزیزانمان سفر کنیم و مرواریدهای دیرینه نهفته در صدف حافظه آنان را بیرون آوریم و برای ایشان منظری بدیع از یک زندگی خوب سپری‌شده را بازسازی کنیم و در این فرایند، به رشد و پرورش شخصیت خود نیز کمک کنیم.

ادامه مطلب مکتب های نقد...از صفحه ۷

روش های تطبیقی که از اواسط قرن نوزدهم در علوم طبیعی به کار می رفت برخی از منتقدان ادبی را به فکر بهره گیری از این روش در ادبیات انداخت. همزمان با توسعه روابط فرهنگی و ادبی میان ملت ها و رواج ترجمه آثار ادبی در قرن بیستم نقد تطبیقی رواج بیشتر یافت و در مطالعات ادبیات تطبیقی جا گرفت.

نقد زبان شناختی (Lingustic Criticism):
این نقد اثر ادبی را از منظر زبان شناسی مطالعه می کند و صورت و ساختار و زبان شناسی تاریخی (Philology) از موضوعات آن است. همچنین نقد زبان شناختی در پیوند با ادبیات مطالعه در نثر، روایت، ساختار شعر و ماهیت و ساز و کار استعاره را برای خلق آن مورد توجه قرار می دهد.

نقد هرمنوتیک (Hermenoutic Criticism):
در این نقد تأویل متن راهی است برای دستیابی به معنای اصیل متن. تصریح معانی اثر به صورت توضیح و تحلیل آن به نوع ادبی، عناصر سازنده و ساختار و درونمایه و صناعات اثر توجه دارد.
در هرمنوتیک جدید دو رویکرد اساسی وجود دارد: یکی رویکرد سنتی است در آثار فریدریش شلایر ماخر (F.Schleirmacher) فیلسوف آلمانی (۱۷۶۸-۱۸۳۴) که هنر تأویل را در گستره زبان بررسی می کند و ویلهلم دیلیتای (Wilhelm Dilthey) فیلسوف آلمانی (۱۸۳۳-۱۹۲۲) که معتقد است برای فهم در اجزای کل زبان متن باید کلمه ها در ارتباط با یکدیگر و در رابطه با جمله ها و کل متن را تحلیل کنیم. دیگری هانس گئورگ گادامر فیلسوف آلمانی (۱۹۰۰-۲۰۰۲) و پل ریکور فیلسوف فرانسوی (۱۹۱۳-۲۰۰۵) که متاثر از اندیشه های مارتین هیدگر فیلسوف آلمانی (۱۸۸۹-۱۹۷۶) است و به معنای نهایی و اصیل معتقد هست و معنای متن مستقل از ذهنیت مولف متفاوت با آن است، زیرا زبان پیش از معنا در اجتماع وجود دارد و خود موجد معناست.

نقد فرمالیستی (Formalism Criticism):
در نقد ادبی حاصل توجه به فرم و صورت و ساختار اثر ادبی است. از نظر فرمالیست ها معانی مستقیما در متن پیدا می شوند و آن تنها معیار زبان و ساختار و عناصر سازنده اثر است. به گمان فرمالیست ها فرم (صورت، شکل) نه تنها وسیله ای برای بیان مضمون و محتوا نیست، که عاملی است برای خلق آن.
از این رو چگونه گفتن مهم تر از چه گفتن است، زیرا هنر بیش از هر چیز شکل و شیوه است و این شکل و شیوه نه وسیله هنر که موضوع هنر است. به عبارت دیگر از نظر فرمالیست ها اثر ادبی بیش از آن که وسیله ای برای بیان فکر یا انعکاسی از واقعیتی اجتماعی باشد واقعیتی مادی است که از کلمات ساخته شده و در این ساخت آنچه مهم است تمهیداتی است که نویسنده و شاعر برای بیان بهتر به کار می گیرد. نقد فرمالیستی مطالعه عینی تمام این تمهیدات و بررسی فرایند آن است. از این روست که در نقد فرمالیستی نظرهای تاریخی و سیاسی و جامعه شناسی و روان شناسی راه ندارد و تنها معیار زبان و ساختار و عناصر سازنده اثر است.
از نظر فرمالیست ها در اثر ادبی با تمهیدات نویسنده و شاعر زبان بدل به زبانی ادبی می شود که خود قائم به ذات است. مهم ترین خصلت زبان ادبی ادبیت است که خصوصیات خود را دارد. از جمله این خصوصیات آشنایی زدایی است که در آن کلمات معنی و مصداق معمول و متداول خود را ندارند و اغلب از مفاهیمی برخوردارند که به کلمات بُعد و عمق می بخشد و به آنها کیفیت هنری می دهد. نغمه حروف و هماهنگی حروف و وزن و قافیه و صور خیال و صناعات و تمهیدات دیگر زبان معمول را به زبان شعر بدل می کند. نقد فرمالیستی از ۱۹۱۷ میلادی در روسیه پدید آمد. ویکتور شکلوفسکی منتقد روس و بنیانگذار مکتب فرمالیسم (۱۸۹۳-۱۹۷۵) و یوری تن یانف و ولادیمیر پروپ و رومن یاکوبسون زبان شناس و منتقد ادبی روس (۱۸۹۶-۱۹۸۲) از بنیان گذاران و صاحب نظران این مکتب شناخته شده اند.

نقد متون (Textual Criticism):
نقدی است در مطالعه نسخه های قدیم خطی و چاپی برای تهیه ویراسته ترین متن نزدیک به نسخه اصلی مولف اثر. تهیه چنین متن انتقادی باید با روش علمی صورت گیرد و اصول آن را مصحح متن انتقادی با علم و اهلیت کافی رعایت کند.

علاوه بر شیوه های یاد شده برای نقد تقسیمات کلی تری را به شرح زیر می توان یادآور شد:

نقد محاکاتی (Mimetic Criticism):
در این نقد اثر ادبی به عنوان تقلید، بازتاب و یا بازنمودی از جهان یا زندگی آدمی تلقی می شود و نخستین ملاک تشخیص آن حقیقت است. این شیوه از نقد نخست در آثار افلاطون و ارسطو ظاهر شد و بعدها در مکتب ادبی رئالیسم مشخصات آن شناخته شد.

ادامه مطلب پاپ فرانسیس ..از صفحه ۱۶

پس از آن به تدریس و مطالعه در فلسفه و الهیات ادامه داد و در مدرسه علوم دینی سن میگوئل به مقام استادی الهیات دست یافت. او برای رساله دکترای خود به مدرسه سن یورگن در آلمان رفت و پس از آن با عنوان رهبر معنوی به کوردوبا بازگشت. در ۲۷ ژوئن ۱۹۹۲ به عنوان دستیار اسقف بوینوس آیرس پذیرفته شد و در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۹۸ مقام سراسقفی بوئنوس آیرس و نماینده و مسئول کلیسای کاتولیک شرقی در آرژانتین شد. برگوگلیو در ۲۱ فوریه ۲۰۰۱ لقب کاردینال را از پاپ ژان پل دوم دریافت کرد.
پس از استعفای پاپ بندیکت شانزدهم، یکبار دیگر کاردینال‌های کلیسای کاتولیک در کلیسای سیستین واتیکان بدور هم گرد آمدند تا دوباره درباره گزینش پاپ جدید با یکدیگر به گفتگو بنشینند و یک پاپ جدید برای ریاست بر واتیکان و کلیسای کاتولیک انتخاب کنند. در روز دوم و در تاریخ ۱۳ مارس ۲۰۱۳ خورخه ماریو برگولیو از بوئنوس آیرس به عنوان دویست و شصت و ششمین پاپ برگزیده شد و پس از آن عنوان فرانسیس را برای خود برگزید.
فرانسیس به عنوان پاپ کمتر از پیشینیان خود به تشریفات می‌پردازد و شمایی که از خود در رسانه‌ها تصویر کرده بی پیرایگی است. برای نمونه، در شب گزینشش به عنوان پاپ به جای استفادَه از اتومبیل ویژه پاپ با اتوبوس و به همراه دیگر کاردینال‌ها به هتل برگشت. وی معتقد است تئوری بیگ‌بنگ درباره منشأ آفرینش و تئوری تکامل هیچ تضادی با تعالیم دینی ندارند و نباید خداوند را جادوگری ببینیم که با عصای جادویی‌اش می‌تواند دست به هر کاری بزند.
بالاترین مقام مذهبی کلیسای کاتولیک، در سخنرانی خود در آکادمی علوم جامعه اسقف‌ها در واتیکان، با تأیید تئوری بیگ بنگ (مه‌بانگ) و نظریه تکامل چارلز داروین که از دیرباز به عنوان مهم‌ترین وجوه اختلاف جهان‌بینی علمی و نگرش مذهبی بر سر مسئله آفرینش شناخته می‌شوند، گفت هر دو نظریه واقعی و درست‌اند و با خداباوری و پذیرش خدا به عنوان آفریدگار نهایی سازگارند و با دیدگاه‌های کلیسا درباره منشأ هستی و حیات مغایرتی ندارند.
رهبر کلیسای کاتولیک همچنین تصریح کرد: «تکامل در طبیعت است و موید وجود آفریدگار است، نه نافی آن. بیگ‌بنگ هم نمی‌تواند نافی وجود آفریدگاری الهی باشد، بلکه نیازمند وجود آن است.»
به رغم پررنگ بودن نیروهای الهی در جهان‌بینی پاپ، بسیاری از مخاطبان بیان این دیدگاه‌ها را «گام بزرگ کلیسای کاتولیک به جلو» خوانده‌اند.
پاپ فرانسیس در مقایسه با رهبران پیشین کلیسا در بسیاری زمینه‌ها از جمله حقوق هم‌جنس‌گرایان و اقلیت‌های جنسی دیدگاه‌های منحصربه‌فردی دارد که از زمان روی کار آمدنش دنیا را شگفت‌زده کرده، تا جایی که برخی او را «هیپی‌ترین رهبر مذهبی جهان» و «لیبرال‌ترین پاپ تاریخ» خوانده‌اند.

نقد پراگماتیک (Pragmatic Criticism):
در این نوع نقد اثر ادبی به اعتبار تاثیر آن بر مخاطب و میزان توفیق آن در هدف یابی از قبیل لذت بخشی، بهره گیری آموزشی و یا تاثیرات عاطفی ارزیابی می شود. این شیوه از نقد، که از منظومه هنر شاعری هوراس (قرن اول پیش از میلاد) تا سراسر قرن هجدهم غلبه داشت، در نقد بلاغی رواج گرفت و به صورت اصولی پیشنهاد شد که اثر ادبی چنان بر مخاطب موثر باشد که واکنش او را نسبت به آن اثر برانگیزد. هم چنان که تاثیر این شیوه از نقد بر ساختگرایان موثر بود، یعنی آنها که متن ادبی را به صورت مجموعه ای از نشانه های نظام مند تحلیل می کنند که تعبیر و تفسیر متفاوت خواننده را موجب می شود.

نقد تبیینی (Expressive Criticism):
اثر ادبی را در ارتباط با مولف تلقی می کند و شعر را بیان احساسات و آن را به اعتبار صمیمیت و شایستگی بینش فردی و طرز فکر او می سنجد، همچنان که اثر ادبی را به عنوان شاهدی بر طبیعت و تجربه مولف می یابد که او آگاه یا ناخودآگاه خود را در آن نمایانده است. مشابه این نظریات را منتقدان رمانتیک نیز در اوایل قرن نوزدهم مطرح کردند که نه تنها در زمانه خودشان رواج یافت که در آثار روان شناسان و نقدهای روان شناختی نیز به جا ماند.

نقد عینی (Objective Criticism):
اثر ادبی را برکنار از عوامل عَرضی و مخاطب و یا جهان پیرامونی مولف مطالعه می کند و فرآورده ادبی را برکنار از عوامل شیئ خودکفا و مستقل از جهانی جدا به تنهایی با معیارهای ذاتی آن از قبیل ایهام، پیوستگی، تعادل، یکپارچگی و روابط درونی عناصر ترکیب کننده آن تحلیل و داوری می کند.
نظرگاه عمومی نقد عینی را می توان در آثاری از قبیل نقد زیبایی شناسی کانت تا نظریه هواداران «هنر برای هنر» در اواخر قرن نوزدهم یافت و جزئیات نقد عینی را در آثار شماری از منتقدان مهم در سال ۱۹۳۰ از جمله نقد نو، مکتب شیکاگو و مبلغان فرمالیسم روسی جستجو کرد.

ادامه مطلب سلول انفرادی...از صفحه ۴۶

از سرزنش خودتان دست بردارید

نوشتن در مورد ارتباطاتتان با دیگران، خبرهای کذبی مانند بیماری یا مرگ بستگان‌تان، وضعیت سختی که به واسطه بازداشت شما برای اطرافیان‌تان به‌وجود آمده و ... تلاشی است برای دادن یک عذاب وجدان رنج‌آور که وقتی از بازجویی به سلول برمی‌گردید، مانند خوره به جان‌تان بیفتد. در درجه اول باید از شماتت خودتان دست بردارید. این‌که خودتان را سرزنش کنید، باعث می‌شود از نظر روحی توان کمتری برای مقابله با شرایط سخت بازجویی داشته باشید. قدم بعدی این است که دائم به خودتان یادآوری کنید که همه اتفاقاتی که برای شما می‌افتد، روش‌هایی است که علیه تمامی زندانیان در وضعیت شما به کار گرفته شده است. بعضی حتی سخت‌ترش را تحمل کرده‌اند و شما اولین نفری نیستید که آن را تجربه می‌کنید. این‌که بدانید در این وضعیت با دیگران نقطه اشتراک دارید، این‌که همه ما در این شرایط گاه بریده‌ایم، گاه خودمان را شماتت کرده‌ایم، گاه پشیمان شده‌ایم و گاه گریه کرده‌ایم، می‌تواند کمک کند تا روزها را راحت‌تر از سر بگذارنیم.

بدن‌تان را فراموش نکنید

سپری کردن ۲۴ ساعت شبانه روز در یک سلول کوچک با کمترین امکانات موجود، وقتی حتی کتاب و کاغذ و خودکار هم از شما دریغ می‌شود و داشتن آنها جرم تلقی می‌شود، بسیار سخت و طاقت‌فرسا است. در سلول انفرادی اگرچه به ظاهر هیچ آسیب بدنی متوجه شما نیست، اما زندگی در سلولی کوچک که امکان راه رفتن آزادانه هم در آن وجود ندارد به همراه خوردن غذاهایی که ممکن است تمامی ویتامین‌های بدن را تأمین نکنند و همچنین عدم برخورداری از نور آفتاب، رفته رفته زندانی را از نظر جسمی دچار ضعف خواهد کرد. داشتن برنامه‌ای روزانه می‌تواند کمک کند که هم ذهن‌مان را هوشیار نگه داریم و هم از بیماری‌های جسمی احتمالی دور بمانیم. قدم زدن در همان فضای دو متری سلول و ورزش کردن، هم به گذر زمان کمک می‌کند و هم می‌تواند بدن و ذهن ما را به سلامت از این دوران سخت، بیرون ببرد.

تخیل‌تان را بکار اندازید

براساس تحقیقات انجام شده، بزرگ‌ترین مشکل زندانیان در سلول انفرادی، دچار شدن به بیماری‌های ذهنی است. استرس ناشی از فشار می‌تواند قسمت‌هایی از مغز از جمله هیپوکامپ را که مسئولیت حافظه، جهت‌یابی و کنترل احساسات را برعهده دارد، کوچک کند. فعال کردن قوه تخیل یکی از راه‌های متداولی است که زندانیان توانسته‌اند به کمک آن حبس‌های انفرادی طولانی‌مدت را تحمل کنند.

برای من بهترین روش تحمل سلول انفرادی خوابیدن بود وَ هرچند که در آن زمان درک کاملی از کاری که می‌کنم نداشتم، اما حالا می‌بینم که همان قضیه توانست من را هوشیار نگه دارد. این را هم در گفتگویی که وحید پوراستاد با نورایمان قهاری، روان‌شناس و متخصص درمان آسیب‌دیدگی‌های روانی و اجتماعی انجام داده بود خواندم و هم در مقالات زیادی که در مورد تجربه زندانیان مختلف و روش‌های زنده ماندن در سلول انفرادی نوشته شده است. تجربه عینی من هم آن را تأیید می‌کند. در جایی از این مصاحبه دکتر نورایمان قهاری می‌گوید: «ما با تخیل است که بسیاری از امیدهایمان را در ذهن‌مان می‌پرورانیم و در شرایط سخت به وسیله تخیل است که به آرامش می‌رسیم و با فکر کردن به انسان‌های مثبت در زندگی‌مان می‌توانیم یک شرایط سخت را تحمل کنیم.»

همان‌طور که گفتم من در سلول، همیشه دراز کشیده بودم و چشمانم بسته بود. واضح است که کسی نمی‌تواند آن‌همه ساعت بخوابد. من در تمام روزها و شب‌ها با چشمان بسته با قوه تخیلم، کنار کسانی بودم که دوست داشتم. جاهایی می‌رفتم که دلم می‌خواست. غذاهای مورد علاقه‌ام را می‌خوردم و حتی آرزوهایم را هم در تخیلم زندگی می‌کردم. گاهی هم که موضوع کم می‌آوردم، در ذهنم داستان می‌ساختم و خودم شخصیت اصلی آن می‌شدم. این داستان‌ها، این‌که هر بار یک جای داستان را عوض می‌کردم و دوباره از اول آن را تصویر می‌کردم، این‌که چطور از داخل آن سلول کوچک، در کافه‌های محبوبم می‌نشستم و با دوستانم گپ می‌زدم. این‌که چطور در آن سیاهی پرواز می‌کردم و به نور می‌رسیدم، همه‌اش مدیون همین تخیل بود و همین بود که زنده نگه‌ام می‌داشت. من حتی نیازی به هواخوری یا بیرون رفتن از سلول هم نداشتم. یادم است یک‌بار وقتی بعد از حدود ۳۰ روز می‌خواستند مرا به هواخوری ببرند، نرفتم. از هر چندبار، یک‌بار می‌پذیرفتم که به هواخوری بروم تا کمی هوای تازه به کله‌ام بخورد. احساس می‌کردم نیازی ندارم تا در یک حیاط نه چندان بزرگ تنهایی قدم بزنم و سقف‌ام، میله‌هایی باشد که مرا از آسمان جدا کرده‌اند. من همان‌جا از توی سلولم، هر کجا را که دلم می‌خواست می‌دیدم. فقط کافی بود چشم‌هایم را ببندم.

اما همه این‌ها شاید تنها بخشی از رنج روزانه‌ای است که زندانی در سلول انفرادی با آن مواجه می‌شود. من در این نوشته سعی کرده‌ام در مورد اصلی‌ترین متغیرهایی که زندگی فرد زندانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد حرف بزنم و همچنین به بیان تجربه شخصی‌ام در چگونگی مواجهه با آن بپردازم، اما واضح است که تجربیات افراد مختلف در تقابل با چنین شرایطی متفاوت است و سیستم دفاعی انسان‌ها هم راه‌های مختلفی را پیش پای‌شان می‌گذارد. با این حال امیدوارم با نوشتن و حرف زدن بیشتر در این مورد، کسانی که به هر دلیلی در آینده با چنین شرایطی مواجه می‌شوند بتوانند با استفاده از تجربه‌های نسل‌های پیشین، با آسیب کمتری این دوران سخت را به پایان برسانند.

ادامه مطلب اگر دختر گل...از صفحه ۴۳

خشم و نفرت از آدم هایی که موقع سرگرمی هم دنبال خشونت هستند و زیبایی و لطف و خنده کودکانه را بد تعبیر می کنند وجودم را پر می کند. او باید بمیرد. حتی اگر بعد از این در شهر هیچ دختری گل نفروشد. در هر حال قاتل اصلی منم که رازش را فاش ساختم، من دیگران را متوجه او کردم. اگر دختر گل فروش بمیرد، مردم شهر مدتی برای پیدا کردن انگیزه قتل و شخص قاتل سرگرم می شوند. چند روزی در مورد او بحث می شود. شاید جراید هم قلم فرسایی کنند. در دنیای حقیقی و مجازی نقد و بررسی ها اوقات بسیاری را پر خواهد کرد. تا زمانی که شب ها سر چهار راه می ایستد هیچ کس او را نمی بیند و توجهی به او ندارد.

حالا که نتوانستم گره زندگی اش را بگشایم، خودم گره آفرینی می کنم. این استدلال انجماد فکرم را انبساط می بخشد. با همین سرعت از کنارش عبور می کنم، به او ضربه می زنم و با سرعت بدون توقف رد می شوم. امشب او را از داستان تکراری بدون ریتم و کسل کننده زندگیش راحت میکنم. مرگ او اگر بتواند چند دقیقه هم کسی را به فکر وادارد کافی است.

ادامه مطلب تاملی بر مفهوم...از صفحه ۳۶

بنابراین به نظر نمی‌رسد که عبارت «فرهنگ فارسی» برای معرفی فرهنگ فراگیری که همهٔ ملیت‌های ایرانی در نضج و شکوفایی آن شرکت داشته‌اند بخوبی ادای مقصود کند و بهتر همان است ما «فرهنگ ایرانی» را جایگزین آن سازیم. از سوی دیگر، تاریخ تمدن جهان نشان می‌دهد که همواره اوج شکوفایی فرهنگی اقوام گوناگون با دوره‌هایی که در آن بردباری قومی و نژادی، سازگاری و وفاق ملی، و دوری از تعصب ورزی بر جوامع آنها حاکم بوده، مقارن بوده است. این یک واقعیت است که تاکنون خللی در استواری و صحّت آن وارد نیامده است.

و اما دربارهٔ این که فرهنگ امروز ایران چه جایگاهی در فرهنگ خانوادهٔ بشری دارد و دامنهٔ اعتبار و کاربرد ان تا کجا می‌رسد می‌توان گفت: به‌رغم همهٔ واپس ماندگی‌های چند سدهٔ اخیر و با آن که ایران دیرگاهی است دیگرغول‌های ادبی در حد فردوسی و نظامی و مولوی و سعدی و حافظ یا نوابغ علمی در مایهٔ رازی و ابن سینا در دامن خود نپرورده است، وسعت و ارزش آفرینش‌هایی که در طی قرنهای پیشین در پهنهٔ فرهنگ ایران روی داده چنان است که همچنان ایران را در سطح گیتی از یک جایگاه بلند فرهنگی برخوردار می‌سازد. با این همه از این حقیقت نیز نباید غافل بود که برای همیشه نمی‌توان به اعتبار گذشته زندگی کرد.

سخن آخر آنکه ما که به حق به میراث گرانقدر فرهنگی خود می‌نازیم، باید در این اندیشه هم باشیم که مانند گذشتگان، آفرینش‌ها و تولیدهایی منطبق با معیارهای جهانی عرضه کنیم تا از ما نیز برای آیندگان میراثی ارجمند بر جای بماند.

وقتی خوشحال هستیم، آن را با دیگران سهیم شویم. تا جای ممکن آن را به افراد بیشتری بدهیم. گویی پول ذخیره کرده ایم، وقتی لازم داریم برمی گردد. متاسفانه بسیاری از مردم برعکس عمل می کنند. وقتی به هر دلیلی ناراحتند آشکارش می کنند. درباره بدبختی، بیماری و شکست شان، زیاد حرف می زنند، اما آوازشان را بروز نمی دهند. مردم در بیان ناراحتی هایشان چنان ماهر هستند که آدمی شگفت زده می شود. وقتی موضوع بیان بدبختی پیش می آید، همه شاعر می شوند! پس خوشحالی را سهیم شویم و از آن لذت ببریم. وقتی لازم داریم برمی گردد.

ادامه مطلب چاکراها...از صفحه ۳۳

باز کردن و متعادل کردن انرژی در چاکرای قلب

همان طور که بسته بودن انرژی در چاکراها مشکلات فیزیکی و روحی در زندگی شخص ایجاد می کند، پیش فعال بودن انرژی در چاکراها نیز سبب مشکلات در زندگی ما می شود. در نتیجه بالانس بودن انرژی در چاکراها و جریان داشتن آن در بدن از اهمیت زیادی برخوردار است.

موارد پیشنهادی زیر برای کسانی است که در اثر بسته بودن انرژی در ناحیه چاکرای قلب و قفسه سینه خود احساس گرفتگی و درد سنگینی می کنند و یا افرادی که در اثر پیش فعال بودن این انرژی برداشت دیگری از معنای عشق، محبت، صمیمیت داشته و در زندگی دچار کمبود عزت نفس شده و با رفتارشان خود و دیگران را دچار مشکل می کنند.

هریک از راه های پیشنهادی زیر با توجه به شناخت کامل از خود و بررسی اینکه شما جزو کدام دسته از افراد هستید می باشد. به طور مثال آیا شما جزو کسانی که انرژی پیش فعال در ناحیه چاکرای قلب دارند هستید و یا جزو افرادی که این انرژی در ناحیه قلب بسته است؟ می توان از این راه های پیشنهادی استفاده کرد و از آن برای زندگی کردن یک زندگی پرقدرت همراه با سلامتی فیزیکی و روحی لذت برد.

موارد پیشنهادی

۱-انرژی چاکرای قلب با رنگ سبز نشان داده می شود. با قرار گرفتن در طبیعت و قدم زدن در جنگل سبز می توان به باز شدن و بالانس شدن این انرژی کمک کرد.

۲-مراقبه مهربانی کنید و در جایی بنشینید و با نفس خود ارتباط برقرار کرده و با ارتباط برقرار کردن با نفس خود و کشیدن نفس های عمیق، اجازه دهید ناحیه قفسه سینه شما کاملا پر از هوا شده و با هر دم و بازدم، عشق و محبت را به وجود خود هدایت کنید. افراد مختلف را با خصوصیات مختلف در ذهن خود مجسم کنید. مثلا به فردی که می خواهید عشق بورزید، و در انجام آن عاجز هستید و یا به فردی که می خواهید «نه» بگویید و یا حتی فردی بیطرف، نسبت به انتخاب خود آگاه باشید و برای خواسته خود نفس بکشید و خواسته خود را در ذهن خود و در قلب خود با رنگ سبز مرور کنید.

۳-آگاه باشید که در کجاهای زندگی خود به افراد اجازه داده اید به حریم خصوصی شما وارد شوند و شما را کنترل کنند. در چه موارد و مواقعی «نه» خود را به «بله» تغییر داده اید بدون اینکه از کرده خود آگاه باشید.

٤-بررسی کنید چه افرادی در زندگی بیش از حد از شما سوال می کنند و این سوال ها چگونه باعث رنجش شما شده است. با احترام به مردم بگویید محدوده آنها کجاست و مرزهای خود را مشخص کنید.

٥-عشق را با احترام گذاشتن به احساساتتان به خود نشان دهید. از احساسات خود مانند عصبانیت، خشم، غمگینی، بی حوصلگی، حسادت و... آگاه شوید و به آنها احترام بگذارید و آنها را همچنان که هستند قبول کنید. تا زمانی که حس مبارزه با این احساساتتان را دارید، آنها بیشتر و بیشتر در وجودتان ریشه می یابند. آگاه بودن و قبول کردن احساسات مان مرحله ای از آگاهی است که ما را به مرحله بعدی رشد فکری می رساند.

٦-زمانی که از احساسات خود آگاه شدید، شروع به مراقبه کنید. اینها احساساتی هستند که در اثر تجربه زندگی، تربیت خانوادگی، جامعه و محیط پیرامون ما در ما شکل گرفته، و از انرژی مرکزی و قدرت درونی ما کاملا جداست. مراقبه کنید و جدا از بدن فیزیکی و احساسی، فقط به عنوان یک شاهد به احساسات خود نگاه کنید. در این صورت وقتی از بودن آنها به عنوان یک حس، آگاه شده و آن را از قدرت درونی خود جدا دانستید، امکان دیدن قدرت خود بر فراسوی این حس را دارید و این حس با ادامه مراقبه هر روز و هر روز در شما کم رنگ تر شده.

۷-عشق بورزید و به خودتان اجازه دهید عشق را دریافت کنید. (بسته بودن چاکرای قلب).

۸- از زندگی، از افراد کنارتان، از بودن تان تشکر کنید و سپاسگزار باشید.

۹-در زمان مراقبه از کریستال هایی مانند: یشم، کوارتز، گل رز، زمرد، یاقوت، فلوریت سبز استفاده کنید و از روغن هایی همچون مرزن جوش، گل رز، اسطوخودوس (Lavender) به مچ دست و پشت لاله گوش بمالید.

۱۰-از سبزیجات و میوه هایی چون کیوی، اسفناج، سیب سبز، کاهو، کلم بروکلی، نخود فرنگی، آواکادو، فلفل سبز، کرفس و کدو سبز استفاده کنید.

۱۱-پُزهای پیشنهادی یوگا برای باز شدن و بالانس شدن انرژی چاکرای قلب (چاکرای چهارم) شامل:

WarriorI pose with heart opening backward

-Upward facing dog

-Wheel

-Bow

-Bridge

-Reverse plank

امیدوارم شما خوانندگان عزیز پژواک، زندگی همراه با عشق، محبت، صفا و آرامش را همراه با توازن و صمیمیت در لحظه لحظه عمرتان تجربه کنید.

ادامه مطلب مشقی تازه در...از صفحه ۱۹

آن جوان از لحاظ ظاهری متاسفانه سر و وضع و لباس مرتبی نداشت. حتی شلواری وصله دار پوشیده بود. پیدا بود فقر و نداری به خانه شاه راه پیدا کرده.

پرسیدم: «از کی کتابخوان شدی؟» گفت: «من درسم خوبه. یه روز یکی از استادان به من گفت کتاب هم می خوانی؟ گفتم نه. گفت جوانی مثل تو که درسش عالیست حیف است کتابخوان نباشد. با فرمایش این استاد من آمدم سراغ کتاب و کم کم عادت کردم به مطالعه حالا اگر کتاب نخوانم انگار یه چیزی گم کرده ام.» پرسیدم: «خواندن کتاب چه تاثیری روی کارهایت یا برداشت های تو گذاشته.؟» گفت: «کتاب ریزبینی، دقت و تفکر به من آموخت و با هنر نویسندگی آشنا کرد. تعداد زیادی نویسنده، شاعر، مترجم و اهل قلم به من شناساند. حالا می دانم رمان تخیلی، رمان پلیسی، رمان عاشقانه، رمان تاریخی و انواع دیگر رمان ها چیست و چند جور شعر داریم. مثلا شعر کلاسیک و شعر به سبک امروز چیست. نقد کتاب یا مقاله به چی میگن. طنز یعنی چه.» گفتم: «خودت هم تا حالا چیزی نوشتی؟» گفت: «بله داستان بسیار کوتاهی نوشتم به نام گربه همسایه. به استادم و دوستان که نشان دادم گفتند خیلی خوبه.» گفتم: «یه روز بیار من هم بخوانم.» گفت: «چشم میارم حتما.»

چندماه بعد ما داشتیم دیگه از ایران می رفتیم و کار گرین کارت ما هم در سفارت آمریکا در ترکیه درست شده بود. بطور اتفاقی الوند را در مرکز خرید در گلستان پنجم دیدم. به او گفتم: «فرصت کردی بیا خانه ما چند جلد کتاب بهت بدم. ما داریم میریم.» می دانست کجا و یه روز آمد ده جلد کتاب به او دادم منجمله چهار جلد کتاب امثال و حکم دهخدا و بعد کلی لباس که از کارن ما مانده بود چون او هم شش ماهی بود رفته بود کانادا. گفتم: «بیا این لباس را هم ببین. هرکدام را دوست داری بردار.» البته کفش ها به پای او نمی خورد پایش بزرگتر بود. خیلی خجالتی بود و نمی خواست لباسی بردارد. اصرار کردم و برداشت. از یه کاپشن چرمی قهوه ای کارن هم خیلی خوشش آمد و همانجا پوشید. کتاب ها و لباس ها را برداشت و رفت. از الوند ۱٦ سالیست خبر ندارم که چکار کرد و چه کاره شد. از دام فقر درآمده یا نه! نمی دانم. ولی برایش آرزوهای قشنگی دارم، چون سزاوار بهترین ها بود و هست.

نام آوران تاریخ جهان

در ۲۹ مارس ۱۹۱۲ سه نفر در زیر یک چادر کوچک در ناحیه یخزده قطب جنوب جان خود را از دست دادند. سه مرد قهرمانی که قدم در راه خطرناک و پر دردسری گذاشته بودند که هدف آنها رسیدن به قطب جنوب بود. آنها قطب جنوب را فتح کرده بودند و در راه بازگشت، در ۱۱ مایلی اردوگاه موقت کوچکی که به هنگام عزیمت به قطب سر راه خود برپا کرده و در آن مواد سوختی و غذا انبار شده بود، دچار توفان سهمگینی شدند. هر سه نفر آنها از روی ناچاری به چادر کوچک سفری خود که در گودالی نصب کرده بودند پناه بردند. ولی طوفان تمام نشد و به طور مداوم ادامه یافت. به علاوه سرمای تحمل ناپذیر کشنده نیز امان نمیداد تا جایی که این سه قهرمان از پا درآمدند و تسلیم مرگ شدند. فرمانده این گروه کاپیتان رابرت اسکات بود. او در یکی از آخرین یادداشت های خود نوشته بود: «ما تا آخر ایستاده ایم، ولی هرلحظه ضعیفتر و ضعیفتر می شویم. باید قبول کنیم که پایان کار ما زیاد دور نیست.»

ادامه مطلب نقدی کوتاه...از صفحه ۱۰

از آنجا که در اندیشه های کسروی جهانی که خدا آفریده «بسامان» و «بخردانه» است زمانی که حافظ بر این اندیشه با نرمشی شاعرانه خرده می گیرد و می گوید:

شیخ ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

شعله خشم کسروی سر بر آسمان می کشد و در همان کتاب چنین پاسخ می دهد: «هم چون خیام به خدا و دستگاه آفرینش زبان درازی ها می کند و در پرده بر بنیادگزار اسلام نیش می زند.»

ادامه مطلب عشق، هوس...از صفحه ۳۷

گاهی به خود لعنت می فرستاد که چگونه اسیر این زن ساحره شده و نمی تواند از چنگ افسونش رهایی پیدا کند. ربکا همچنان هوس انگیز و محرک بود. آنتونیو ناگهان به خود گفت: «در همین لحظه است که من باید از او دل بکنم وگرنه همیشه و تا ابد چشم براهش خواهم ماند.» از کنار در و سوراخ کلید برخاست و رفت و روی تخت دراز کشید و سعی کرد که دیگر کلمات ربکا را نشنود. هد ست را برداشت و روی گوشش گذاشتَ و رَادیو را روشن کرد تا صدای ربکا در هیاهوی صدای رادیو گم شود و خود به فکر رستوران مشترکش با بنینیو فرو رفت و همه مشتریان و مسیرهای جاده و خیابان های شهر کوچک مودیکا را از ذهن گذراند و آنقدر خودرا به این افکار سپرد که به کلی زمان از دستش رفت. زمانی به خود آمد که تقریبا سه ساعت از وقت ورود ربکا گذشته بود. خواست ببیند که هنوز ربکا در حال اعتراف است یا نه. هد ست را از روی گوشش برداشت اما اتاقَ خاَموش بود و صدایی نمی آمد. به کنار درب اطاق آمد و از سوراخ کلید به هال نگاه کرد. ربکا نبود و چمدان ها هم در آنجا نبودند. آرام درب را باز کرد و سرک کشید. در راهرو خانه بسته بود. به اتاق ها سرکشی کرد. ربکا رفته بود. غمی بر دلش نشست و دانست که این آخرین باری بود که صدای ربکا را می شنید. بغضش گرفت. برای تسکین خود یک لیوان را پر از شراب سرخ کرد و تلویزیون را با صدای خیلی زیاد روشن کرد و لیوان را بی وقفه سرکشید و لیوان دیگری را پرکرد. تمام شده بود. آن روزهای خوشی که با حضور ربکا گذرانده بود به پایان رسیده بود. رفت پرده های پنجره ها را کنار زد و روشنایی روز را به همه جای خانه پرتاب کرد. روشنایی آفتاب نوعی نشاط در او بوجود آورد و حس زنده بودن را در خود لمس نمود. جلوی پنجره رفت و به بیرون نگاه کرد. لیوان را سرکشید و تصمیم گرفت که شب را در این خانه نماند تا باور کند که مستقل است و وابسته به هیچکس و هیچ چیزی نیست. برخاست، لباس های مرتب به تن کرد و به سمت مرکز شهر براه افتاد. مسافتی را که راه پیمود خسته شد. در یک ایستگاه اتوبوس ایستاد تا با اتوبوس به مرکز شهر برود. از جلوی سینما ها عبورکرد تا ببیند چه فیلم تازه ای به بازار آمده. وارد یکی از سینماها شد. فیلم کمدی بود. دو ساعت همه چیز به خوبی و خنده گذشت و وقتی از سینما بیرون آمد تازه هوا داشت تاریک می شد. برای صرف شام به یک رستوران رفت. زمان طولانی را در آنجا سپری کرد تا وقت کشی کند. از رستوران بیرون آمد و به سراغ یکی از کاباره ها رفت. ساعت کار کاباره هنوز شروع نشده بود و کارکنان و زن های کاباره مشغول آماده کردن آنجا و خودشان برای پذیرایی از مهمانان بودند. رفت و کنار میزی نشست. چند تا از زنان کاباره که از فرانسه آمده بودند دورش را گرفتند و هریک خود را با لوندی های مخصوص فرانسوی عرضه نمودند و با عشوه و ناز سعی در قاپیدنش کردند. آنتونیو به یکی از آنها گفت: «اگر امشب به همین ترتیب با من باشی، امشب را مهمانت خواهم بود.» و زن باخوشحالی قول داد که تمام شب را مراقبش خواهد بود.

آنتونیو تا صبح مشروب خورد و برای ایزابل فرانسوی شامپاین سفارش داد و وقتی کاباره تعطیل شد، ایزابل او را با اتومبیلش به خانه خود برد و بقیه ساعات تاریکی را در رختخواب ایزابل گذراند. از بس که مشروب خورده بود، سرش سنگین بود و نمی توانست از رختخواب بیرون بیاید. ایزابل گفت: «اشکالی ندارد. من برایت صبحانه آماده می کنم و تو راحت در رختخواب باش و بخواب تا حالت بهتر شود.» خوابش برده بود که دست های ظریف ایزابل به صورت و لبهایش کشیده شد. ایزابل آرام انگشت باریک و لطیفش را روی عضلات صورت و چانه و گلوی آنتونیو سُر می داد و با لهجه فرانسوی و خیلی یواش گفت: «آنتونیو صبحانه ات آماده است. اگر بنشینی سینی صبحانه را به تختخواب خواهم آورد و منهم با تو صبحانه خواهم خورد.» در خواب و بیداری، آنتونیو احساس کرد ربکاست که باز مانند آن سال های نخست ازدواجشان عین همین کارها را می کرد. سراسیمه از جایش جست زد و نشست اما دید ایزابل است که با او چنین ملاطفتی می کند. به شکلی از خودش شرمنده شد که هنوز هم هوای ربکا را در سردارد. لبخندی به ایزابل زد و گفت: «ممنونم. چه خوب میکنی که صبحانه را با من میخوری.» ایزابل با شادی کودکانه ای از روی تخت جست زد و با سرعت سینی صبحانه را برای آنتونیو آورد و خودش هم به زیر لحافی که روی پاهای آنتونیو بود رفت و در کنارش جای گرفت و مشغول صرف صبحانه شدند.

این صبحانه با صبحانه ای که با ربکا درست می کرد بسیار شباهت داشت و فقط تنها فرقش آن بود که ایزابل را برای یک شب اجاره کرده بود و بهای یک شب هم عادلانه بود و به همان قیمتی بود که میارزید، اما ربکا را برای همه عمر شریک خود کرده بود و اختیار همه دارایی ها و زندگی اش را به او سپرده بود.

ناهار را هم در خانه ایزابل گذراند و غروب وقتی ایزابل شروع به آرایش کردن نمود برخاست و گفت: «من به خانه میروم. از آشنایی با تو خوشحال شدم.» ایزابل گفت: «برای منهم روز و شب خوبی بود. برای اولین بار احساس کردم که یک مرد واقعی در خانه دارم. دلم می خواست خودم را گول بزنم و تو را مرد خانه خودم بدانم و آرزو کنم که کاش همیشه باشی و من چون پروانه به دور و بر تو در پرواز باشم.» آنتونیو گفت: «تا وقتی که در رم هستم به تو سر خواهم زد.» ایزابل پرسید: «مگر اهل رُم نیستی؟» آنتونیو پاسخ داد: «هستم اما پس از این می خواهم نباشم، یعنی درحال فروش همه دارو ندارم هستم که برای همیشه رم را ترک کنم.» ایزابل گفت: «به خارج از کشور سفر میکنی؟» آنتونیو گفت: «نه، اما به یک جای خیلی پرت و دور افتاده میروم تا بقیه عمرم را در آنجا بگذرانم.» ایزابل به فراست دریافت که آنتونیو دچار غم بزرگیست و می خواهد از آنچه را که با یاد آوریش آزارش میدهد بگریزد. گفت: «آنتونیو شب گذشته آنقدر مست بودی که اصلا فرصت صحبت کردن نداشتیم و امروز هم سردرد داشتی. دلم می خواهد یک شب را مرخصی بگیرم و تو دو روز و یک شب دربست مهمان من باشی تا همدیگر را بهتر بشناسیم.» آنتونیو گفت: «در این چند روزی که در رُم هستم حتما به تو سرخواهم زد.» ایزابل شماره تلفن خود را به آنتونیو داد و گفت هروقت دلت خواست به من زنگ بزن تا منهم خودم را برای پذیرایی از تو آماده کنم. در ضمن اگر اشکالی نمی بینی، شماره تلفن خودت را هم به من بده.» آنتونیو شماره تلفنش را روی یک تکه روزنامه نوشت و خواست خداحافظی را با یک بوسه انجام دهد اما ناگهان یک چیزی در درونش نهیب زد که نکن. به یادش آمد که با ربکا همیشه با یک بوسه خدا حافظی می کرد. به دو دلیل از بوسیدن ایزابل خودداری کرد. دلیل نخست آن بود که دوباره همان روند زندگی با ربکا می خواست تکرار شود که دیگر از آن متنفر بود و دوم اینکه نمی خواست دیگر هیچ زنی در زیر پوستش برود و آرام آرام همه وجودش را در اختیار بگیرد. پیشانی ایزابل را بوسید و مبلغی را که شب قبل با هم طی کرده بودند، بر روی میز گذاشت و از خانه خارج شد.

مشتری های گوناگونی برای خانه و اتومبیل و وسایل و اساس خانه اش آمدند و روزها برای پذیرایی از مشتری ها در خانه میماند و هرقلم جنسی که از خانه بیرون میرفت، خاطره ای را از روزهای گذشته با خود می برد. یکروز ایزابل زنگ زد و احوالش را پرسید. متوجه شد که آنتونیو در یک نوعی از بحران روحی بسر می برد. پیشنهاد کرد که شام را با هم در یک رستوران صرف کنند و مهمان او باشد. آنتونیو پذیرفت. شام را که صرف کردند، ایزابل گفت: «من امشب را مرخصی گرفته ام و به کاباره نمیروم، اگر مایل هستی به تاتر برویم. من دو تا بلیت تاتر دارم که نمایشنامه «شب دوازدهم» اثر شکسپیر را بازی می کنند.» آنتونیو استقبال کرد زیرا که این رستوران و سینما و تاتر رفتن ها همه داروهای مسکن خوبی برای دور شدن از آن افسردگی بودند. نمایشی کمدی بود و به خوبی به روی صحنه آمده بود و همه تماشاگران هنگام خروج از تاتر خشنود بودند و این هم اثر خوبی بر روی آنتونیو می گذاشت که میدید، از دیدگاه مردم، همه چیز طبق روال همیشگی است و دنیا نه تکانی خورده و نه به انتها رسیده. با هم به خانه ایزابل رفتند. ایزابل از بودن با آنتونیو احساس خوبی داشت و دلش می خواست بیشتر آنتونیو را در کنارش ببیند و برای همین، هرچه که از دستش بر میامد از محبت کوتاهی نمی کرد. آنتونیو کم کم احساس میکرد که با آن حال خرابش در حال کنار آمدن است و شدت تنفر از زندگی اش فروکش کرده و میتواند ربکا را فراموش کند.

ادامه مطلب نوشخند و پوزخند...از صفحه ۱۷

از جایش بلند شد و گفت: «حتما فردا خودت را به دکتر نشان بده. این کارهای احمقانه برای چیست؟» گفتم: «برای یادواره است. می خواهم همه بدانند که تو چقدر مهربان و رمانتیک بودی.»

دیگر برایش مسلم شده بود که من تعادل روحی ام را از دست داده ام، ولی اشتباه می کرد. از همان دیشب، حالات و حرکات او را یادداشت می کنم. گاهی بدون آن که متوجه باشد در حالات مختلف از او عکس می گیرم. می خواهم این یادواره یکی از بهترین ها باشد. باید حتی تلویزیون ها هم راجع به این کتاب حرف بزنند. شاید با من مصاحبه هم بکنند. شاید هم از این طریق، راهی به تلویزیون پیدا کنم. به هر حال، این بهترین کاری است که می توانم برای شوهرم بعد از مرگش انجام دهم و به کوری چشم آن مرحوم، من هم سری از میان سرها درآورم و به دیگران پز نویسندگی ام را بدهم. یادنامه چاپ کردن کار آسانی نیست. از فردا باید به فکر چین های گردنم و صورتم باشم. کار از محکم کاری عیب نمی کند. با فیلر موافق نیستم، باید یک جراح پلاستیک حسابی پیدا کنم که اقلا بتونه بیست سال جوونم کنه. به امید آن روز!

ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز...از صفحه ۶

در این جنگ ها تمام کسانی را که سلاح در دست داشتند از دم تیغ گذراندند و کسانی را که سلاح بر زمین نهادند و طلب بخشایش از شاه کردند بخشودند به شرط آنکه در لشکر خدمت کنند و سران آنها والدین خود را به گروگان دهند تا ضامن وفاداری آنها باشند. چون از آن سوی خیالشان آسوده گشت، به فکر از بین بردن افغان ها افتادند. شاه لشکر خود را به سوی آنها راند ولی در فکر هیچ اقدامی نبود. قصد او آن بود که لشکریانش زمستان را در سر حدات بگذرانند تا همین که آغاز فصل بهار رسید نزدیک میدان نبرد باشند.

اشرف که از پیروزی های شاه و حرکت سپاهیانش آگاه گشته بود، اندیشید که به او حمله خواهد کرد، از این رو سپاهیانش را که اینسوی و آنسوی پراکنده بودند گرد آورد و به محض آغاز ماه اوت با تمام قوایش لشکر کشید و در اصفهان جز دویست یا سیصد نفر باقی نگذاشت و اینان برای اینکه کسانی را که در اصفهان باقی مانده بودند به وظایفشان آشنا کنند کافی بودند. زیرا وی همه ایرانیانی را که قادر به حمل سلاح بودند اخراج کرده بود و در کاشان و قم و قزوین و تهران و بسیاری شهرهای دیگر نیز چنین کرده بود و در آنجاها جز پیرمردان و زنان و کودکان کسی را باقی نگذاشته بود.

افغان ها از اینکه سگ زاده (آنان شاه را به این نام می خواندند) آنان را از زحمت جستجوی او در مازندران معاف گردانیده است، شادی بسیار از خود بروز دادند و می پنداشتند که کمترین پیروزی شان این خواهد بود که او را زندانی کنند و کسانی که عاقلتر بودند نسبت به این بره بیچاره که به پای خود آمده بود تا خود را در دهان گرگ بیفکند، اظهار همدردی می کردند.

بنابراین با این افکار خوش عازم جنگ شدند. از آنسوی شاه تهماسب که برای درگیر شدن با این یاغیان با بی صبری انتظار می کشید و با تاسف راضی شده بود که آخرین جنگ خود را به آن زودی پایان دهد، از شنیدن تصمیم آنها شادمان شد و مهیا گشت که آنها را بخوبی پذیرا گردد. معهذا پیشروی نمی کرد و حتی تظاهر به نوعی ترس می کرد تا اشرف را نزدیکتر بکشاند. رئیس یاغیان که هرگز ندیده بود ایرانیان در برابر او پافشاری کنند، با اعتماد تام مانند کسی که خود را از پیش فاتح می پندارد، پیش رفت. دو سپاه در دامغان که شهر کوچکی در سرحدات شیروان است بهم رسیدند. حمله یاغیان بسیار نیرومند بود. ایرانیان که بخاطر حضور شاه به هیجان آمده بودند در برابر این حمله بدون تزلزل مقاومت کردند. این پایداری اشرف را به شگفتی واداشت. وی به روشی که در جنگی با ترکان او را موفق کرده و به پیروزی رسانده بود، عمل کرد، یعنی دو دسته دو تا سه هزارنفری تشکیل داد که فرماندهی هریک از آنها را دوتن از بزرگترین سردارانش به عهده داشتند و فرمان داد تا تغییر جهت دهند و به دشمن از پس و پهلو حمله کنند. ولی از هر طرف به همان نظم و به همان پایداری برخوردند و این دسته ها عقب رانده شدند و شکست خوردند. سپاهی که خود اشرف به آن فرمان می داد، شروع به حرکت کرد. ایرانیان آتش خود را دو برابر کردند و پس از یک تیراندازی دقیق و حساب شده با تمام توپخانه خود به یاغیان حمله آوردند و اینان بزودی راه فرار پیش گرفتند و توپ ها و تجهیزات خود را رها کردند و چنان به سرعت گریختند که در طول بیست و چهار ساعت، هفت روز راه عادی را طی کردند و تا تهران آمدند و در آنجا یک روز تمام استراحت کردند و پس از ان هر روز به اندازه دو روز راه طی کردند و راه خود را به سوی اصفهان ادامه دادند.

نوشتن بر سنگ قبر
به فارسی و انگلیسی
با خط نستعلیق
بدون هزینه
(۴۰۸)۲۲۱-۸۶۲۴

ادامه مطلب ورزش از نگاه من...از صفحه ۱۴

دیگر این پنجره بگشای که من
به ستوه آمدم از این شب تنگ
دیرگاهی است که در خانه همسایه من
خوانده خروس
وین شب تلخ عبوس
می فشارد به دلم پای درنگ

آیا باید به ه.ا. سایه گوش داد، و یا آسمان و ریسمان را بهم گره زد. در این گوشه از زمین که ما پرت شده ایم، در دنیای دیجیتالی، باید قبول کرد تئوری های جدید ورزش براساس فرهنگ و شرایطی عنوان می شود تا بتوان در جهان در حال پیشرفت در آن سهمی داشت. ورزش در میهن ما بیمار است و تا صلح نباشد این آسپرین ها نه و در عراق نه در تهران و یا هند و پاکستان و افغانستان دردی را دوا نمی کند. بنجامین فرانکلین می گوید انسان ناراضی هیچ صندلی راحتی برای نشستن پیدا نمی کند و اینجا آدم ها برای پیدا کردن صندلی هر روز در خیابان کشته می شوند.

یک جامعه شناس برزیلی می گوید وقتی تیم ملی ما بازی می کند، احساس می کنم هویت کشورمان درون زمین بازی است و آنهایی که طرفدار فوتبال منفی و غیرحمله ای اند طرفداران فوتبال خسته کننده و آنها خائن به کشورند. کارلوس آلبرتو پریرا شیک پوش ترین کاپیتان برزیل در جام جهانی هفتاد بود. آنها برای مردمی به میدان می رفتند که سالواسینا نام داشت و همه می دانستند او کمونیست است. وقتی آنها جام جهانی را به برزیل بردند، رئیس جمهور او و تیمش را برای صرف ناهار به کاخ ریاست جمهوری دعوت کرد، اما او نپذیرفت و وقتی از او پرسیدند چرا، گفت داریو دیگر بازیکن برزیلی که محبوب رئیس جمهور بود به تیم ملی دعوت نشده است. او گفت روبرتو و توستاو بازیکنان بهتری بودند. خبرنگار گفت داریو محبوب رئیس جمهور بود و سالواسینا گفت من وزرای رئیس جمهور را انتخاب نمی کنم و او هم نمی تواند خط حمله مرا انتخاب کند.

آیا اسلام عبوس هویت های ما را غضب کرده است. باتوجه به این تجربه هاست چشم انداز آینده که کار پیچیده تر می شود. حالا در استقلال مجیدی برگشته است. با اولین باخت او هو خواهد شد در پرسپولیس هم گل محمدی کارش آسانتر از مجیدی نیست، راستی در چنین شرایطی که جوان ترها جان خود را در خیابان از دست می دهند ما حق داریم به سرخابی ها فکر کنیم؟

ادامه مطلب از خاطرات یک...از صفحه ۴۱

امروز که با اردلان ملاقات داشتم، او را با دانشجوی خاطی مقایسه کردم. برایم جالب بود که تا چه اندازه تفاوت در افکار انسان‌ها وجود دارد و چگونه می‌شود از هر اتفاق یا حادثه‌ای برداشت خیر یا شر داشت.

گرم صحبت بودیم که به یاد شخص مرغداری افتادم که داستان زندگی‌اش را سال گذشته در سفر به مهاباد شنیده بودم. در آن سفر به دیدن غار سهولان رفتیم. غار سهولان دومین غار آبی بزرگ در ایران می‌باشد که در نزدیکی روستای سهولان در ۴۲ کیلومتری جنوب شرقی مهاباد در استان آذربایجان غربی واقع شده است. ارتفاع سقف غار به ۵۰ متر و عمق آب در برخی نقاط به ۳۰ متر می‌رسد. سهولان به زبان کردی به معنی یخبندان است. مردم محلی غار را کوته کبوتر یعنی لانهٔ کبوتر می‌نامند. دلیل این نام‌گذاری وجود تعداد زیادی لانه کبوتر درون غار است. این غار آبی با قندیل‌های آویزان و استالاگمیت‌های زیبا از شگفت‌انگیزترین غارهای آبی است.

داشتم می‌گفتم که با اتومبیل میزبان مان در جاده به سوی غار می‌رفتیم که او ماشین را در جلوی یک مرغداری بزرگ متوقف کرد و از من خواست از ماشین پیاده شوم تا چیزی را به من نشان دهد و داستان جالبی را برایم تعریف کند. وقتی اتوموبیل را ترک کردم میزبان مان به یک پایهٔ فلزی قطور که با ارتفاع چندین متر از سطح زمین در جلوی مرغداری نصب شده بود اشاره کرد و گفت که به بالای این ستون فلزی نگاه کنید. سرم را که بلند کردم، در روی ستون فلزی، جعبهٔ بزرگ شیشه‌ای را دیدم که در آن یک موتور سیکلت قدیمی و کهنه‌ای را قرار داده بودند. با تعجب پرسیدم که «خوب این یعنی چه؟» لبخندی زد و گفت که «این موتورسیکلت متعلق به صاحب این مرغداری و تمام زمین‌های اطراف است. او در جوانی مردی فقیر بوده تا حدی که هزینهٔ مخارج خانواده‌اش را هم نداشته است. بنا براین تصمیم می‌گیرد تعدادی مرغ صنعتی بخرد و پشت موتورش بگذارد و به روستاهای اطراف برای فروش ببرد. گویا روستاییان از این کار استقبال می‌کنند. مرد مرغدار هر روز تعداد بیشتری مرغ برای فروش به روستا می‌برد تا اینکه صاحب این مرغداری و زمین‌های اطرافش می‌شود. ولی برای اینکه از یاد نبرد که چگونه به این ثروت دست یافته است، این موتورسیکلت را به این شکل نگه داشته و موفقیتش را مدیون آن می‌داند.»

دلم می‌خواست با این مرد مرغدار ملاقاتی داشته باشم که متأسفانه چون به سفر خارج از کشور رفته بود نتوانستم.

ادامه مطلب سال ۲۰۲۰ هزاره...از صفحه ۲۷

فردوسی هویت تاریخی و ملی ایران را تثبیت کرد و با سرودن شاهنامه در حد یک شاهکار ادبی به رشد و رونق زبانِ فارسی در دوره ای که فاتحان عرب رسماً به گسترش زبان عرب مشغول بودند قوت عظیمی بخشید.

فردوسی با اینکه ایران دوستی را به اوج می رساند هرگز به فاشیسم و ناسیونالیسم افراطی روی نمی آورد. او تمام انسان ها و انسانیت را دوست دارد، زندگی و آزادی انسان ها را ارج می گذارد و خصلت ها و اخلاق پسندیده را حتی آنجا که در پهلوانان دشمن ایران می بیند می ستاید. فردوسی به نژادها و ادیان و زبان ها و ملت های دیگر با نظر نفرت نگاه نمی کند و درشتی و خشم او هنگامی صورت می گیرد که کسی ناجوانمردانه به ایران حمله کرده باشد.

محمدامین ریاحی در کتاب «فردوسی» (انتشارات طرح نو، ۱۳۸۰) می نویسد: «جنگ های ایرانیان در شاهنامه، هیچگاه به قصد کشور گشایی و تصرف سرزمین دیگران یا تحمیل کیش و آیین خویش یا به چنگ آوردن غنایم جنگی نیست. شاهنامه حماسه اسکندر و چنگیز و تیمور نیست که از شرق و غرب به ایران می تاختند. شاهنامه حماسه مردم ایران است در دفاع از هستی ملی و پایداری ابدی در برابر هرچه اهریمنی و انیرانی است.»

آرمان های انسانی

اگر بخواهیم که پیام و تعالیم فردوسی و شاهنامه را در چند سطر خلاصه کنیم چه می توانیم بگوییم؟ نخست ایمان به خدای یکتاست و این سرآغاز شاهنامه است:

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

ایمان به خدایی که به انسان ها هم جان و زندگی بخشیده است و هم عقل و هوش و اراده. ایمان به خدایی که از هر اسم و اندیشه بشری برتر است و از این رو جاهلانه است که به خاطر باور ما به یک اسم و رسم خاصی دست به خونریزی زد و زندگی انسان های دیگر را تباه کرد. دوم آنکه خرد و دانش و دانایی مهمترین ابزار انسان برای خوب زیستن و در برابر مصائب زندگی است.

توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر بُرنا بود
خرد رهنمای و خرد دلگشای
خرد دست گیرد به هر دو سرای

سوم دلیری و شجاعت و شیردلی است. اما این توانایی و قدرت به معنای زور بیرحم و ظلم به دیگران نیست بلکه توانایی همراه با دانایی است و از روی جوانمردی و «پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک.» چهارم راستی و نیکویی است. اصولاً تمام حماسه شاهنامه کارزاری است بین خوب و بد، بین خیر و شرّ، بین ایزد و اهریمن، بین فریدون زمان و ضحاک زمان. فردوسی انسان ها را به راستگویی و نیکوکاری فرا می خواند و می گوید گرچه همه چیز با زمان می گذرد و زندگی پایدار نیست ولی انسان ها می توانند به صف نور و نیکی بپیوندند تا نور و نیکی پیروزی یابد. پنجم دادگری و عدالت است. اصولاً فلسفه تاریخی فردوسی این است که هرگاه حکومتی بر پایه های ظلم و ستم کار می کند محکوم به فناست چه دیر یا زود. و هرگاه حکومتی بر دادگری و عدالت و راستی و درستی استوار است فرّه ایزدی هم با اوست و کشور پیشرفت می کند و مردم روی رفاه و شادی می بینند. ششم آزادی و آزادگی است. خداوند انسان ها را آزاد آفریده است و هیچ انسانی نباید برده و اسیر دیگران باشد. اصولاً جنگ در شاهنامه وسیله ای است برای رهایی از بند و سلطه. اما آزادی به معنای آزادگی هم است یعنی آزادی از شهوات و خودپرستی و زندگی مادی.

این آرمان ها و اصول اخلاقی را در سیمای پهلوانان و قهرمانان بزرگ شاهنامه همچون رستم می بینیم. این پهلوانان بزرگ منش مهره های بی اختیار در دست شاهان نبودند بلکه قهرمانی شان را نه فقط با خدمت کردن به پادشاهان ایرانی بلکه با زیستن از روی جوانمردی، دادگستری، دانش و خرد، انسان دوستی و مهر و محبت کسب کرده بودند. در جاهایی در شاهنامه می بینیم که مثلا رستم خطای کیکاووس را گوشزد می کند. این اصول اندیشه و تعالیم زندگی همچنین ارکان و عصاره فلسفه عرفانی و تصوف ایرانی را می سازد که شرح و تفصیل آن را در آثار شاعران و عارفان چون سنایی و عطار و مولوی و سعدی و حافظ و جامی می یابیم.

بیت های این غزل حافظ را در نظر بگیرید. گویی این فردوسی است که پس از تنظیم مثنوی شاهنامه به غزلسرای شیرازی تبدیل شده است و به پارسی سره از دیار گذشته و از دوستی و مهر و نیکویی سخن می گوید:

یاری اندر کس نمی بینم یاران را چه شد
دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد
لعلی از کان مروت برنیامد سال ها
تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار
مهربانی کی سرآمد شهریاران را چه شد
صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست
عندلیبانرا چه پیش آمد هزاران را چه شد

تدوین شاهنامه

سرگذشت فردوسی و ماجرای تدوین شاهنامه خود مطلب مهم و جالبی است که از سده نوزدهم میلادی به بعد هم خاورشناسان اروپایی چون ژول مول و هانری ماسه فرانسوی، تئودور نولدکه آلمانی، ادوارد براون انگلیسی و برتلس روسی، و هم ادیبان ایران چون سیدحسن تقی زاده، محمدعلی فروغی، ذبیح الله صفا، مجتبی مینوی، فضل الله رضا و غیره روی آن کار کرده اند. من در چارچوب این مقاله به اختصار شمه ای از زندگی فردوسی را براساس پژوهش های محمد امین ریاحی (در کتاب «فردوسی») و عبدالحسین زرین کوب «نامورنامه» می آورم و تفصیل مطالب را به خواندن آن کتابها ارجاع می دهم.

ابوالقاسم (کُنیه) حسن (اسم کوچک) پسر علی متخلص به فردوسی و با نَسَب طوسی در سال ۳۲۹ هجری قمری/ ۹۴۰ میلادی در روستای پاژ (فاز) در ناحیه طوس خراسان به دنیا آمد، همان سالی که از قضای تاریخ رودکی چشم از جهان فرو بست. فردوسی از طبقه دهقانان بود و دهقان در آن زمان به طبقه زمیندار و نجیب زاده ایرانی گفته می شد که تحصیلکرده و روشنفکر هم بودند. فردوسی در طوس تحصیل کرد و به قول خودش «گفتار تازی و پهلوانی» (یعنی زبان های عربی و پهلوی) را خوب فرا گرفت. در حدود ۲۵ سالگی با یک دختر با سواد و احتمالا دهقان زاده ازدواج کرد و ثمره این ازدواج، تا آنجا که ما می دانیم، یک پسر و یک دختر بود. گویا اسم پسر او قاسم بود (برای اینکه کنیه فردوسی ابوالقاسم است). این پسر در ۳۷ سالگی، یعنی زمانی که فردوسی ٦٥ سال داشت، درگذشت. دختر فردوسی بعدها پشتیبان و مراقب پدر پیرش گردید.

فردوسی در عصر سامانیان بزرگ شد. خاندان سامانی در خراسان بزرگ برای نوزایی فرهنگ و ملیت ایرانی تلاش های بسیاری کردند و از جمله حامیان تدوین شاهنامه ها بودند. تا آنجا که ما می دانیم دست کم چهار شاهنامه پیش از فردوسی سروده شده بود. مسعودی مروزی بخش های اسطوره ای و تاریخی شاهنامه را به نظم سرود. ابومؤید بلخی «شاهنامه بزرگ» را به نثر فراهم آورد. ابومنثور محمد بن عبدالرزّاق حاکم طوس در سال ٣٤٦ هجری قمری/٩٤٦ میلادی موبدان را از اطراف ایران دعوت کرد تا شاهنامه را به نثر فراهم آورند و این به «شاهنامه منصوری» معروف است. پس از آن، دقیقی، شاعر طوسی، کوشید شاهنامه را به نظم تدوین کند اما کارش ناتمام ماند. (دقیقی دین زرتشتی داشت و شراب می نوشید. او بدست غلامش که ترک نژاد و مسلمان متعصب بود کشته شد.)

فردوسی با درد و رنج شاهد سقوط سامانیان و برآمدن غزنویان بود و زمانی که سلطان محمود غزنوی بر تخت سلطنت نشست فردوسی ۵۸ ساله از این خوشنود گشت که شاید این «فریدون» زمان به هرج و مرج روزگار پایان دهد و دنباله اقتدار و شکوه دوره سامانی را بگیرد.

فردوسی از ایام جوانی به سرگذشت ایران پیش از اسلام علاقه داشت و داستان بیژن و منیژه را با همکاری همسرش در دوران جوانی سروده بود. اما از حدود سال ۳۷۰ هجری قمری، دوسال پس از کشته شدن دقیقی و هنگامی که وارد چهارمین دهه عمرش می شد، جداً به تنظیم شاهنامه خود پرداخت. او نسخه ای از شاهنامه منصوری را از امیرک منصور (پسر ابومنصور محمد که پس از پدر حاکم طوس بود) هدیه گرفته بود. چند کتاب دیگر را از جمله خدای نامه (خوتای نامک که در زمان خسرو انوشیروان ساسانی جمع آوری شده بود) بدست آورد، روایات شفاهی مردم از افسانه ها و گذشته های ایران باستان را گردآوری کرد و به شاهنامه هزار بیتی دقیقی و موسوم به گشتاسب نامه نیز دسترسی داشت. فردوسی به قول خودش ۳۰ تا ۳۵ سال از عمر خود را صرف سرودن شاهنامه کرد و متن کامل آن را در سال ٤٠٠ هجری قمری/ ۱۰۱۰ میلادی به پایان رسانید.

نسخه ای از آن را به سلطان محمود غزنوی تقدیم کرد اما سلطان هم به سبب نادانی و تعصب و هم به توصیه بدخواهان فردوسی التفاتی به شاهنامه نکرد و این چندان مایه دلخوری و نومیدی فردوسی شد که هجو نامه ای در نکوهش محمود غزنوی به آخر شاهنامه افزود. سال ها بعد سلطان محمود با شنیدن ابیاتی گیرا از شاهنامه پشیمان گشت و سکه های طلا و هدایای دیگر به منزل فردوسی در طوس فرستاد و بنا به روایات مشهور هنگامی که فرستادگان سلطان به طوس وارد می شدند پیکر بی جان فردوسی را از شهر به قبرستان می بردند. فردوسی در اواخر عمر هم از فقر و تنگدستی رنج می برد و هم از ضعف گوش و چشم و پاهایش. او براستی هم مال و ملک خود را و هم جان و عمر خود را برای سرودن شاهنامه فدا کرد. اما دریغا که در ایام پیری احترام و راحتی ندید و حتی پس از مرگ وقتی خواستند او را در قبرستان مسلمانان طوس به خاک بسپارند یک مقام متعصب مذهبی از این کار جلوگیری کرد با این ادعا که فردوسی رافضی و قرمطی و مرتد و معبوس بود.

گفته اند فردوسی را در باغ ملک خود دفن کردند، همان باغ و فردوسی که تخلص شعر او هم بود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

ادامه مطلب سال ۲۰۲۰ هزاره...از صفحه ٥٤

با این همه، فردوسی از اهمیت تاریخی کار خود آگاهی داشت و از ته قلب به شاهنامه عشق می ورزید و می دانست چه شاهکار و یادگار گران بهایی را از خود به ارث می گذارد.

چو این نامورنامه آمد به بُن
ز من روی کشور شود پر سخُن

میراث جاودانه

فردوسی از روی امانت داری و حس ایران دوستی به تدوین شاهنامه پرداخت. او در شاهنامه چندین عنصر را در کنار هم چید: اساطیر و سرگذشت تمدن بنا بر اندیشه های باستانی ایرانیان، جغرافیای کشور ایران، عشق به وطن و ضرورت دفاع از آن، فلسفه زندگی و مرگ، روح جوانمردی و پهلوانی، هویت و میراث فرهنگی ایران، و خاطره تاریخی ایران پیش از اسلام. چنین گستره کلام و اندیشه و تاریخ در کمتر کتابی دیده می شود.

تمام شاهنامه های پیش از فردوسی از بین رفته اند و اگر هم زنده مانده اند از طریق شاهنامه فردوسی است که او به آنها رجوع کرد. شاهنامه فردوسی در اندک مدتی بر دل ایرانیان، عام و خاص، نشست و فکر و فرهنگ ادبی و هنری ایران را زینت بخشید. شاهنامه اشعار زیبایی دارد و شعر را آسانتر از نثر می توان به یاد سپرد. از این رو، در دورانی که اکثریت مردم بیسواد بودند، شاهنامه خوانان در چایخانه ها، کوچه ها و بازارها و دربارها اشعار و اندیشه ها و داستان های شاهنامه را به راحتی به مردم انتقال دادند. هزاران نسخه شاهنامه در زمانی که صنعت چاپ وجود نداشت توسط کاتبان و ناسخان نوشته و فروخته شد. حتی در زمان خود فردوسی کسانی به دیدار او می آمدند و اشعار شاهنامه را رونویسی می کردند و می بردند. همچنین شاهنامه یکی از معدود کتاب هایی است که الهام بخش نقاشی های مینیاتور ایرانی گشت و این هنر را رشد داد. شاهنامه شاه طهماست صفوی و شاهنامه بایسنقر (شاهزاده تیموری) نمونه های مشهوری از نسخه های نفیس و آراسته شاهنامه هستند. شاهنامه روح جوانمردی و فرهنگ عیاری را میان ایرانیان تقویت کرد و قرن هاست که پهلوانان و اهل زورخانه از این کتاب بهره برده اند.

در نوروز سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) بی بی سی فارسی یک مجموعه برنامه تلویزیونی برای شش تن از بزرگان ایران زمین تهیه کرد: زرتشت، کوروش، فردوسی، ابوعلی سینا، حافظ و مصدق. بی بی سی انتخاب بزرگترین شخصیت تاریخ ایران را به رای و نظر بینندگان و مخاطبان خود گذاشت. گویا کوروش مقام اول را آورد.

این گونه نظرات فرق می کند و همه این بزرگان و نظرات نسبت به آنان قابل احترام است. اصولا نمی توان یک فرد تنها را بزرگترین شخصیت تاریخ یک ملت دانست. در اینجا نظر دکتر محمدامین ریاحی را می آوریم از کتاب «فردوسی» و برای پایان و آخرین کلام این مقاله:

«هیچ ایرانی به اندازه فردوسی در سرنوشت ملت و کشور خویش تاثیر پایدار برجای ننهاده است. کوروش شاهنشاهی بزرگی بنیاد نهاد و با وضع و اجرای قوانین دنیا پسند ایران را بلند آوازه ساخت. اما آنچه او بنیاد نهاده بود با هجوم اسکندر فرو ریخت. اردشیر بابکان چهارمین دولت بزرگ ایرانی را تاسیس کرد آن هم به دست اعراب از میان رفت. آخرین بار، نادرشاه دهلی را گرفت و گنج های بیکرانی به ایران آورد، اما از آن همه بعد از نادر چه بر جای ماند؟ اکنون فردوسی را می بینیم که از شعر و اندیشه والای خود کاخ عظیمی پی افکند که در طی قرون از باد و باران و طوفان حوادث و کینه و هجوم اقوام گزندی نیافته است.»

ادامه مطلب از هر دری...از صفحه ۲۸

نفر دیگر که پس ازخدمت وظیفه، تصدی پست های بالائی را عهده دار شد، آقای محمد رضا نقابت بود که پیش ازخدمت وظیفه در مدیریت کنترلر ستاد بزرگ خدمت می کرد که هم من نیز مدتی بعد، با معرفی او، به همان قسمت منتقل شدم. وی پس از اتمام دوره وظیفه، ابتدا به ریاست تاسیسات هفت تپه خوزستان و سپس به ریاست اداره توان بخشی منصوب شده و درحقیقت به عنوان معاون دکترشیخ الاسلامی در آن سمت به خدمت پرداخت. وی شخصی بی نهایت لایق و خوش قلب و دوست داشتنی بود. چند نفر دیگر از افسران وظیفه را نیز که در اداره کنترلر ستاد بزرگ پیش از من شروع به خدمت نظام وظیفه کرده بودند به یاد دارم که یکی «محمد باقرنمازی» بود که پس ازپایان خدمت وظیفه در اداره کنترلر، به سازمان برنامه رفت و بعدها نیز به وزارت کشور منتقل شد و در زمان آتش سوزی سینما رکس آبادان هم استاندار خوزستان بود و سپس به معاونت جمشید آموزگار در وزارت کشور منصوب شد و اکنون نیز چند سالی است به اتهام همیشگی جاسوسی برای آمریکا! به همراه پسرش، سیامک که وکیل دادگستری است، در زندان جمهوری اسلامی است و از قرار به تازگی او را که سنش بالای هشتاد سال است، آزاد کرده اند اما هنوز در خانه و تحت نظر می باشد. دیگری جمشید ارجمند منتقد فیلم و سراینده ترانه بسیارمعروف ترکی-ارمنی «ساری گلین» به فارسی است که این آهنگ بسیار معروف و محبوب با نام «دامن کشان»، با کلام جمشید ارجمند، ازبرنامه گل ها با صدای الهه و ویگن پخش شده است. او نیز بعداز خدمت وظیفه به همراه دوستان دیگرش علوی و زرهی و صراف که هر سه افسر وظیفه درهمان اداره کنترلر ستاد بزرگ بودند، به سازمان برنامه رفتند و جمشید بعدها سر از فرانسه در آورد و دو سال پیش هم به دلیل بیماری سرطان در تهران درگذشت. ارجمند آن هنگام جوان بسیار محجوب، فروتن و کم صحبتی بود و یکی از بهترین نقد نویسان فیلم های خارجی به ویژه آمریکائی بود که نقد هایش در هفته نامه سپید و سیاه انتشارمی یافت و خوانندگان بسیار داشت. او علاوه بر آن به زبان فرانسه هم تسلط داشت و مترجم کتاب های زیادی از فرانسه به فارسی بود. زرهی، دیگر افسر وظیفه بود که من مدتها فکر میکردم همین فرزانه نازنین، یعنی حسن زرهی است که سال هاست نشریه شهروند را در کانادا انتشار می دهد و یکی از چهره های افتخار آفرین فرهنگی ایران در آن کشور است، اما آقای حسن زرهی توضیح داد که آن زرهی که خدمت وظیفه اش را در ستاد بزرگ انجام داده، از خویشاوندان وی می باشد که او نیز به اتفاق افسروظیفه دیگری به سازمان برنامه رفتند و جزو مدیران بسیار سرشناس و لایق سازمان برنامه در آمدند. به بینید یک عکس سه درچهار، مرا ازکجا به کجا کشید. البته پرنویسی نیز که عادت ثانویه من است، دراین مورد بی تاثیر نیست، مثل آن ذغال خوب و دوستان ناباب که در اعتیاد آن بابا بی تاثیر نبود!

ادامه مطلب تازه های پزشکی...از صفحه ۲۵

درمان

درصورتی که فرد دارای TB فعال باشد، باید با دارو تحت درمان قرار گیرد و مرتبا تحت نظر باشد افراد باید در خانه بمانند، اطاق خواب خود را خوب تهویه کنند و از ماسک استفاده کنند.

در کشورهایی که شانس TB بیشتر است بخصوص در کودکان، واکسن BCG زده می شود که جلوی TB را بگیرد. این واکسن در افراد مسن کارآرائی ندارد ولی واکسن های جدید TB در حال مطالعه و بررسی هستند.

در حال حاضر چهار داروی معروف ضد سل عبارتند از:

۱- Isoniazid
۲- Rifampin
۳- Ethambutol
٤- Pyrazinamide

این چهار دارو همزمان مصرف شده و به مدت هفت روز در هفته به مدت هشت هفته یا پنج روز در هفته به مدت هشت هفته باید مصرف شوند ولی گاهی مدت بیشتری مصرف می شوند. این درمان در افرادی است که مقاومت به دارو نشان نمی دهند در صورتی که فرد به داروها مقاومت نشان دهد، داروهای تزریقی نظیر Amikacin به مدت بیست تا سی ماه استفاده می شود و داروهای دیگر نظیر Zyvox ممکن است اضافه شوند. با توجه به اینکه در صورت مبتلا شدن به این بیماری، مدت درمان بسیار طولانی است و معلوم نیست بیمار چگونه به درمان پاسخ نشان می دهد، بهتر است افراد موارد لازم جهت پیشگیری و به ابتلا به این بیماری خطرناک را مورد توجه دقیق قرار دهند. جهت تشخیص این بیماری پزشکان از آزمایش خون، روش های تصویری (Imaging)، آزمایش خلط و X-Ray ریه استفاده می کنند. جهت اطلاعات بیشتر به صفحه FDA.GOV مراجعه فرمائید.

ادامه مطلب ویروس کرونا...از صفحه ۲۳

- اشیاء و سطوحی که اغلب لمس می شود را تمیز و ضد عفونی کنید.
- اگر بیمار هستید و فکر می کنید دلیل آن مسافرت به منطقهٔ آلوده به ویروس کرونا یا تماس با شخصی بیمار باشد، باید به پزشک اطلاع دهید و به دنبال درمان زودهنگام باشید. اگر علائمی مانند سرماخوردگی دارید، با رعایت موارد زیر می‌توانید از دیگران محافظت کنید
- در حالی که بیمار هستید در خانه بمانید.
- از تماس نزدیک با دیگران خودداری کنید.
- هنگام سرفه یا عطسه، دهان و بینی خود را با یک دستمال بپوشانید، سپس دستمال را درون سطل زبالهٔ دربسته بریزید و دستان خود را بشویید.
- اشیاء و سطوح را تمیز و ضد عفونی کنید.

ادامه مطلب یادداشت های بی تاریخ...از صفحه ۲۰

ما همان روزنامه نگار یک لاقبای کیهان ورزشی بودیم و او تند تند می رفت و می رفت اما انصاف آن را که، هم حال ما را می پرسید و هم هروقت هوس سیاه مستی داشت به سراغ ما می آمد و می رفتیم و در جام گم می شدیم. هم چنان که همه آدم هایی را هم که به او معرفی می کردیم استخدام می کرد فقط از من می پرسید: «صدرالدین توده ای موده ای که نیست؟» جواب این مواقع ساده بود به طعنه می گفتم: «از اداره ات بپرس چرا از من می پرسی؟» و او خنده کنان می گفت: «آنها کار را خودشان می کنند و بلدند. می خواهم مطمئن شوم که تو به دردسر نمی افتی.»

سهراب ما وزیر شد. دو آتشه انقلاب سفید را تبلیغ کرد. اگر بیشتر بنویسم او را خواهید شناخت. یک شب آمد پیش من برآشفته و سراسیمه. خواهش کرد خلوت کنیم. همسرم با بزرگواری همیشگی اش ما را تنها گذاشت و او در هم پیچیده و کلافه گفت که هر دو پسرش کاوه و روزبه در آمریکا دارند در کنفدراسیون فعالیت می کنند و عملا با او قطع رابطه کرده اند. حتی مدت هاست که پول ماهانه او را نمی پذیرند و هر دو رفته اند در پمپ بنزین و رستوران کار می کنند. در فکر مبارزه مسلحانه هستند. چند بار به او تذکر داده شده که این کارهای بچه هایش کار دستش خواهد داد و حالا نمی داند که چه باید کرد؟

زخم کهنه را گشودن و یا زخم زبان زدن هرگز کار من نبوده است. من فکر کردم و او نوشید و سرانجام گفت: «چه فکر می کنی اگر این پدرسوخته ها را بیاورم این جا، خودم تحویل شان بدهم؟ هست و نیست مرا دارند از بین می برند.» و بعد گریست بسی تلخ تر از گندم تلخی که زیر سنگ آسیا به گناه تلخی خویش می گرید.

انقلاب شد. او را گرفتند. من این جا بودم. بی خبر از این برادری که تا اوج رفته و فرو افتاده بود. ماه های اول با وحشت روزنامه ها را باز می کردم که مبادا نامش و پیکر سوراخ سوراخ شده اش را ببینم. بعد فهمیدم که از خطر جسته. لابد با همان زیرکی های دیالکتیکی که در او سراغ داشتم جان به در برده بود. بعد دانستم که در زندان است. برای چه مدت اصلا ندانستم و نفهمیدم. بچه های چپ این جا به من خبر سوراخ سوراخ شدن کاوه و روزبه را دادند. آنها هر دو مرا عمو صدرالدین صدا می زدند. با چند مسافر مطمئن برای فریده زنش و کتایون بلندقامت سیاه چشم دخترش نامه نوشتم. بی جواب ماند. فقط یک بار کتایون در پاکتی که نام و نشانی فرستنده آن قلابی به نظر می رسید دو خط نوشت «عمو صدرالدین ما تمام شدیم. همه را از طرف من ببوسید.»

✦✦✦✦

در فرودگاه سانفرانسیسکو با لبی پرلبخند، چشمی پر انتظار پشت شیشه ایستاده بودم که در آغوشش بگیرم. سرانجام اجازه داده بودند که بیاید معالجه. چه معالجه ای؟ دو خطی نوشته بود و شماره پرواز و شرکت هواپیمایی را داده بود با این قد که: «اگر زحمتی نیست.» چه زحمتی؟ به روزنامه های پاره پاره به سوی آینده و شهباز و جوانان دموکرات و مصلحت کف آسفالت نگاه می کردم و به چشم های باز در سپیده دم اعدام شدگان مبشری، سیامک، کیوان و عطارد و به روزبه که او اسم پسرش را با یاد و افتخار او برگزیده بود و بعد چه خون ها که در خیابان ها ریخته شده بود و به قرآن مهرکرده امیراسدالله علم می اندیشیدم که بهمن قشقایی را از کوه پائین آورد؛ و بی بی ملکی قشقایی خواهر خسرو خان و هم کلاس خواهرم شمسی که حتی روز عروسی پسر خواهرم آمد به خانه علم ولی چارقد سیاهش را برنداشته بود و بعد دیدم که آن همه ایستادگان چطور ناگهان نشستند. در مصاحبه های تلویزیونی از این که به جنگ اسلام رفته اند اظهار ندامت کردند. سرشان سر به زیر انداخته، به این که نوه شیخ فضل الله نوری بوده است افتخار کرد و از یاد برد که پدرش شیخ مهدی اول کسی بود که وقتی شیخ را طناب انداختند دست زد.

آه چه بد است این همه خاطره روی دوش آدم و حالا کسی را می بینم شبیه سهراب روی دوشش تمام بار سال های رفته نشسته. هیچ برقی از آن نگاه گرم و آن شیطنت کودکی در او نیست. لابد در من هم نیست. از گمرک رد می شود می آید بیرون. خواب زده، مات و ترسان. به طرفش می روم. بغلش می کنم محکم. می زنم روی پشتش با عشق و او نگاهم می کند مثل کهربایی رنگ باخته در دست تخته باز قهاری که با یک دست طاس می ریزد و با دستی دیگر تسبیح می اندازد. فقط می گوید سلام و در برابر تمام فشار محبت آمیز تمام جانم یک پارچه سنگ است. لابد خسته است. حتما بیمار است. باید در UCSF برایش دکتر خوبی پیدا کنم. به زنم که آن همه با هم سربه سر می گذاشتند او را بغل نزند و نبوسد. نه این او نیست. حتی در برابر اشک های من که نام کاوه و روزبه را بر زبان می آورم نگاهم می کند. پنداری که آنها را نمی شناسد.

پانزده روز و شب با من غریبه وار زندگی می کند. سهراب آب شده. آن مرد خوش خوراک که از نرم نبودن steak au poivre کافه نزدیک «گاردولیون» عصبانی می شد، به هرچه جلویش بگذاری قانع است و فقط عرق می نوشد. تنها رضایتی که دارد این است که ودکاری «آبسولوت» و «فینلاندیا» خوب تهیه می شود و ربطی به عرق دستکش و تند و تیز خانگی تهران امروز ندارد.

کم کم حوصله زنم و بعد حوصله من سر می رود. یک غریبه در خانه ماست که نه می خندد، نه می گرید، نه از غذایی لذت می برد و نه از چشم انداز زیبایی و حتی نه از چشم زیبایی. کار ما شده بود این که از اول شب بنشینیم، من بریزم و او بنوشد و خود به اقتضای سلامت ناسالمم لبی تر کنم. هرچه شعر بلد بودم برایش خواندم. از دیوانگی های غزلیات شمس تا فرزانگی های رندانه حافظ. اما این همه آن چنان بود که پنداری تو برای دیوار از شکفتن بهار سخن می گویی. هرچه آهنگ قدیمی داشتیم برایش گذاشتم. عاشق مرضیه بود. آن وقت ها تا سرخوش می شد «می زده شب چو ز میکده بازآیم» را می خواند اما حالا اصلا گوش نمی داد. گفت: «لازم نیست وقت از طبیب بگیری مرا به بیمارستان ببری. این درد درمان ندارد.»

آپارتمان کوچک من رو به جنگل است و صبح ها صدای بلبل آرام از ما می گیرد. یک روز برگشت و گفت:«این صدای کلاغ ها مرا آزار می دهد.» چه کارش باید می کردم؟ به قول اخوان نعش این عزیز روی دست ما مانده بود. تا آن شب، آن شب حیرت انگیز.

بطری یک لیتر و نیمی «آبسولوت» به چند استکان رسیده بود که روی ضبط صوت گوشه اتاق یک نوار گذاشتم. صدای شجریان بود و حرف های تو، ای شیخ. آه ای شیخ، شجریان از تو خواند:

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی
چه خیال ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

و ادامه داد:

نفس خروس بگرفت که نوبتی بخواند
همه بلبلان بمردند و نماند جز غرابی

و آن گاه او جام در دست و نگاه به دور دوخته از هم گشوده شد، نه ای شیخ، از هم گشاده شد. پاشید. مثل آهکی که آب بر آن بپاشند، خرد شد و فریاد زد و ناله کرد و گفت: «این را چرا گذاشتی؟ تو از کجا می دانستی که من این غزل سعدی را شانزده سال است که با خود می خوانم و به صدای آهسته در دلم می ریزم.»

فقط گوش می دادم و او گفت و گفت و گفت: «هیجده ماه در یک سلول یک نفره بودم که شانزده نفر در آن زندگی می کردند. همه آنها که تو می شناختی یا لااقل از دور می شناختی و من از نزدیک. اواسط شب صدای پا می آمد. صدای پاهایی بی رحم و بی ملاحظه. در سلول باز می شد. اسم ها را صدا می زدند و می بردند. من هر دو سه دقیقه یک بار دنده به دنده می شدم و فکر می کردم. خیال می کردم. دلم می خواست صبح زودتر بدمد. می دانستم اگر صبح بدمد، هم زنجیران مرا بر می گردانند اما صبح نمی شد. آفتاب بر نمی آمد و شعر این شاعر که ما توده ای ها او را مداح رژیم ها می دانستیم توی سرم می چرخید:

سر آن ندارد امشب که برآید آفتاب
چه خیال ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

و بعد صدای رگبار می آمد. صدای تک تیر می آمد و تا آفتاب می خواست بدمد صدای کریهی بدتر از مرغوای کلاغ برمی خاست که اذان می گفت. یادت می آید که اذان، ما لامذهب ها را هم در ایام جوانی به یک آرامش خدایی می خواند. وقتی موذن می گفت: (حی علی خیرالعمل) ما فکر می کردیم که ما برخاستگان همان راه خیریم و حالا به جای بلبل های باغ های دزاشیب و گلابدره فقط کلاغی به صیحه ای جگر خراش اذان می گفت. به من می گفت که خدایی جز خدای یگانه نیست و من این خدا را که به نام او تک گلوله ها در مغزها خالی می شد نمی شناختم.

در هیجده ماه، بیش از هیجده بار آن سلول پر و خالی شد و آرزوی من این بود که یک شب مرا صدا کنند. چرا نکردند نمی دانم. بعد فرستادندم قزل حصار. آنجا وحشتناک تر بود. جوان ها را آن جا می آوردند. از کاوه و روزبه خبری نداشتم. می دانستم به ایران برگشته اند. می دانستم در انقلاب فعال بوده اند. سه سال بود که زنم را ندیده بودم. روزی که به دیدنم آمد، خواب بود. زبانش سنگین بود. «کتی» زیر بازویش را گرفته بود.

پرسیدم: (چطوری؟) جوابی نداد. پرسیدم: (کاوه و روزبه چطورند؟) سرش را پائین انداخت. دستی روی قلبش و دستی روی شکمش گذاشت و گفت: (این جا هستند، دارند سرود می خوانند.)

به کتی نگاه کردم. مات نگاهم کرد و مادر را برگرداند. با خود فکر کردم کدام یک از آن تک تیرها که شمرده ام کف زدن خشک و خالی عروسی پسرانم بوده است؟ کدام شب که آفتاب سر برآمدن نداشت غراب ها بلبلان مرا به سینه دیوار گذاشتند؟ در قزل حصار بودم که باز شب های وحشت ادامه پیدا کرد. بعد از نوشیدن آن «جام زهر» با دست های آلوده به خون هزارها هزار تن، از ساعت دوازده شب به بعد دسته هایی سرود می خواندند. جمعی با صدای خوش بلبلان باغ های دزاشیب و گلابدره اذان می گفتند و بعد رگبارها بود و این شیخ شیرازی در دلم، در جانم، در گوشم زمزمه می کرد که:

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

ادامه مطلب ذهن و زبان شعر...از صفحه ۹

بهرحال، نظام ایستای مرده‌ای که روابط خودش را با زمینه‌های تفکر و اندیشه جهان قطع کرده است، یا بهتر بگویم رابطه‌ای اصلا برقرار نکرده تا قطع کند، در حقیقت تکرار قرون محتضر تمدن اسلامی است.در جامعه‌ای که روابط اجتماعی و اقتصادی‌اش بسیار پیچیده است، به سختی می‌توان ساخت و ساختارهای ادبی حاصل از آن را بر آن زمینه‌های پیچیده منطبق کرد. کسانی که کلیاتی راجع به ادبیات و کلیاتی راجع به جامعه‌شناسی و اقتصاد می‌گویند، امّا انطباق این دو را بر هم‌دیگر از یاد می‌برند،کارشان کاغذ سیاه کردن است! باید کاری کرد مثل کارهای لوکاچ و گلدمن در اروپا و حد اقل اسکارپیت در آمریکا و فرانسه.

عوامل فرهنگی تغییر، بیش وکم، در پایان عصر قاجاری وجود داشته است. نمی‌شود منکر بعضی از ترجمه‌های آثار اروپایی در زمینه علوم ساده، مثل علم تشریح و جغرافیای علمی شد. عوامل فرهنگی به صورت خیلی ضعیفی در عصر مورد بحث ما بوده است، یعنی می‌توان آثاری از آشنایی روشنفکران ایرانی را با آنچه در جهان پیرامون آنها می‌گذشته است، پیدا کرد. از قبیل اطلاعاتی در باب کمپانی هند شرقی، پیشرفت‌های علمی اروپایی‌ها و...این‌ها در کتاب‌هایی هم که به صورت خیلی ساده ترجمه شد، نمودار است. سنّت زمان امیرکبیر و قائم‌مقام اگر ادامه پیدا می‌کرد، ای بسا ژاپن دیگری ظهور می‌کرد.

به عنوان ضابطه این را باید دانست که عوامل فرهنگی هیچ‌وقت تأثیر سریع روی ادبیات نمی‌گذارند.یک کتاب جامعه‌شناسی یا اقتصاد یا رمان که الان ترجمه می‌شود، اثر فوری این ترجمه بر روی ادبیات اثری طبیعی نیست، یعنی اگر کسی آن را تقلید کرد، این تقلید، جذب واقعی فرهنگ نیست. بعضی افراد که شعر ترجمه شده فرنگی و یا رمان ترجمه‌شده فرنگی را عینا تقلید می‌کنند و چیزی شبیه آن به وجود می‌آورند، این جذب فرهنگی نیست. جذب فرهنگی آن است که جامعه روح آن اثر ترجمه شده را با تغییراتی جذب کند و نویسنده و شاعر آن را از جامعه بگیرند، نه این‌که عینا آن را تقلید کنند.فرق است بین تقلید تا به موقع یک فرم ادبی در یک جامعه و ریشه دواندن آن فرم ادبی در جامعه. باید مقداری از عوامل فرهنگی در جامعه جذب شود تا ما رمانی از نوع یولی‌سیس داشته باشیم.

پس اگر می‌گوییم که جامعه آن دوره، آشنایی با زمینه‌های فرهنگی اروپایی داشته است، نباید انتظار داشت که این آشنایی در شعر قاآنی و سروش تأثیر کند و منعکس شود. همیشه تأثیر پذیرفتن شعر و ادبیات و هنر از عوامل بیگانه، خیلی دیر حاصل می‌شود، مثلا نمی‌توان تأثیر ترجمه کنت مونت کریستو را فورا بر روی آثار ادبی آن دوره دید. هم‌چنان‌که در دوره بعد «مانیفست» فلان شاعر اروپایی در ۱۳۲۰ منتشر می‌شود، امّا تاثیرات آن را در دوره‌های بعد، یعنی مدت‌ها بعد از جنگ جهانی دوم، به صورت شبحی از آن و رنگ نامریی از آن بر روی کارهای بعضی از شعرا می‌بینیم. پس تصور نکنید با گرفتن سریع ترجمه چند رمان یا کتاب علمی و فلسفی، تفکر فلسفی و ادبی و شعری یک جامعه بلافاصله تغییر می‌کند. این ترجمه‌ها به عنوان بارور شدن از سرچشمه‌های فکری، اثر خود را می‌کند، امّا خیلی خیلی دیر و خیلی خیلی کم‌رنگ. پس عوامل اجتماعی تغییر و عوامل فرهنگی تغییر،خیلی کم قدرت‌تر از این بودند که بتوانند روی تفکر شاعران و ادیبان این دوره اثری بگذارند، اثری که آن اثر امروز برای ما دارای ارزشی باشد و بتوانیم به بررسی و تحلیل آن بپردازیم.

ادامه مطلب نقش اخلاق و...از صفحه ۲۱

بنابراین نخستین گام حاکمان وظیفه شناس، در کنار تهیه و اجرای برنامه های آموزش فنی و حرفه ای و همچنین آموزش همگانی و رایگان با توجه به نیازهای جامعه آماده سازی برنامه پرورش اخلاق در جامعه است. آن زمان می توان امید داشت که بیشتر اعضای جامعه در نقش‌آفرینی توانمند شوند و همچنین قدرت شناخت و مهارت لازم برای انتخاب درست از فرصت ها و بهره مند شدن از امکانات را داشته باشند. می دانیم که فقرا علاوه بر قابلیت‌های فردی در قابلیت‌های محیطی و فرصت های شغلی کم توان و در مواردی ناتوان و با کمبود مهارت مواجه هستند. به همین سبب اجرای برنامه آموزش لازم و همگانی برای بهره مند ساختن همگان از امکانات و فرصت‌ها یکی از راهکارهای کاهش فقر است. بنابراین برنامه های گسترش اقتصادی و اجتماعی در زیر مجموعه برنامه آموزشی باید به گونه ای تهیه و اجراء شود که در کنار شناخت امکانات، فرصت لازم برای فعالیت و پویایی را به همگان بدهد. با این اقدام به انجام یکی ازمهمترین سیاست‌های فقرزدایی، که توزیع متناسب فرصت‌ها برای همه است می پردازیم. بنابراین شایسته است که قدرت سیاسی اقتصادی و اجتماعی در نسل های آینده جامعه به جای گداپروری با اجرای برنامه های لازم ازامکانات موجود به سود نیازمندان بهره بگیرد و با اجرای برنامه آموزش ویژه و کارآفرینی در فقر زدایی کوشا باشد. وظیفه حاکمیت آموزش دادن ماهیگیری به همگان است نه آن که در نقش پدری ظاهرا دلسوز به نام دولت، آنهم دولتی بی خرد بخشی ناچیز و غیر قابل استفاده از غذای جامعه نیازمند را به نام یارانه تامین کند. یکی از بخش های ویژه برنامه آموزش همگانی پرورش اخلاق و نگرش به خردگرایی و گسترش شایسته سالاری است. هستند کسانی که به سبب تنگدستی به دزدی روی می آورند. درست است که تنگدستی عامل ظاهری است، ولی انسان باید بداند که در برابر فقر و تنگدستی در کنار دزدی واکنش‌های دیگر نیز وجود دارد. نیازمندانی که دزدی می کنند خود را به آن درجه از پستی می رسانند که دزدی را واکنشی در برابر فقر و تنگدستی خود می‌دانند و توجه نمی‌کنند که چنین واکنشی، در واقع کنش شخصی است که دزدی می‌کند و نام واکنش به آن می دهد. هماهنگ نبودن واکنش انسان نسبت به هر کنشی برآیند بی توجهی به خرد و عقل و نتیجه کم دانشی و پرورشی اشتباه است. دزدی توانمندان جامعه ناشی ازفقر مالی نیست بلکه آنان دچار فقر شخصیت و اخلاق هستند. یکی از دلایل فقر و تنگدستی درجامعه ناتوانی سرپرستان و اداره کنندگان کشور در راستای برنامه ریزی آموزش و مهمتر از آن پرورش اخلاق پسندیده و استفاده از خرد و همچنین ایجاد توانایی کار آفرینی و فراهم آوردن شرایط لازم برای کوشش و پویایی همگان می باشد.برای رسیدن به جایگاه ترقی و توسعه و اجرای برنامه های فقر زدایی باید نخست خودسازی کنیم. نه اینکه تنها معایب خود را شناسایی کنیم و به اصلاح آن بپردازیم. در اینجا هدف از بیان خودسازی پاک کردن آلودگی‌های موجود درجامعه بزرگ ما است و مهمترین آلودگی موجود در جامعه ما وجود اخلاق ناشایست است. همزمان انجام این پاکسازی درابتدای کاربرای برنامه های فوری وکوتاه مدت لازم است که ازدانش اندوختگان کارآزموده؛ باتجربه و درستکار داخل کشور یاری بگیریم و از تجربهٔ دیگران و حتی کشورهای موفق بهره مند شویم. هدف بازگردانیدن درستی و راستی و مهارت در سطح مدیریت کشور است نه ایجاد اغتشاش و قرارگرفتن مردم در برابر یکدیگر. همزمان اجرای برنامهٔ آموزش و پرورش رایگان باید در کوتاهترین زمان ممکن برابر برنامه هایی که در دست داریم به جلب سرمایه های پراکنده بپردازیم و اجرای برنامه کارآفرینی تدوین شده را بلافاصله شروع کنیم. ساختار و تدوین برنامهٔ آموزشی درجوامعی چون سرزمین ما باید همزمان برای کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت تهیه و هر یک د رزمان لازم به اجرا درآید. در برنامهٔ کوتاه مدت آموزشی و دیگر برنامه های گسترشی کشور باید زخم های اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی را درمان و از افزایش آن جلوگیری کنیم و در برنامهٔ دراز مدت باید ریشهٔ آن زخم ها را از میان برداریم.

ادامه مطلب یادداشت های بی تاریخ...از صفحه ۵۶

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی
چه خیال ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی»

و سهراب من ساکت شد. سر به دیوار گذاشت. و من با تو تنها ماندم ای شیخ، ای که همیشه به هر مناسبت در همه ما ایستاده ای، ای شیخ، ای رستم پسرکش. تو در زندان سیاه شب های بی پایان سهراب را کشته بودی. پسرت سهراب را پهلو دریده و پسران او را در او کشته بودی و آفتاب برنیامده بود، و هنوز هم برنیامده است.

سهراب من از آن شب به بعد آرام گرفت. مدتی پیش ما ماند و هر شب به شجریان گوش داد که او می خواند و این می گریست:

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی
چه خیال ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
نفس خروس بگرفت که نوبتی بخواند
همه بلبلان بمردند و نماند جز غرابی

قلب انسان همچون آلت موسیقی است...موسیقی بالقوه عظیمی در آن آرمیده است...منتظر لحظه مناسب است تا نواخته شود...
ابراز وجود کند...آهنگین شود...به سماع برخیزد...
و این لحظه فرا نمی رسد مگر با جاری شدن عشق...
انسان عاری از عشق هیچگاه نخواهد دانست که چه موسیقی شکوهمندی درون قلبش جای داشته است...
فقط از طریق عشق است که این موسیقی زنده می شود...

ادامه مطلب از اینجا، از آنجا...از صفحه ۴۴

اگر آن پرندگان بیشتر از بینایی و دانایی خود استفاده کرده بودند تا از حرص و طمع، همگی می توانستند تا درکمال صلح و صفا ازبسته نان بهره ببرند و سیر بشوند. عده ای از ما نیز، دراین جامعه کوچک، مانند چنین پرندگانی، با همدیگر برسر مسائل بسیار ناچیز و بی‌اهمیت دعوا و مرافعه می کنیم و متاسفانه در همین حال و هوا است که ارزش های واقعی زندگی از خاطر می رود ومفهوم اصلی خود را از دست می دهد.

✦✦✦✦

مردی با خدای خودش در مورد جهنم و بهشت حرف می‌زد. خدا به مرد گفت: «بیا، می خواهم جهنم را به تو نشان بدهم.» وارد اتاقی می شوند که گروهی از مردم به دور یک سفره رنگین نشسته بودند. همه بسیارگرسنه، گریان و مأیوس بنظر می رسیدند و هر کسی قاشقی با دسته ای بسیار دراز در دست داشت. قاشق ها به غذاها می رسیدند، اما مردم نمی توانستند که به دهانشان برسانند. زجر و نا امیدی این افراد واقعاً غیرقابل تحمل بود.

بعد از مدتی خدا می گوید: «بیا، حالا می خواهم بهشت را بهت نشان بدهم»...وارد اتاقی دیگر می شوند شبیه به اتاق اولی. گروهی ازمردم به دور یک سفره رنگین با غذاهای مختلف و همان قاشق های دسته بلند نشسته بودند. اما در این اتاق، برعکس اتاق اولی، همه بسیار خوشحال، سر حال و سیر بنظر می رسیدند. مرد با تعجب بسیار رویش را به خدا می کند و می گوید: «من نمی فهمم! چرا مردم در این اتاق خوشحال، راضی و سیر هستند، و دراتاق دیگر ناراحت، غمزده و گرسنه. در حالی که هر دو اتاق نیز کاملاً بهم شباهت دارند!» خداوند لبخندی می زند و می گوید: «خیلی ساده است، دراین اتاق مردم یاد گرفته اند تا به همدیگر کمک کنند و در دهان یکدیگر غذا بگذارند.»

ادامه مطلب کیمیا خاتون...از صفحه ۱۲

چون چندی بگذشت مولانا بهاءالدین پدر مولانا جلال الدین در سال ۶۳۱ درگذشت و در آن زمان مولانا جلال الدین چهارده سال داشت و با آن کوچکی سن و سال عالم و مجتهدی بزرگ بود و از طرف پدر حکم اجتهاد یافت و بعد از درگذشت پدر بر مسند او قدم گذاشت. چون زمانی بگذشت مولانا جلال الدین را مریدان زیاد گرد آمدند و او به نشر علوم و دروس دینی پرداخت و مریدان فراوان بر او جمع شدند. و دور او را گرفتند. روزی در بازار مولانا جلال الدین بر استری سوار و با کوکبه ای فراوان عبور می نمود. در این میان مردی درویش وار بر سر راه او ظاهر شد و در رکابش روان شد. درویش پرسید که غرض از مجاهده و دانستن علوم چیست؟ مولانا گفت غرض آگاهی از آداب شریعت است. شمس الدین گفت علم آن است که ترا به معلوم رساند و به شاهراه حقیقت کشاند. و این بیت سنایی را بر او خواند.

علم کز ترا، نه بستاند
جهل از آن علم به بود بسیار

و به روایتی دیگر می گویند چون شمس الدین به قونیه رسید مولانا را ملاقات کرد در حالتی که مولانا کنار حوض نشسته بود و کتابی چند پیش روی داشت. شمس او را پرسید این چه مصاحف است مولانا جواب داد این را قیل و قال می گویند ترا به آن چه کار است. شمس الدین فی الحال کتاب ها را در آب انداخت و مولانا را متحیر ساخت. مولانا از روی تاسف گفت: ای درویش بعضی فواید بالا بود که دیگر یافت نمی شود دیوانگی کردی و ضایع ساختی. شمس الدین دست دراز کرد و همه کتاب ها را بیرون آورد و آب در آنها اثر نکرده بود. مولانا پرسید که این چه سرّ بود که به ظهور پیوست. شمس الدین گفت که این ذوق و حال است و ترا از آن خبر نیست.

دنباله این داستان طولانیست و داستان عشق شمس الدین به کیمیاخاتون دختر خوانده مولانا در شماره بعد گفته خواهد شد.

ادامه مطلب خیام و...از صفحه ۶

بدبینی ژرفی درباره سرنوشت انسان و سرانجام کار او بر اندیشه های هر دو شاعر سایه افکنده است، منتها خیام به درجه ابوالعلا افراط نمی کند و ریاضت نمی کشد و از زن و ازدواج و تولید مثل نمی پرهیزد، بلکه او می خواهد از هر چه خوشی و زیبایی که در جهان است بهره جوید. این جهان بینی، مشرب خیام را انسانی تر و متعادل تر و مردم پسندتر می سازد. دیدی که این دو شاعر هزار سال پیش نسبت به روش گذران زندگی دارند متفاوت است، ولی شکایتی که از ابلهان متظاهر فضل فروش و یا زاهد نمایان همزمان خود می کنند خیلی شبیه هم می باشد، خیام می گوید:

گاوی است بر آسمان قرین پروین
گاوی است دگر نهفته در زیر زمین
گر بینایی چشم حقیقت بگشا
زیر و زبر دو گاو مشتی خر بین (۸)

ابوالعلا می گوید:

فَألفَیتُ البَهائِمَ، لاَعُقُولٌ
تُقیمُ لَها الدَّلیلَ وَلاَضیاءُ
وَاِخوَانُ الفَطانَةِ فی اِختِیالٍ
کَأَنَّهمُ لِقَموم أَنبِیَاءُ
فَأَمّا هؤلاءِ فَأَهلُ مَکرٍ
وأَمّا الأَوَّلونَ فَأَغبِیاءُ
فَإِن کانَ التُّقی بَلَهاً وَعَیّاً
فَأَعیارُ المَذَلَّةِ أَتقِیاءُ

چارپایان را دیدم که عقلی ندارند تا برایشان دلیل اقامه کند و هدایت شان نماید. مردمان زیرک چنان فخر می فروشند که گویی برای مردم در حکم پیامبرانند. این گروه اهل فریبند و آن گروه کودن؛ اگر پرهیزکاری عبارت است از ابلهی و کودنی پس خران زبون از جمله پرهیزکارانند.

ابوالعلا در مورد احسان به مردم، نیکی بخاطر نیکی و انجام واجبات دینی پافشاری می کند و این بخاطر دینداری نیست بلکه برای آن است که او اساساً آدمی را ستمگر و شرور می داند و این اعمال را نوعی کنترل برای آدمیان و حفظ نظام اجتماعی لازم می داند. خیام به اندازه ابوالعلا به این مسایل نمی پردازد، ولی باز از زاهدان ریایی و حاکمانی که خون مردم را می خورند انتقاد می کند:

گر می نخوری طعنه مزن مستان را
بنیاد مکن تو حیله و دستان را
تو غره بدان مشو که می می نخوری
صد لقمه خوری که می غلام است آن را

عمر فروخ در فصلی که به نام «تأثیر ابوالعلا در شرق و غرب» دارد معتقد است که خیام از ابوالعلا تأثیر پذیرفته است و ضمن مقایسه بعضی از افکار آن دو، دو مطلب را نیز ذکر می کند، یک اینکه ضمن آوردن شعر مشهور خیام:

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی
وز هفت و چهار دایم اندر تفتی
می خور که هزار بار بیشت گفتم
باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

یک بیت از ابوالعلا نقل می کند که شباهت زیادی به بیت اول رباعی فوق دارد:

جَسدٌ من أربَعٍ تَلحَظُهَا
سَبعَةٌ ذَائبةٌ فِی اثنَی عَشَر

بدنی که از چهر عنصر ترکیب شده تحت تأثیر هفت ستاره و دوازده برج است. به علاوه در سروده های ابوالعلا در یکی دو مورد اسم سلطان محمود آمده است و خیام نیز اشاره می کند به (با باده نشین که ملک محمود این است). (۹)

احمد حامد الصراف در کتاب عمر خیام، الحکیم الفلکی النیسابوری، حیاتهٔ، علمه، رباعیاته، بغداد، ۱۹۴۹ (ص ۱۵۵-۱۳۴) مقایسه مفصل تری از این دو شاعر بزرگ می کند و عناوینی که به وجوه مشترک میان آنان می دهد به صورت جالبی نکات عمده بحث ما را خلاصه می کند. آنها عبارتند از: اتهام هر دو به زندقه، اعتقاد هر دو در تقیّه، بدبینی هر دو نسبت به دنیا با فرق هایی میان آنان: موضوع رستاخیز پس از مرگ، تناسخ و سرنوشت جسم پس از مرگ. در خاتمه یک بخش را هم به وصف شراب در رباعیات و گفت و گو از مرگ در اشعار ابوالعلا تخصیص می دهد. تضادی که در بخش اخیر دیده می شود نشان دهنده نظر متفاوت دو شاعر نسبت به زندگی و دنیاست.

چنانکه گفته شد واقعاً سند و دلیلی در دست نیست که خیام از همه آثار ابوالعلا آگاهی داشته است و از افکار و نظریات او پیروی کرده است، ولی آنچه در اشعار او دیده می شود احتمال تاثیرپذیری او از ابوالعلا می رود.

۱. اخبارالحکما چاپ لایپزیک، ص ۲۴۳-۲۴۴.
۲. این نسخه حاوی ۵۰۰ رباعی است و چند رباعی فارسی هم دارد، و به علاء الدین عطاملک جوینی پسر بهاءالدین محمد جوینی تقدیم شده است مولف نسخه مدتها معلوم نبود ، ولی اخیراً معلوم شده است که نظام الدین اصفهانی از شعرای زمان آباقاخان می باشد. نویسنده ی فهرست کتابخانه ی جان رایلندز در منچستر تاریخ کتابت آن را میان ۱۲۸۲-۱۲۸۵ میلادی می داند.
Alphons Mizana, Catalogue of the Arabic. Manuscripts in the John Rylands Library in Manchester, p. 774.
دوست قدیمی من دکتر کامل مصطفی الشیبی این نسخه را در تحقیق مفصل خود به نام «الدوبیت فی الادب العربی فی عشرهٔ القرون» که مدتی پیش در لیبی چاپ شده، گنجانیده است، و چاپ اخیر این مجموعه چنین است : نظام الدین اصفهانی، نخبهٔ الشارب و عجالهٔ الراکب،چاپ ابوکمال ابودیب، بیروت۱۹۸۳.
۳. طربخانه، جلالی همایی ص ۱۶۳.
۴. عقاید فلسفی ابوالعلاء ص ۸۹.
۵. عقاید فلسفی ابوالعلاء ص ۱۶۷.
۶. همان کتاب، ص ۱۶۸.
۷. همان کتاب، ص ۱۴۰-۱۴۱.
۸. ترانه های خیام ص ۵۹. این رباعی در برخی دستنویس ها با کمی دگرگونی آمده است. رباعی زیر نیز در بعضی از نسخه ها آمده است:
با این دو سه نادان که چنان می دانند
از جهل، که دانای جهان آنانند
خر باش که از خری ایشان به مثل
هر کو نه خر است، کافرش می دانند
رباعیات خیام، به اهتمام بهاء الدین خرمشاهی تهران ص ۹۹.
۹. همان کتاب، ص ۲۹۴-۲۹۵.

Continued from Page 60

Coronavirus

HOW DOES THIS VIRUS SPREAD? The new coronavirus is a respiratory virus which spreads primarily through contact with an infected person through respiratory droplets generated when a person, for example, coughs or sneezes, or through droplets of saliva or discharge from the nose. It is important that everyone practice good respiratory hygiene. For example, sneeze or cough into a flexed elbow, or use a tissue and discard it immediately into a closed bin. It is also very important for people to wash their hands regularly with either alcohol-based hand rub or soap and water.

HOW LONG DOES THE VIRUS SURVIVE ON SURFACES? It is still not known how long the 2019-nCoV virus survives on surfaces, although preliminary information suggests the virus may survive a few hours. Simple disinfectants can kill the virus making it no longer possible to infect people.

HOW LONG IS THE INCUBATION PERIOD? The incubation period is the time between infection and the onset of clinical symptoms of disease. Current estimates of the incubation period range from 2-11 days, and these estimates will be refined as more data become available. Based on information from other coronavirus diseases, such as MERS and SARS, the incubation period of 2019-nCoV could be up to 14 days.

HOW TO PUT ON, USE, TAKE OFF AND DISPOSE OF A MASK?

✦Before putting on a mask, wash hands with alcohol-based hand rub or soap and water.

✦Cover mouth and nose with mask and make sure there are no gaps between your face and the mask.

✦Avoid touching the mask while using it; if you do, clean your hands with alcohol-based hand rub or soap and water.

✦Replace the mask with a new one as soon as it is damp and do not re-use single-use masks.

✦To remove the mask: remove it from behind (do not touch the front of mask); discard immediately in a closed bin; wash hands with alcohol-based hand rub or soap and water.

IS IT SAFE TO RECEIVE A PACKAGE FROM CHINA OR ANY OTHER PLACE WHERE THE VIRUS HAS BEEN IDENTIFIED? Yes, it is safe. People receiving packages are not at risk of contracting the new coronavirus. From experience with other coronaviruses, we know that these types of viruses don't survive long on objects, such as letters or packages.

IS THE NEW VIRUS THE SAME AS SARS? No, 2019-nCoV is from the same family of viruses as Severe Acute Respiratory Syndrome (SARS-CoV) but it is not the same virus.

SHOULD I WEAR A MASK TO PROTECT MYSELF? Wearing a medical mask can help limit the spread of some respiratory disease. However, using a mask alone is not guaranteed to stop infections and should be combined with other prevention measures including hand and respiratory hygiene and avoiding close contact – at least 1 metre (3 feet) distance between yourself and other people.

WHAT'S THE DIFFERENCE BETWEEN ILLNESS CAUSED BY 2019-NCOV INFECTION, THE FLU OR A COLD? People with 2019-nCoV infection, the flu, or a cold typically develop respiratory symptoms such as fever, cough and runny nose. Even though many symptoms are alike, they are caused by different viruses. Because of their similarities, it can be difficult to identify the disease based on symptoms alone. That's why laboratory tests are required to confirm if someone has 2019-nCoV.

As always, WHO recommends that people who have cough, fever and difficulty breathing should seek medical care early. Patients should inform health care providers if they have travelled in the 14 days before they developed symptoms, or if they have been in close contact with someone with who has been sick with respiratory symptoms.

WHO CAN CATCH THIS VIRUS? People living or travelling in an area where the 2019-nCoV virus is circulating may be at risk of infection. At present, 2019-nCoV is circulating in China where the vast majority of people infected have been reported. Those infected from other countries are among people who have recently traveled from China or who have been living or working closely with those travellers, such as family members, co-workers or medical professionals caring for a patient before they knew the patient was infected with 2019-nCoV.

Health workers caring for persons who are sick with 2019-nCoV are at higher risk and must protect themselves with appropriate infection prevention and control procedures. People living outside of areas in China where the virus is circulating are not at risk of infection with 2019-nCoV.

WHO IS AT RISK FROM DEVELOPING SEVERE ILLNESS? While we still need to learn more about how 2019-nCoV affects people, thus far, older people, and people with pre-existing medical conditions (such as diabetes and heart disease) appear to be more at risk of developing severe disease.

When the rose is gone and the garden faded
you will no longer hear the nightingale's song.
The Beloved is all; the lover just a veil.
The Beloved is living; the lover a dead thing.
If love withholds its strengthening care,
the lover is left like a bird without care,
the lover is left like a bird without wings.
How will I be awake and aware
if the light of the Beloved is absent?
Love wills that this Word be brought forth (Rumi)

Coronavirus

WHAT IS A CORONAVIRUS? Coronaviruses are a large family of viruses found in both animals and humans. Some infect people and are known to cause illness ranging from the common cold to

more severe diseases such as Middle East Respiratory Syndrome (MERS) and Severe Acute Respiratory Syndrome (SARS).

WHAT IS A "NOVEL" CORONAVIRUS? A novel coronavirus (CoV) is a new strain of coronavirus that has not been previously identified in humans. The new, or "novel" coronavirus, now called 2019-nCoV, had not previously detected before the outbreak was reported in Wuhan, China in December 2019.

ARE ANTIBIOTICS EFFECTIVE IN PREVENTING AND TREATING THE 2019-NCOV? No, antibiotics do not work against viruses, they only work on bacterial infections. The novel coronavirus is a virus and, therefore, antibiotics should not be used as a means of prevention or treatment.

ARE THERE ANY SPECIFIC MEDICINES TO PREVENT OR TREAT 2019-NCOV? To date, there is no specific medicine recommended to prevent or treat the novel coronavirus. However, those infected with 2019-nCoV should receive appropriate care to relieve and treat symptoms, and those with severe illness should receive optimized supportive care. Some specific treatments are under investigation and will be tested through clinical trials. WHO is helping to coordinate efforts to develop medicines to treat nCoV with a range of partners. If you want to protect yourself from getting infected with the new coronavirus, you should maintain basic hand and respiratory hygiene, and safe food practices and avoiding close contact, when possible, with anyone showing symptoms of respiratory illness such as coughing and sneezing.

The following measures ARE NOT specifically recommended as 2019-nCoV remedies as they are not effective to protect yourself and can be even harmful:

✦Taking vitamin C
✦ Smoking
✦ Drinking tradition herbal teas
✦ Wearing multiple masks to maximize protection
✦ Taking self-medication such as antibiotics

In any case, if you have fever, cough and difficulty breathing seek medical care early to reduce the risk of developing a more severe infection and be sure to share your recent travel history with your health care provider.

CAN 2019-NCOV BE CAUGHT FROM A PERSON WHO PRESENTS NO SYMPTOMS? Understanding the time when infected patients may spread the virus to others is critical for control efforts. Detailed medical information from people infected is needed to determine the infectious period of 2019-nCoV. According to recent reports, it may possible that people infected with 2019-nCoV may be infectious before showing significant symptoms. However, based on currently available data, the people who have symptoms are causing the majority of virus spread.

CAN HUMANS BECOME INFECTED WITH THE 2019-NCOV FROM AN ANIMAL SOURCE? Detailed investigations found that SARS-CoV was transmitted from civet cats to humans in China in 2002 and MERS-CoV from dromedary camels to humans in Saudi Arabia in 2012. Several known coronaviruses are circulating in animals that have not yet infected humans. As surveillance improves around the world, more coronaviruses are likely to be identified

The animal source of the 2019-nCoV has not yet been identified. This does not mean you can catch 2019-nCoV from any animal or from your pet. It's likely that an animal source from a live animal market in China was responsible for some of the first reported human infections. To protect yourself, when visiting live animal markets, avoid direct unprotected contact with live animals and surfaces in contact with animals. The consumption of raw or undercooked animal products should be avoided. Raw meat, milk or animal organs should be handled with care, to avoid cross-contamination with uncooked foods, as per good food safety practices.

CAN I CATCH 2019-NCOV FROM MY PET? No, at present there is no evidence that companion animals or pets such as cats and dogs have been infected or have spread 2019-nCoV.

CAN THE 2019-NCOV BE TRANSMITTED FROM PERSON TO PERSON? Stay aware of the latest information on the outbreak, available on WHO website, and take care of your health by doing the following:

✦ Wash your hands frequently with an alcohol-based hand rub or soap and water. **Why?** Washing your hands with an alcohol-based hand rub or soap and water kills the virus if it is on your hands.

✦ Maintain social distancing – maintain at least 1 metre (3 feet) distance between yourself and other people, particularly those who are coughing, sneezing and have a fever. **Why?** When someone who is infected with a respiratory disease, like 2019-nCoV, coughs or sneezes they project small droplets containing the virus. If you are too close, you can breathe in the virus.

✦ Avoid touching eyes, nose and mouth. **Why?** Hands touch many surfaces which can be contaminated with the virus. If you touch your eyes, nose or mouth with your contaminated hands, you can transfer the virus from the surface to yourself.

✦ If you have fever, cough and difficulty breathing, seek medical care early. Tell your health care provider if you have travelled in an area in China where 2019-nCoV has been reported, or if you have been in close contact with someone with who has travelled from China and has respiratory symptoms. **Why?** Whenever you have fever, cough and difficulty breathing it's important to seek medical attention promptly as this may be due to a respiratory infection or other serious condition. Respiratory symptoms with fever can have a range of causes, and depending on your personal travel history and circumstances, 2019-nCoV could be one of them.

✦ If you have mild respiratory symptoms and no travel history to or within China, carefully practice basic respiratory and hand hygiene and stay home until you are recovered, if possible.

HOW DANGEROUS IS IT? As with other respiratory illnesses, infection with 2019-nCoV can cause mild symptoms including a runny nose, sore throat, cough, and fever. It can be more severe for some persons and can lead to pneumonia or breathing difficulties. More rarely, the disease can be fatal. Older people, and people with pre-existing medical conditions (such as, diabetes and heart disease) appear to be more vulnerable to becoming severely ill with the virus.

Continued on Page 59

DR. MAHSA ESFANDIARI DENTAL GROUP
LOS GATOS

Never hesitate to laugh... We create healthy beautiful smiles for life!

Call us (408) 913-9542

Dr. Howard May

Dr. Mahsa Esfandiari

Dr. Greg Ganji

دکتر مهسا اسفندیاری با تیم حرفه ای خود مشتاقانه پذیرای شما هموطنان ساکن Bay Area هستند. دکتر اسفندیاری دارای مدارک دندانپزشکی از دانشگاه جندی شاپور اهواز، McGill مونترال، و USC لس آنجلس و با سابقه کار بیش از ۱۰ سال دندانپزشکی در ایران و کالیفرنیا می باشند. در صورت عدم بیمه می توانید به سرویس های مختلف اشتراک ماهیانه ما بپیوندید و از تخفیف های ویژه در اکثر سرویس های ما از جمله چک آپ مجانی بهره مند شوید. ما همچنین مدیکر بخش بی، برای خدمات مدیکال دندانپزشکی را پشتیبانی می کنیم.

✦ Pediatric Dental Health ✦ Aesthetic Smile Consultation ✦ Veneers, Treatments for chipped and broken teeth ✦ Gum treatments ✦ Dentures ✦ Implants, bridges, and crowns ✦ Fillings and root canals ✦ Dental sealants ✦ TMJ treatment

Exam, X-ray, Cleaning & Whitening
$295 cash
OR
$95 with insurance
($699 value)

$2000 OFF Implants
$149 per month

$1000 OFF Invisalign ®
$149 per month

Zoom Teeth Whitening
$295 cash
($699 value)

✦ دندانپزشک خانواده و زیبایی ✦ خدمات ترمیم، مراقبت و پیشگیری برای کودکان ✦ پروتزهای ثابت و متحرک دندان ✦ کاشت دندان، ونیر، روکش
✦ مجهز به پیشرفته ترین دستگاه های دندانپزشکی و جراحی لیزر ✦ پذیرای کلیه بیمه های PPO

We are a MediCare part B provider. Performing extraction and Implants with placement for eligible MediCare patients. Book your complimentary consultation today.

(408) 913-9542

info@drmahsalosgatos.com ✦ www.DrMahsaLosGatos.com

14465 S. Bascom Ave., Los Gatos

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(800)525-6060

وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Accident & Personal Injury Attorney

Caroline Nasseri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۲۸ سال تجربه

- تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- صدمات شدید بر اثر تصادفات
- مرگ بر اثر تصادفات
- صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت حقوق قانونی شما در امور تصادفات، از شما دریافت نخواهد شد!

دسترسی به معالجات پزشکی، بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasseri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112